



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

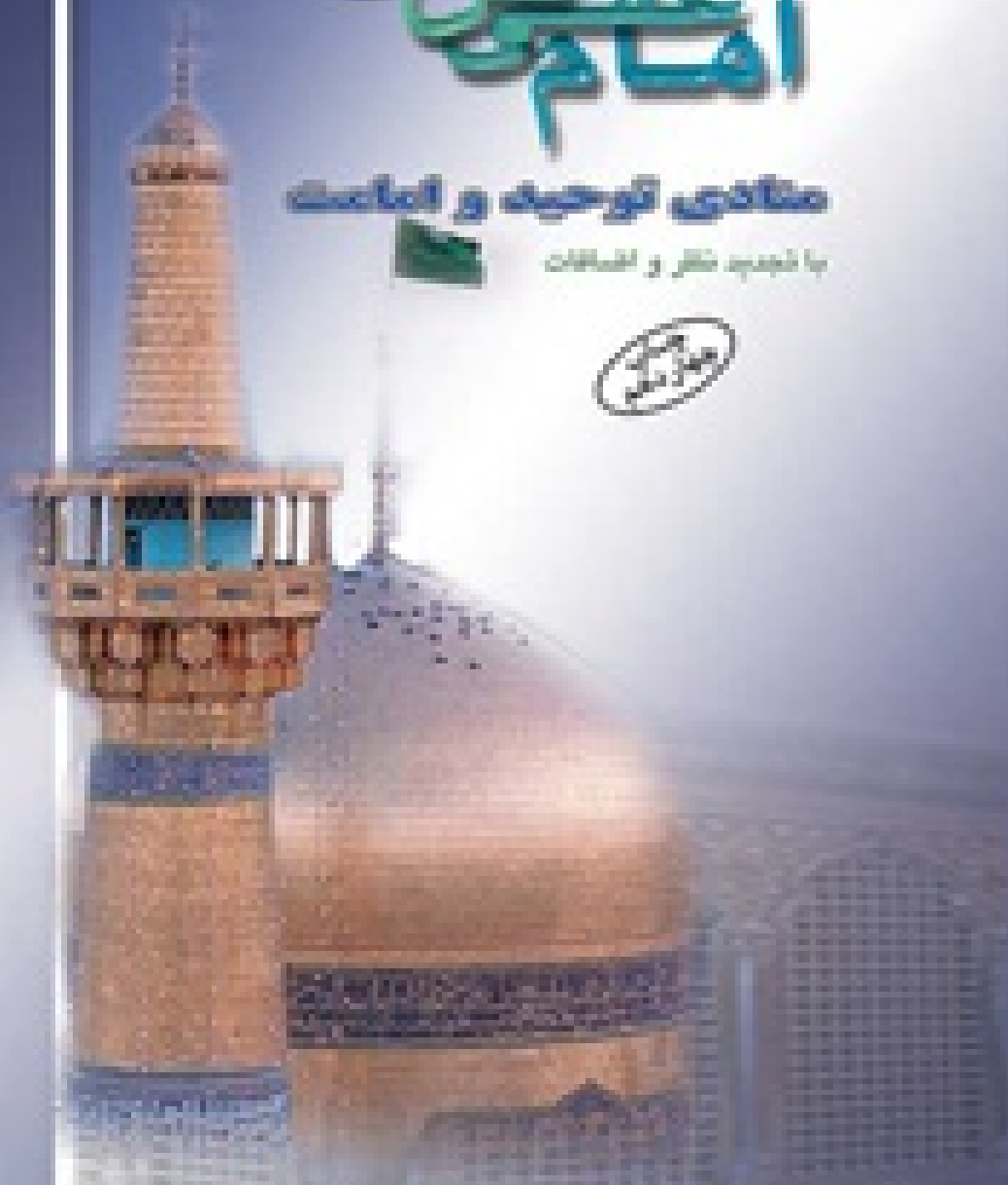


الرضا مؤیدین افلام

مناقب توحید و امامت



با ترویج فکر و احساسات



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

گروه نشر و انتشارات جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منادی توحید و امامت

نویسنده:

احمد ترابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: منادی توحید و امامت
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۳	تقدیم به
۲۴	مقدمه
۲۸	گزیده ای از زندگانی امام رضا علیه السلام
۲۸	ولادت امام علی بن موسی علیه السلام
۲۹	نام، لقب و کنیه امام علیه السلام
۲۹	چگونگی نام گذاری امام به لقب «رضا»
۳۰	نقد و بررسی
۳۰	تصریح روایت ها به لقب رضا علیه السلام
۳۱	گواهی دیگر
۳۲	تبار والای امام علیه السلام
۳۲	همسر امام علیه السلام
۳۲	فرزندان امام
۳۳	فرزندان منسوب به امام رضا علیه السلام
۳۵	امامت علی بن موسی علیه السلام
۳۵	اشاره
۳۶	در آینه روایت ها
۳۸	پیدایش واقفیه
۳۸	انگیزه های پنهان
۴۰	شخصیت معنوی امام رضا علیه السلام

۴۳	شخصیت اخلاقی امام رضا علیه السلام
۴۳	اشاره
۴۴	عطر اخلاق امام، در نسیم شعر شاعران
۴۷	اخلاق امام از نگاه روایت ها
۵۴	شخصیت علمی امام رضا علیه السلام
۵۴	اشاره
۵۵	مناظره های امام
۵۶	آگاهی امام از ادیان و مکاتب
۵۸	آگاهی امام به زبان های گوناگون
۵۹	اعتراف مخالفان به برتری علمی امام
۶۰	پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی
۶۱	زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام
۶۱	اشاره
۶۱	هارون، نگران آینده
۶۲	مرگ هارون و پیامدهای آن
۶۳	سرنوشت امین
۶۴	زامنداری مأمون
۶۵	ویژگی های مأمون
۶۶	مأمون و دشواری های حکومت
۶۷	آیا مأمون براستی دوستدار اهل بیت بود؟
۷۰	اعتراف مأمون به ارزش های والای امام علی علیه السلام
۷۳	ردّ فدک
۷۴	نقدی بر افسانه تشیع مأمون
۷۶	مأمون و مذهب اعتزال
۷۷	اندیشه خلق قرآن
۸۱	مأمون و دیانت سیاسی

۸۲	خط مشی امام رضا علیه السلام در برابر حکومت ها
۸۲	اشاره
۸۲	امام، در عصر هارون
۸۶	سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو
۸۶	اشاره
۸۷	وداع با مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله
۸۸	خط سیر هجرت امام
۸۹	ورود امام به بصره
۹۱	ورود امام به قُم
۹۲	ورود امام به نیشابور
۹۴	عزیمت امام از نیشابور
۹۴	حدیث سلسله الذهب
۹۵	حدیث اول
۹۶	حدیث دوم
۹۶	حدیث سوم
۹۶	حدیث چهارم
۹۷	تأملی در معنای حدیث
۹۸	با امام در ادامه سفر
۹۹	ورود امام به توس
۱۰۰	ورود امام به سرخس
۱۰۱	ورود به مرو
۱۰۱	شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی مرو
۱۰۲	نخستین گام و اولین پیشنهاد
۱۰۳	بزرگ ترین تزویر سیاسی
۱۰۵	چند پرسش
۱۰۶	شخصیت اخلاقی و دینی مأمون!

- ۱۰۷ تناقض در رفتار و گفتار
- ۱۰۹ در جست وجوی گذرگاه
- ۱۱۰ پیشنهاد حکومت، شمشیری دولبه
- ۱۱۳ امام کدام لبه شمشیر را می پذیرد؟
- ۱۱۴ پافشاری مأمون و انکار امام
- ۱۱۶ طرح ولایت عهدی، زاییده کدام اندیشه؟
- ۱۱۸ طرح ولایت عهدی، دومین گام
- ۱۲۰ هدف های مأمون از تحمیل ولایت عهدی
- ۱۲۰ الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان
- ۱۲۱ ب - فرونشاندن نهضت ها
- ۱۲۳ ج - نظارت بر امام و محدودیت آن حضرت
- ۱۲۴ د - مخدوش کردن قداست امام
- ۱۲۶ ه- مشروع جلوه دادن خلافت
- ۱۲۶ و - یافتن پایگاه مردمی
- ۱۲۷ امام، ناگزیر از انتخاب!
- ۱۲۷ انتخاب امام، از دیدگاه عامه
- ۱۲۹ انتخاب امام از منظر امامیه
- ۱۳۰ مبانی و خط مشی سیاسی امام
- ۱۳۰ پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی
- ۱۳۲ کمال دین، مستلزم رهبری دینی
- ۱۳۳ انکار رهبری غیر دینی و سلطه های ستمکارانه
- ۱۳۳ مبارزه با مستکبران و ستم کاران
- ۱۳۵ تصحیح بنیادهای عقیدتی، در جهت اصلاحات اجتماعی
- ۱۳۷ امام ، در برابر سخت ترین انتخاب
- ۱۳۷ فلسفه پذیرش ولایت عهدی، از دیدگاه های مختلف
- ۱۴۰ نشست ولایت عهدی!

۱۴۲	سخنان امام در نشست ولایت عهدی
۱۴۳	عهدنامه ولایت عهدی
۱۴۳	اشاره
۱۴۳	بسم الله الرحمن الرحيم
۱۴۸	نوشته منسوب به امام
۱۴۸	بسم الله الرحمن الرحيم
۱۵۰	تحلیلی بر عهدنامه ولایت عهدی
۱۵۲	حاشیه نویسی امام بر عهدنامه
۱۵۶	تدبیر امام در برابر دسیسه ها
۱۵۸	برگزاری نماز عید، به شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۵۹	مأمون، در گرداب دسیسه های خویش
۱۶۱	مأمون و تغییر خط مشی سیاسی
۱۶۲	نخستین گام در سیاست جدید
۱۶۳	دومین گام مأمون در سیاست جدید
۱۶۴	شهادت امام رضا علیه السلام
۱۶۴	اشاره
۱۶۵	شهادت علی بن موسی علیه السلام
۱۶۷	مأمون، عامل اصلی
۱۶۹	شهادت امام از دیدگاه روایات
۱۷۲	زمان شهادت امام
۱۷۴	مکان شهادت و مرقد امام رضا علیه السلام
۱۷۵	گذاری بر ساحل معارف رضوی
۱۷۵	اشاره
۱۷۷	عصر امام، عصر مناظره و بحث آزاد
۱۷۷	دانش و بینش، قبل از هر تلاش
۱۷۸	برتری اندیشمندان بر عابدان

- ۱۷۹ تشویق به ژرفکاوی و پرسش علمی
- ۱۸۰ نظام هستی و نظام دین ، دارای فلسفه و حکمت
- ۱۸۱ فلسفه گوناگون پدیده های هستی
- ۱۸۲ فلسفه ضرورت ایمان به خدا
- ۱۸۴ فلسفه لزوم شناخت انبیا
- ۱۸۴ فلسفه نیاز به امام و رهبری دینی
- ۱۸۵ دلیل نیاز جامعه اسلامی به حکومت دینی
- ۱۸۶ احکام دین دارای دلیل و مصلحت
- ۱۸۷ دلیل وجوب نماز
- ۱۸۸ فلسفه حرمت نوشیدنی های سکرآور
- ۱۸۹ دلیل تفاوت میراث زن و مرد
- ۱۹۰ جایگاه قرآن در نظام معارف دین
- ۱۹۲ قرآن، عالی ترین پیام و کامل ترین کلام
- ۱۹۲ کمال قرآن، در پرتو امامت صالحان
- ۱۹۳ امامت به انتخاب خداوند یا اختیار مردم؟
- ۱۹۵ امامت، شایسته پاکان و نه ظالمان
- ۱۹۵ امامت امامان، دارای ملاک ارزشی
- ۱۹۶ ممنوعیت غلو در حق امامان
- ۱۹۷ خیانت به امامان، به نام حمایت از ایشان!
- ۱۹۸ شیوه صحیح دفاع از امامان
- ۱۹۹ خود محوری در مسائل دین، مایه گمراهی
- ۲۰۱ دینداری در پرتو عمل، و نه آرمان پردازی
- ۲۰۲ نمادهای دینی، استوار بر بنیادهای عملی
- ۲۰۳ دین و اخلاق، دو عنصر تفکیک ناپذیر
- ۲۰۴ مؤمن، دور از مکر و خیانت
- ۲۰۴ صداقت و امانتداری

- ۲۰۵ برخورد برابر با توانمند و تهیدست
- ۲۰۵ اهتمام به امور مسلمانان
- ۲۰۵ یاری و امداد ضعیفان
- ۲۰۶ محبت به مردم
- ۲۰۶ اندوه زدایی از دل ها
- ۲۰۶ ارتباط باخویشاوندان
- ۲۰۷ مهربانی با خانواده
- ۲۰۸ ایجاد رفاه در خانواده
- ۲۰۸ اقتصاد و برنامه ریزی در زندگی
- ۲۰۸ آراستگی در زندگی اجتماعی
- ۲۰۹ روشن ترین بامداد زندگی آینده بشر
- ۲۱۲ کتابنامه
- ۲۲۱ درباره مرکز

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: منادی توحید و امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه: معینی، محمدجواد، ۱۳۴۰، - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: منادی توحید و امامت / پژوهش گروه تاریخ اسلام [بنیاد پژوهشهای اسلامی]؛ تدوین محمدجواد معینی، احمد ترابی.

وضعیت ویراست: [ویراست].

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۹۵ ص.

شابک: ۱۶۵۰۰ ریال؛ ۱۶۵۰۰ ریال: چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۳۲-۴؛ ۲۳۵۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)؛ ۲۷۰۰۰ ریال (چاپ چهاردهم)

یادداشت: چاپ قبلی: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳ (۲۰۸ ص.).

یادداشت: چاپ یازدهم: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ دوازدهم.

یادداشت: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۷.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۸۷] - ۱۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- ادبیات نوجوانان

شناسه افزوده: آقائی، احمد، ۱۳۳۶ -، گردآورنده

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی. گروه تاریخ اسلام

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۴۷/م۶الف ۸ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۲۴۶۳

ص: ۱

اشاره

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: منادی توحید و امامت

پژوهش گروه تاریخ اسلام [بنیاد پژوهشهای اسلامی]

تدوین محمدجواد معینی، احمد ترابی.

ص: ۳

مقدمه

(۹)

گزیده ای از زندگانی امام رضا علیه السلام

(۱۳)

ولادت امام علی بن موسی علیه السلام / ۱۳

نام، لقب و کنیه امام / ۱۴ تبار والای امام / ۱۷ همسر امام / ۱۷ فرزندان امام / ۱۷ فرزندان منسوب به امام رضا علیه السلام / ۱۸

امامت علی بن موسی علیه السلام

(۲۰)

در آینه روایت ها / ۲۱ پیدایش واقفیه / ۲۳

شخصیت معنوی امام رضا علیه السلام

(۲۵)

شخصیت اخلاقی امام رضا علیه السلام

(۲۸)

عطر اخلاق امام، در نسیم شعر شاعران / ۲۹ اخلاق امام از نگاه روایت ها / ۳۱

شخصیت علمی امام رضا علیه السلام

(۳۶)

منظره های امام / ۳۷ آگاهی امام از ادیان و مکاتب / ۳۸ آگاهی امام به زبان های گوناگون / ۴۰ اعتراف مخالفان به برتری

علمی امام / ۴۱ پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی / ۴۲

زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام

هارون، نگران آینده / ۴۳

مرگ هارون و پیامدهای آن / ۴۴ سرنوشت امین / ۴۵ زمامداری مأمون / ۴۶ ویژگی های مأمون / ۴۷ مأمون و

ص: ۵

دشواری های حکومت / ۴۸ آیا مأمون براستی دوستدار اهل بیت بود؟ / ۴۹

اعتراف مأمون به ارزش های والای امام علی علیه السلام / ۵۱

ردِّ فَدَکْ / ۵۲

نقدی بر افسانه تشیع مأمون / ۵۳ مأمون و مذهب اعتزال / ۵۵ اندیشه خلق قرآن / ۵۶ مأمون و دیانت سیاسی / ۵۸

خط مشی امام رضا علیه السلام در برابر حکومت ها

(۵۹)

امام، در عصر هارون / ۵۹

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو

(۶۳)

وداع با مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله / ۶۴

خط سیر هجرت امام / ۶۵ ورود امام به بصره / ۶۶ ورود امام به قُم / ۶۷ ورود امام به نیشابور / ۶۸ عزیمت امام از نیشابور / ۷۰

حدیث سلسله الذهب / ۷۰ با امام در ادامه سفر / ۷۴

ورود امام به توس / ۷۵ ورود امام به سرخس / ۷۶ ورود به مرو / ۷۷

نخستین گام و اولین پیشنهاد / ۷۸ بزرگ ترین تزویر سیاسی / ۷۹ چند پرسش / ۸۱ شخصیت اخلاقی و دینی مأمون! / ۸۲

تناقض در رفتار و گفتار / ۸۳ در جست و جوی گذرگاه / ۸۵ پیشنهاد حکومت، شمشیری دولبه / ۸۶ امام کدام لبه شمشیر را

می پذیرد؟ / ۸۷ پافشاری مأمون و انکار

امام / ۹۰ طرح ولایت عهدی، زاییده کدام اندیشه؟ / ۹۲ طرح ولایت عهدی، دومین گام / ۹۴ هدف های مأمون از تحمیل

ولایت عهدی / ۹۶ امام، ناگزیر از انتخاب! / ۱۰۳ مبانی و خط مشی سیاسی امام / ۱۰۶ امام، در برابر سخت ترین انتخاب /

۱۱۳ فلسفه پذیرش ولایت عهدی، از دیدگاه های مختلف / ۱۱۳ نشست ولایت عهدی! / ۱۱۶ سخنان امام در نشست ولایت

عهدی / ۱۱۸

عهدنامه ولایت عهدی

(۱۱۹)

نوشته منسوب به امام / ۱۲۴ تحلیلی بر عهدنامه ولایت عهدی / ۱۲۶

حاشیه نویسی امام بر عهدنامه / ۱۲۸ تدبیر امام در برابر با دسیسه ها / ۱۳۰

برگزاری نماز عید، به شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۳۴ مأمون، در گرداب دسیسه های خویش / ۱۳۵ مأمون و تغییر خط
مشی سیاسی / ۱۳۷

ص: ۶

شهادت علی بن موسی علیه السلام / ۱۴۱ مأمون، عامل اصلی / ۱۴۳ شهادت امام از دیدگاه روایات / ۱۴۵ زمان شهادت امام /
۱۴۷ مکان شهادت و مرقد امام

رضا علیه السلام / ۱۴۹

گذری بر ساحل معارف رضوی

عصر امام، عصر مناظره و بحث آزاد / ۱۵۲ دانش و بینش، قبل از هر تلاش / ۱۵۲ برتری اندیشمندان بر عابدان / ۱۵۳ تشویق به
ژرفکاو و پرسش علمی / ۱۵۴ نظام هستی و نظام دین، دارای فلسفه و حکمت / ۱۵۵ فلسفه گوناگون پدیده های هستی /
۱۵۶ فلسفه ضرورت ایمان به خدا / ۱۵۷ فلسفه لزوم شناخت انبیا / ۱۵۹ فلسفه نیاز به امام و رهبری دینی / ۱۵۹ دلیل نیاز

جامعه اسلامی به حکومت دینی / ۱۶۰ احکام دین دارای دلیل و مصلحت / ۱۶۱ دلیل وجوب نماز / ۱۶۲ فلسفه حرمت
نوشیدنی های سکرآور / ۱۶۳ دلیل تفاوت میراث زن و مرد / ۱۶۴ جایگاه قرآن در نظام معارف دین / ۱۶۵ قرآن، عالی ترین
پیام و کامل ترین کلام / ۱۶۷ کمال قرآن، در پرتو امامت صالحان / ۱۶۷ امامت به انتخاب خداوند یا اختیار مردم؟ / ۱۶۸
امامت، شایسته پاکان و نه ظالمان / ۱۷۰ امامت امامان، دارای ملاک ارزشی / ۱۷۰ ممنوعیت غلو در حق امامان / ۱۷۱ خیانت
به امامان، به نام حمایت از ایشان! / ۱۷۲ شیوه صحیح دفاع از امامان / ۱۷۳ خود محوری در مسائل دین، مایه گمراهی / ۱۷۴
دینداری در پرتو عمل، و نه آرمان پردازی / ۱۷۶ نمادهای دینی، استوار بر بنیادهای عملی / ۱۷۷ دین و اخلاق، دو عنصر
تفکیک ناپذیر / ۱۷۸ مؤمن، دور از مکر و خیانت / ۱۷۹

صداقت و امانتداری / ۱۷۹ برخورد برابر با توانمند و تهیدست / ۱۸۰

اهتمام به امور مسلمانان / ۱۸۰ یاری و امداد ضعیفان / ۱۸۰ محبت به مردم / ۱۸۱ اندوه زدایی از دل ها / ۱۸۱ ارتباط
با خویشاوندان / ۱۸۱

مهربانی با خانواده / ۱۸۲ ایجاد رفاه در خانواده / ۱۸۳ اقتصاد و برنامه ریزی

در زندگی / ۱۸۳ آراستگی در زندگی اجتماعی / ۱۸۳ روشن ترین بامداد زندگی آینده بشر / ۱۸۴

آستان ملکوتی هشتمین آفتاب ولایت و امامت؛ او که از افق مشرق تابید و خراسان از پرتو وجود مبارکش، خورشیدسان، پیامدار محبت خاندان رسالت برای همه عصرها و نسل‌ها شد.

او که بلندترین پیام رسالت محمّدی را در یکی از حساس‌ترین مقاطع هجرت تاریخی خود، در دو کلمه ابلاغ کرد: توحید و امامت

و سلام و درود خدا بر او که شعاع لطف و رحمتش به چشمه ازلی رحمت و رأفت بی‌کران پروردگار پیوسته و هر پناه جوی بی‌آشیا نی در سایه نگاه و نوازش او، چون آهوی رمیده از صیّاد، آرام یافته است.

و با سپاس

از همه عزیزانی که در مراحل مختلف تهیه، تدوین و نگارش این کتاب کوشیده‌اند؛ حجّه الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی برای نظارت بر روند تدوین این اثر، آقایان محمد خداپرست، محمد مروی، محمدعلی چنارانی، حبیب‌الله میرزایی و عباس علی صدیقی نسب از همکاران گروه تاریخ بنیاد پژوهش‌های اسلامی، به خاطر مشارکت در تهیه مواد تدوین کتاب، و آقایان جواد معینی و احمد ترابی برای بازنگری و نگارش نهایی و آقای قیامی به جهت ویرایش متن.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی

آستان قدس رضوی

ص: ۸

در گستره ای میان دو کوه، بوستانی از بهشت است. در آن جا فرزندی فرزانه از نسل پیامبر خاتم چندی زیسته و درخشیده است و در تنهایی خاندان رسول و در برابر چشمان نگران آل علی علیه السلام گام در وادی رضای الهی و سر بر بستر شهادت نهاده است. غریبی، آشنای اهل ولایت و محبت. آشنایی، غریب نواز و اهل بذل و عنایت. تنها آمده است، بی هیچ همسر و فرزند! تا اعلام کند آمدنش هجرت است، نه سیروسیاحت!

تنها آمده است، تا در سرزمین پهناور شیفتگان زلال ولایت، چلچراغ خانه اش، قلب هزاران هزار جوینده گم کرده راه را به نور ایمان بیاراید.

آمده است تا رواق های بلند حرمش، همواره مأمن دل های خسته و پناه آهوان رمیده از دام دل و دان دنیا باشد.

هجرتی ناخواسته را از سرزمین نیاکانش و از کنار حرم جدش رسول خدا آغاز کرده است، تا مگر اجر رسالت را که حجازیان و شامیان و عراقیان شناختند، به مردمان خراسان بشناساند.

این هجرت، هر چند به ظاهر ناخواسته بود و به اجبار حکومت فرعونى مأمون صورت گرفته بود، امّا تقدیر الهی آن بود تا فرزند موسی بن جعفر علیه السلام در سایه تدابیر سیاسی عباسیان و حمایت های ظاهری و فریبکارانه آنان، برخلاف میل ایشان،

فرصتی به دست آورد و بذر تشیع را در نسل سلمان پارسی به ودیعت نهد و به آنان افتخار دهد تا قرآن و عترت را با هم پذیرا شوند، چونان که پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را قرین ساخته بود.

امام علی بن موسی علیه السلام یگانه عصر خویش در علم و فضیلت و تقوا بود، امّا چونان دیگر امامان علیهم السلام در تنگنای حکومت حاکمان ناشایست و قدرناشناسی مردم، طلوعی در پشت ابرها و غروب زود هنگام و غمگانه داشت! با این همه، هرگاه سینه سخت ابرها می شکافت، آفتاب جمال و فروغ کمال و معنویت آن حضرت بر دل ها می تابید، ایمان ها جوانه می زد و اندیشه ها جان می گرفت، دفتر سینه ها می شکفت و قلم ها زنجیر می گسست و حدیث سلسله الذهب می نوشت.

امّا دریغ که این مجال ها کوتاه بود و امام اجازت نداشت تا بی پرده و به دور از مراقبان حکومت عباسی، با مردم آن گونه که می خواهد، سخن بگوید و بشنود. بلی! حکومت عباسی، به جای این ارتباط مردمی، خود نشست های بزرگ علمی تدارک می دید و از عالمان ادیان و متکلمان می خواست تا با علی بن موسی علیه السلام به مناظره برخیزند.

برگزاری این نشست ها می توانست آثار مطلوبی برای مأمون - خلیفه عباسی - داشته باشد؛ چه این که اگر امام پیروز می شد، مأمون این پیروزی را به شکلی از آن سیاست خود می ساخت و اگر امام در پاسخ عالمان فرومی ماند، شکست شخصیت بزرگترین چهره علوی، می توانست شیرین ترین دستاورد برای عباسیان باشد!

به هر حال، امام ناگزیر بود تا در این نشست ها شرکت کند و نور دانش و فضیلت خود را به آنان بنمایاند؛ هر چند سرانجام این درخشش ها، بر چشمان تنگ مأمون گران آمد و برای پایان دادن به زندگی امام، عزم از میان بردن آن حضرت کرد.

مأمون، مصمم بود تا از محبوبیت معنوی و اقتدار علمی امام به نفع حکومت خویش بهره جوید، غافل از این که دریای وجود آن حضرت در سبوی کوچک و آلوده پادشاهی عباسیان نمی گنجد.

مأمون، می خواست تا برای تطهیر حکومت غاصبانه خویش، امام را به پذیرش ولایت عهدی ناگزیر کند، و این برای امام از پذیرش هر دشمنی و دشنامی ناگوارتر بود.

امام، خون شرافت و حریت علوی در رگ هایش جریان داشت و اگر در کوره آزمون روزگار، چون حسن بن علی علیه السلام، شکیبایی می ورزید، سینه اش از امواج غیرت و حمیت حسینی خروشان بود و دشت خاطره اش از قامت صدها نخل ایستاده که امویان و عباسیان به ستم شاخه هاشان را بریده بودند، موج می زد!

کسی چون او نمی توانست به هیچ دلیلی - جز تکلیف الهی - تن به ولایت عهدی دهد!

او هدف های مأمون را می شناخت و غروب زود هنگام عمرش را در افق خونین خراسان و سرزمین توس می دانست و پیش از شهادت در سوگ خود سروده بود: «و قَبْرُ بَطُوسٍ يَأْتِيهَا مِنَ الْمَصِيبَةِ» یعنی: و قبری است در سرزمین توس که سوگ آن بسی سنگین است.

چنان که آن حضرت بارها و بارها یاد کرده بود، سرزمین خراسان، مشهد آن گرامی شد و این شهادت هر چند بر مردمان این سامان گران آمد، می توان اذعان داشت که شعاع ولایت و محبت و رأفت آن عبد صالح الهی و آن حجت بالغه خداوندی آن چنان مبارک و ارجمند بود که گستره این سرزمین پهناور را به نور تشیع روشن ساخت و مصداق کامل آن نوید الهی شد که فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمِّمٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» یعنی: [کافران] در تلاشند تا نور الهی را با دهان [و ابزارهای مادی و ناکارآمد] خویش خاموش کنند، ولی خداوند نورش را به تمامت فروزندگی می بخشد، هر چند کافران، خوش نداشته باشند.

امید است این نوشته بتواند تصویری هر چند کم رنگ از وجود همواره فروزنده آن امام ترسیم کند و این تلاش مورد رضای آن پیشوای رئوف قرار گیرد.

احمد ترابی

ص: ۱۱

تاریخ نگاران و محققان مسلمان، در تعیین زمان ولادت آن امام بزرگوار علیه السلام سخنان گوناگونی گفته اند. مورخان و محدثان مشهور، تولد آن حضرت را به روز پنجشنبه یا جمعه ۱۱ ذی قعدة سال ۱۴۸ ه. ق. نگاشته اند.^(۱) بر این اساس، سال ولادت آن گرامی هم زمان با سال شهادت جد بزرگوارش امام صادق علیه السلام بوده است.

برخی دیگر، ولادت امام رضا علیه السلام را از حوادث سال ۱۵۳ ه. ق. دانسته اند.^(۲) شیخ صدوق در این باره نوشته است: گروهی بر این عقیده اند که امام رضا علیه السلام در مدینه زاده شد؛ روز پنج شنبه یازدهم ربیع الاول، سال ۱۵۳ ه. ق. پس از گذشت پنج سال از وفات امام جعفر صادق علیه السلام.^(۳)

ص: ۱۳

-
- ۱- - اعلام الوری ۳۰۲؛ تذکره الخواص ۱۹۸؛ کشف الغمه ۳/۷۰؛ تاج الموالید ۴۸؛ مطالب السؤل ۸۸؛ روضه الواعظین ۳۸۶؛ مسند الإمام الرضا ۱/۱۵.
 - ۲- - عیون اخبار الرضا ۱/۱۸.
 - ۳- - همان جا؛ نیز ر.ک.: مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۶۶؛ مروج الذهب ۳/۴۴۱؛ اثبات الوصیّه ۱۸۲/.

علاوه بر این دو نظر، سخنان مختلف دیگری نیز درباره تاریخ ولادت حضرت رضا علیه السلام نقل شده که ضعیف اند و از ذکر آن ها چشم می پوشیم.

نام، لقب و کنیه امام علیه السلام

نام شریف وی، علی، لقب مشهورش، رضا و کنیه معروفش، ابوالحسن است.

برای امام رضا علیه السلام لقب ها و کنیه های دیگری نیز نقل کرده اند؛ از جمله این که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، نوشته است: کنیه مشهور آن حضرت، ابوالحسن و کنیه ویژه آن گرامی، ابوعلی بوده است. (۱) محمّد بن جریر طبری (عالم شیعی) یاد آور شده است که: کنیه خاص حضرت، ابو محمد بوده است. (۲)

در باره القاب امام علیه السلام، محدّثان و مورّخان، القاب ذیل را یاد کرده اند: سِرَاجُ اللَّهِ، نُورُ الْهُدَى، قُرَّةُ عَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ، مَكِيدَةُ الْمُلْحَدِينَ، كَافِي الْخَلْقِ، الرَّضَى، الرَّضَا، رَبُّ السَّرِيرِ، رَبُّ التَّدْبِيرِ، الْفَاضِلُ، الصَّابِرُ، الْوَفِيُّ، الصَّدِيقُ. (۳)

برخی منابع علاوه بر آن چه یاد شد، القاب ذیل را آورده اند: صابر، زکی، ولی. (۴)

چگونگی نام گذاری امام به لقب «رضا»

نام ها، لقب ها و کنیه های امامان علیهم السلام هر یک گویای پیام خاصّی هستند و القاب امام رضا علیه السلام نیز این گونه است. البته بررسی وجه تسمیه آن ها در این مجال نمی گنجد، ولی این دقت در مورد لقب خاص حضرت، یعنی رضا علیه السلام ضرورت دارد، زیرا برخی از مورّخان این لقب را انتخاب مأمون، برای آن امام می دانند و معتقدند در پی پذیرش ولایت عهدی، امام رضا علیه السلام از سوی مأمون به این لقب، ملقب شده است! ابن جریر طبری ضمن نقل حوادث سال ۲۰۱ ه. ق. چنین می نویسد: در این سال مأمون، علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار

ص: ۱۴

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۶۶.

۲- دلائل الامامه ۱۸۳.

۳- همان ۱۸۳؛ و نیز: مناقب ۴/۳۶۷.

۴- الفصول المهمه ۲۲۶.

داد و او را، الرّضی من آل محمّد صلی الله علیه و آله نامید. (۱)

نظیر این عبارت، از ابن کثیر (۲) و ابن اثیر (۳) وارد شده است. ابن خلدون به همین مطلب اشاره کرده، ولی به جای «الرّضی من آل محمّد صلی الله علیه و آله»، «الرّضا من آل محمّد صلی الله علیه و آله» آورده است. (۴)

نقد و بررسی

دلایل چندی وجود دارد که می نمایاند نام گذاری و تعیین لقب برای امام، موضوعی فراتر از تحلیل های مورخان بوده است. این دلایل به دو دسته تقسیم می شوند:

۱ - دلایلی که تنها از دیدگاه شیعه و معتقدان به ولایت اهل بیت علیهم السلام قابل تبیین

است و آن این که نام ها و لقب های اهل بیت علیهم السلام از قبل به وسیله پیامبر و چه بسا از طریق فرشته وحی تعیین شده است، چنان که پیامبر در تعیین نام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود: ما کُنْتُ لِأَشْرَفِ رَبِّي بِاسْمِهِ. (۵) یعنی: در انتخاب نام، بر پروردگارم پیشی نخواهم جست. در روایتی دیگر آمده است: اعلم أنّ الله سمّاه في اللوح المحفوظ بالرضا. (۶) یعنی: خدا او را در لوح محفوظ «رضا» نامیده است.

۲ - دلایلی که برای همه قابل پذیرش است و آن عبارت است از روایت هایی که از امامان پیشین صادر شده و در آن ها به لقب «رضا» تصریح شده است.

تصریح روایت ها به لقب رضا علیه السلام

مرحوم صدوق از سلیمان بن ابی حفص مروزی نقل می کند که موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش را به این نام - رضا - می خواند و توصیه می فرمود: شما نیز او را به این نام بخوانید. (۷)

ص: ۱۵

۱- تاریخ طبری ۷/۱۳۹.

۲- البدایه و النهایه ۱۰/۲۴۷.

۳- الکامل ۶/۳۲۶.

۴- تاریخ ابن خلدون ۳/۲۴۷.

۵- معانی الاخبار ۵۷.

۶- مجموعه نفیسه ۲۲۳.

۷- عیون اخبار الرضا ۱/۱۳.

این نام گذاری و سفارش امام کاظم علیه السلام به زمانی مربوط می شود که موضوع خلافت مأمون و تحمیل ولایت عهدی از سوی او نسبت به حضرت رضا علیه السلام هنوز مطرح نبوده است.

در روایت دیگری از بزندی آمده است:

به ابی جعفر، محمد بن علی بن موسی - امام جواد علیه السلام - گفتم: گروهی از مخالفان می پندارند که مأمون، لقب «رضا» را برای پدرتان قرارداده است، زیرا او ولایت عهدی خلیفه را پذیرفته و بدان خشنود شده است. حضرت فرمود: به خدا سوگند، دروغ می گویند و نسبت ناروا

می دهند، بلکه خداوند پدرم را رضا نامید، زیرا خدایش در آسمان از او راضی، و پیامبر و ائمه در زمین از او خشنود هستند. روایتگر حدیث، از امام می پرسد: مگر این ویژگی در پدرانان نبوده است؟ امام فرمود: چرا، ولی پدرم را یک مشخصه، از اجدادمان ممتاز ساخته بود، زیرا مخالفان

نیز همچون موافقان از او راضی بودند. از این رو تنها او «رضا» نامیده شده است.»(۱)

علاوه بر این، روایت های دیگری نیز در این مورد نقل شده است.(۲)

گواهی دیگر

آنان که مدعی هستند لقب «رضا علیه السلام» از سوی مأمون تعیین شده است، آن را به ولایت عهدی مربوط ساخته اند.(۳) در حالی که در اسناد پیش از آن، همین لقب دیده می شود. از جمله در نامه ای که از سوی فضل بن سهل برای حضرت ارسال شده و در آن، از امام دعوت شده تا به توس عزیمت کند، لقب «رضا» آمده است: «بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا... مِنْ وَلِيِّهِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ...»(۴)

براساس روایت ها و منابع یاد شده، می توان اطمینان یافت که لقب «رضا» از

دستاوردهای ولایت عهدی نبوده است.

ص: ۱۶

۱- عیون اخبار الرضا ۱/۱۳.

۲- تهذیب الاحکام ۶/۱۰۸؛ امالی صدوق ۵۸۸.

۳- طبری ۷/۱۳۹؛ المنتظم ۱۰/۹۳.

۴- التدوین ۴/۱۵.

تبار والای امام علیه السلام

پدر بزرگوار حضرت رضا علیه السلام، امام موسی بن جعفر علیه السلام، هفتمین امام شیعه است و مادر بزرگوارش، بانوی مکرمه ای است که با نام هایی چون: تُکْتَم، نَجْمَه، سَمَان،

خَیْزَران، سَیْکَن، نَجِیَّه و طاهره از وی یاد شده، ولی مشهورترین آن ها، تُکْتَم است. از نشانه ها چنین استفاده می شود که وقتی این بانوی ارجمند به خانه امام موسی بن جعفر علیه السلام در آمد، به این نام خوانده شد و پس از ولادت امام رضا علیه السلام طاهره نام گرفت. (۱) او زنی عقیف (۲) و خردمند بوده و از شرافتمندان عجم به شمار می رفته است. (۳)

همسر امام علیه السلام

امام رضا علیه السلام از بانوی پاکدامنی به نام سبیکه صاحب فرزندی شد که خط امامت از طریق آن فرزند - جواد الائمه علیه السلام - ادامه یافت. جز سبیکه که «ام ولد» بود، تنها همسری که مورخان برای امام رضا علیه السلام یاد کرده اند «ام حبیبیه» بوده است (۴) که در جریان ولایت عهدی به همسری امام در آمد. مأمون، با انگیزه خاص سیاسی، دخترش، ام حبیبیه را به ازدواج امام در آورد، در حالی که دختر دیگرش ام الفضل را نیز بعدها به همسری امام جواد علیه السلام داد. (۵)

فرزندان امام

تاریخ نویسان و محدثان در دو مورد، اتفاق نظر دارند: نخست این که امام علیه السلام از ام حبیبیه فرزندی نداشته و دیگر این که از بانویی به نام سبیکه، فرزند پسری داشته که جواد الائمه علیه السلام بوده است.

ص: ۱۷

۱- عیون اخبار الرضا ۱/۱۴.

۲- همان جا ۱/۱۷.

۳- همان جا؛ و نیز: ینابیع المودّه ۳۸۴؛ کشف الغمّه ۳/۱۴۹.

۴- تذکره الخواص ۳۱۶؛ اعلام الوری ۳۲۸؛ دلائل الامامه ۱۷۷.

۵- مناقب آل ابی طالب ۴/۳۶۷.

بسیاری همچون ابن شهر آشوب (۱) محمد بن جریر طبری شیعی، (۲) شیخ مفید (۳) و طبرسی (۴) معتقدند که حضرت غیر از امام جواد علیه السلام، فرزندی نداشته است. در همین حال، گروهی نیز بیش از یک فرزند را برای امام علیه السلام نام برده اند. (۵) اما مشهور در میان علمای امامیه، این است که حضرت جواد علیه السلام تنها فرزند امام رضا علیه السلام بوده است. روایت هایی نیز نظر مشهور را تأیید می کند. حنان بن سیدیر می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است امامی بدون فرزند و جانشین باشد؟ امام فرمود: خیر و بدان که برای من جز یک فرزند نخواهد بود، لکن خداوند از او ذریه فراوانی به وجود خواهد آورد. (۶)

ابن قیام واسطی در نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت: چگونه امام هستی در حالی که فرزندی برای جانشینی تو نیست؟ امام در پاسخ نوشت: از کجا می دانی که مرا فرزندی نخواهد

بود؟ سوگند به خدا زندگانی من پایان نخواهد یافت، مگر آن که خداوند فرزندی عظیم کند که جدا کننده حق و باطل باشد. (۷)

فرزندان منسوب به امام رضا علیه السلام

اگر نظر مشهور را بپذیریم و بر این باور باشیم که حضرت رضا علیه السلام تنها یک فرزند

داشته است، جای این پرسش خواهد بود که آرامگاه های موجود و منسوب به فرزندان حضرت رضا علیه السلام در نقاط مختلف چیست و از چه اعتباری برخوردار است؟

در کتاب ها و منابع گوناگون تاریخی، از زیارتگاه هایی در قوچان، مرو و قزوین، یاد شده است که هر کدام به نام یکی از فرزندان امام شهرت یافته اند.

ص: ۱۸

۱- مناقب آل ابی طالب ۴/۳۶۷.

۲- دلائل الامامه ۱۸۴.

۳- ارشاد مفید ۲/۲۶۳.

۴- اعلام الوری ۳۲۹.

۵- کشف الغمه ۳/۸۹؛ الفصول المهمه ۲۶۴؛ الاتحاف ۱۶۸؛ ینایع الموده ۳۶۴.

۶- کشف الغمه ۳/۱۳۶.

۷- ارشاد ۲/۲۶۶.

در قوچان آرامگاهی است که به مزار سلطان ابراهیم معروف است.^(۱) در مرو نیز در دهستان مروانه، مزاری وجود دارد که به عنوان فرزندی از فرزندان امام شهرت دارد.^(۲) آرامگاهی نیز در قزوین وجود دارد که به شاهزاده حسین معروف است.

هیچ کدام از این موارد، دارای سندهای قطعی و اطمینان آور نیست و بیشتر به شهرت میان مردم تکیه دارد. تنها نشانه ای که از این مزارها در منابع متقدم به چشم می خورد، سخن کوتاهی است که در کتاب مناقب^(۳) نسبت به مزار موجود در مرو ابراز داشته است، بی آن که ویژگی های آرامگاه و فرد مدفون در آن را یاد کرده باشد. و دیگر سخن مربوط به مزار موجود در «قزوین» است که عبدالکریم رافعی قزوینی در کتاب التدوین فی اخبار قزوین^(۴) به آن اشاره داشته است. در حالی که برخی منابع دیگر، آرامگاه موجود در قزوین را مربوط به حسین الثائر بن علی بن داود بن محمد ابویونس بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار^(۵) دانسته اند.

به هر حال، انتساب این آرامگاه ها به فرزندان بدون واسطه حضرت رضا علیه السلام از دلایل و نشانه های تاریخی بهره لازم ندارد و احتمال می رود این مزارها به نوادگان آن حضرت و یا شخصیت های معنوی و دینی دیگری تعلق داشته است که نام های میانی حذف شده و یا در طول زمان مورد غفلت قرار گرفته است.

ص: ۱۹

۱- بحار الانوار ۴۸/۳۲۰.

۲- مناقب آل ابی طالب ۴/۳۶۲.

۳- همان ۴/۳۶۲.

۴- التدوین فی اخبار قزوین ۱/۵۶.

۵- سراج الانساب ۱۷۹، تهذیب الانساب و نهاییه الاعقاب ۳۳۸؛ عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ۵۹.

زندگی و شخصیت امامان شیعه، دو جنبه ارزشی متمایز و با این حال مرتبط به هم دارد:

۱ - شخصیت عملی و علمی و اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده فهیمی می تواند، ارزش ها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد.

۲ - شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه خداوند نسبت به ایشان دارد.

شناخت این بُعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام نیازمند مقدماتی است، یعنی نخست باید به رسالت پیامبر ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایت ها و راویان معتبر اعتماد کرد و کوتاه سخن این که بینش های مذهبی مختلف، می تواند مانع شناخت این بُعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام باشد. ارزشگذاری برای هر یک از این دو بعد شخصیت امامان و ترجیح یکی بر دیگری، کار آسانی نیست، زیرا چنان که گفته شد، میان آن دو پیوندی استوار وجود

دارد، ولی از آن جا که امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، مشخص ترین ویژگی آنان نزد امامیه به شمار می آید، محققان تاریخ و سیره، فصل جداگانه ای را به این امر اختصاص داده اند و به نقل نصوص و روایت های معتبر و مستند پرداخته اند. نقل این نصوص، درباره برخی امامان شیعه از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و امام علی بن موسی علیه السلام از آن جمله است، زیرا پس از موسی بن جعفر علیه السلام میان شیعیان آن حضرت پراکندگی و اختلاف نظر پدید آمد و در قبال معتقدان به امامت علی بن موسی علیه السلام، جریان دیگری تحت عنوان واقفیه شکل گرفت که خط امامت را به امام موسی بن جعفر علیه السلام پایان یافته می دانست و بدین سان اثبات امامت علی بن موسی علیه السلام تداوم خط ولایت، از اهمیت خاصی برخوردار گشت.

در آینه روایت ها

بررسی تمامی روایت ها در این زمینه، فراتر از گنجایش این نوشته خواهد بود. از این رو، به چند روایت گزیده اشاره خواهیم داشت.

روایت ها در این زمینه به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ - روایت هایی که از پیامبر نقل شده و در آن ها بر اسامی امامان دوازده گانه تصریح شده و نام امام رضا علیه السلام در زمره آنان است.

۲ - روایت هایی که از برخی امامان شیعه درباره امام رضا علیه السلام بیان شده است.

۳ - روایت هایی که از موسی بن جعفر علیه السلام، در مورد امام بعد از آن حضرت، ثبت شده است.

از دسته نخست می توان به روایتی اشاره داشت که مرحوم صدوق از چند طریق به استناد سخن جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است. (۱)

جابر گفت: پس از ولادت حسین بن علی علیه السلام بر فاطمه علیها السلام وارد شدم تا به او تهنیت گویم. در دست فاطمه علیها السلام، صحیفه ای دیدم، پرسیدم: این صحیفه چیست؟ فاطمه علیها السلام فرمود: در آن، نام امامانی است که فرزندان من هستند. از آن بانوی مکرمه اجازه خواستم تا در آن بنگرم و چون

ص: ۲۱

نگریستم، نام تمام امامان را با ذکر ویژگی های اسمی هر یک در آن دیدم. (۱)

آن گاه جابر جزئیات آنچه را که در آن لوح یا صحیفه دیده بود، برای امام باقر علیه السلام به تفصیل بیان داشت. (۲)

از این گونه احادیث که در زمره امامان معصوم، به نام علی بن موسی علیه السلام و امامت آن حضرت تصریح شده باشد، در منابع حدیثی و متون روایی بسیار است. (۳)

از احادیث دسته دوم می توان به حدیث ذیل توجه کرد:

در کتاب الغیبه، تألیف شیخ طوسی روایت شده است: جابر جُعی از امام باقر علیه السلام درباره تأویل آیه شریفه «إِنَّ عَمَدَةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...» (۴) پرسید، امام نفس عمیقی کشیده و آن گاه فرمود: ... دوازده ماه، امامان هستند. (۵)

در این حدیث نیز از امام علی بن موسی علیه السلام با لقب «رضا» یاد شده است.

مهم ترین بخش در باب نص بر امامت امام علیه السلام دسته سوم از روایت هاست که در آن امام پیشین، با ذکر مشخصات، جانشین پس از خود را معرفی کرده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در موارد بسیار و به مناسبت های گوناگون به شناساندن امام بعد از خود، پرداخته است.

داوود بن کثیر رقی (۶) می گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام گفتیم:

من اکنون پیر شده ام و آن نیروی گذشته را ندارم، چه بسا نتوانم مثل گذشته به دیدار شما نایل آیم، از امام پس از خود، مرا آگاه کنید. امام در پاسخ فرمود: امام پس از من، فرزندم علی است. (۷)

ص: ۲۲

۱- شایان یادآوری است که در این نقل، نام حضرت با لقب رضا آمده است.

۲- متن صحیفه تحت عنوان «خبر لوح» در عیون اخبار الرضا ۱/۴۲ آمده است.

۳- کمال الدین ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۸۴.

۴- همانا تعداد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است، توبه / ۳۶.

۵- در این روایت ها، حضرت به ذکر نام امامان پرداخته است. الغیبه شیخ طوسی ۱۴۹.

۶- کشی، شیخ طوسی و علامه حلّی وی را پذیرفته اند؛ چه با تعبیری چون: «أَنَّ ثِقَةَ وَ يَا عِبَارَاتٍ دِیْغَرِ رِجَالِ عِلْمِهِ ۱۹۲.

۷- الفصول المهمه ۲۳۵؛ عیون اخبار الرضا ۱/۲۳. متن حدیث: «عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ يَعْنِي مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَاذَا كَأَبِي، إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ وَ خِفْتُ أَنْ يَخْبُرْتُ بِي حَدِيثٌ وَ لَا أَلْقَاكَ. فَأَخْبَرَنِي مِنَ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: ابْنِي عَلِيٌّ.»

علامه مجلسی رحمه الله در فصل دلایل امامت امام رضا علیه السلام، چهل و هشت روایت را نقل کرده است که امام کاظم علیه السلام فرزند خویش علی بن موسی الرضا علیه السلام را به عنوانوصی و جانشین بعد از خود، معرفی کرده است. (۱)

پیدایش واقفیه

با وجود روایت هایی که به آن ها اشاره شد و علی رغم آشکار بودن نشانه های امامت در سیره و سیمای امام رضا علیه السلام، بعضی امامت حضرت را نپذیرفتند و به عقیده «وقف» قایل شدند و اعتقاد یافتند که: موسی بن جعفر علیه السلام قائم امت بوده و همچنان در قید حیات به سر می برد. این افراد به «واقفه» یا «واقفیه» شهرت یافتند. (۲)

رهبران واقفیه همانند دیگر مردم، حتماً از زبان امام هفتم، سخنانی را درباره امام پس از خود شنیده بودند (۳) و روایت های فراوانی که در معرفی مهدی موعود علیه السلام از امامان و نیز از شخص موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده بود، مجالی برای انحراف نمی گذاشت، ولی انگیزه های خاص به این انحراف منتهی گردید و به آن دامن زد.

انگیزه های پنهان

رهبران واقفیه و طراحان این طرز فکر و اندیشه، در زمان حیات امام هفتم علیه السلام، از کارگزاران بوده و خزانه داری اموال را بر عهده داشتند. (۴) هنگام رحلت امام علیه السلام سرمایه بسیاری، نزد آنان بود. برای نمونه، نزد ابی حمزه بطنانی سی هزار دینار، نزد زیادبن مروان قندی، هفتاد هزار دینار و نزد عثمان بن عیسی رواسی نیز سی هزار دینار موجود بود. (۵)

امام کاظم علیه السلام، همه امور را برای دوران پس از حیات خود، به فرزندشان، علی بن

ص: ۲۳

۱- بحار الانوار ۴۹/۱۱ - ۲۸.

۲- فرق الشیعه ۷۹.

۳- یکی از سردمداران واقفیه، زیادبن مروان قندی است که احادیثی چند را از امام هفتم درباره جانشینی فرزندش، شنیده و برای دیگران نقل کرده است. (کافی ۱/۳۱۲).

۴- عیون اخبار الرضا ۱/۱۱۲.

۵- همان.

موسی الرضا علیه السلام تفویض کرده بود، ولی خزانه داران چاره ای اندیشیدند، تا از واگذاری اموال بر جا مانده، به ولی امر، یعنی امام رضا علیه السلام خودداری کنند. از این رو، چنین وانمود کردند که موسی بن جعفر علیه السلام قائم آل محمد است و همچنان زنده می باشد و آنان همچنان نمایندگان اویند.

احمد بن حمّاد گوید: عثمان بن عیسی رواسی، از جمله کارگزاران موسی بن جعفر علیه السلام بود که در مصر انجام وظیفه می کرد. اموال فراوان و کنیزانی چند، نزد او وجود داشت. حضرت رضا علیه السلام پس از رحلت پدرشان، به عثمان بن عیسی نوشتند

که آن اموال را بازگرداند. او در پاسخ امام علیه السلام نوشت: «إِنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ» پدرت از دنیا نرفته است.

امام علیه السلام دیگر بار به او نامه نوشت و رحلت پدر بزرگوارشان را یاد آور شدند و بر رحلت ایشان دلیل آوردند. ولی او همچنان بر نظر خود پافشاری کرده، از بازگرداندن اموال، سرپیچی کرد.^(۱)

نکته جالب توجه، این است که ارتحال هفتمین امام علیه السلام، در شمار روشن ترین

رخدادهای تاریخ امامان علیهم السلام است، به ویژه آن که دستگاه خلافت، چند روز، جسد امام علیه السلام را کنار پُل بغداد، نگاه داشت تا از بزرگان قوم گواه گیرد که آن حضرت علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است!

به هر حال، چنین جریانی پیش آمد و کسانی به نام واقفیه رخ نمودند. چه این که موسی بن جعفر علیه السلام، پیدایش چنین حرکتی را پیش بینی کرده و در سخنانی به محمد بن سنان فرموده بود: در این سال حرکتی پدید خواهد آمد، از آن اندوهگین مباش که جای نگرانی نیست... (آن گاه حضرت فرمود): هر کس در حق فرزندم ستم روا دارد و پس از من

امامت او را انکار کند، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب ستم روا داشته و جانشینی و امامت او پس از پیامبر را انکار کرده است.^(۲)

ص: ۲۴

۱- عیون اخبار الرضا ۱/۱۱۲.

۲- همان ۱/۳۲ «... إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْزَعُ مِنْهَا ... قَالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

بررسی هر یک از ابعاد معنوی، علمی، اجتماعی و اخلاقی شخصیت علی بن موسی علیه السلام، اهمیت خاص خود را داراست. چه بسا گروهی شیفته جنبه علمی و مناظره ها و مباحثه های آن حضرت بوده و در شناختن و نمایاندن چهره علمی آن امام، اهتمام فزون تری داشته باشند، ولی توجه به این حقیقت که علم، اخلاق و شخصیت اجتماعی و سیاسی امامان، تحت تأثیر شخصیت معنوی و عبادی ایشان قرار داشته است، این باور را تقویت خواهد کرد که بررسی این جنبه از زندگی امام شایسته تقدّم و توجه بیشتر است. گوشه ای از جلوه های عبودیت آن حضرت که در آینه اخبار و نقل های تاریخی به یاد مانده، در بیان فهرست گونه زیر می توان شاهد بود:

۱ - شب ها، کم می خوابید و بیشتر شب را به عبادت سپری می کرد. (۱)

۲ - بسیاری از روزها را روزه داشت و به ویژه روزهای اول، نیمه و آخر هر ماه را روزه می گرفت و می فرمود: «ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ»؛ یعنی: اگر کسی این چند روز را روزه

ص: ۲۵

۱- - و كان الرضا عليه السلام قليل النوم بالليل كثير الشهر، يحيى اكثر لياليه من اولها الى الصبح، عيون اخبار الرضا ۲/۱۸۴.

گیرد، به شخصی ماند که تمام عمر، روزه بوده است. (۱)

۳ - سجده هایش بسیار طولانی بود، به گونه ای که پس از نماز صبح در سجاده به عبادت ادامه می داد تا دمیدن آفتاب صبحگاهی تسبیح و حمد خدا می گفت و بر پیامبر صلوات می فرستاد و به سجده شکر ادامه می داد تا روز بالا بیاید. (۲)

۴ - قرآن بسیار تلاوت می کرد و انس امام با قرآن چنان بود که پاسخ او به هر پرسشی، و همچنین تمثیل های او از قرآن برمی خاست. (۳)

۵ - هنگامی که در بستر خواب قرار می گرفت، بسیار قرآن تلاوت می کرد. (۴)

۶ - در تلاوت قرآن، اگر به آیه ای می رسید که در آن سخن از دوزخ و کیفر الهی بود،

سخت می گریست و از آن به خدا پناهنده می شد. (۵)

۷ - به نماز در اول وقت اهتمام داشت، و در روزهایی که روزه داشت، نخست نماز می خواند و سپس افطار می کرد. (۶)

۸ - چون ثلث آخر شب فرا می رسید، از بستر بر می خاست، در حالی که ذکر بر لب داشت. به محل وضو می رفت و مسواک می کرد و وضو می گرفت و به نماز می ایستاد و هر شب، علاوه بر نافله شب، نماز جعفر طیار را نیز می خواند. (۷)

۹ - بیش از هر کس ذکر خدا را بر زبان داشت و اهل تقوا بود و از نافرمانی خدا

ص: ۲۶

-
- ۱- - و كان عليه السلام كثير الصيام فلا يفوته صيام ثلثة ايام في الشهر، يقول ذلك صوم الدهر. عيون اخبار الرضا ۲/۱۸۴.
 - ۲- - و كان اذا اصبح صلى الغداة، فاذا اسلم جلس في مصلاه يسبح الله و يحمده و يكبره و يهلله و يصلی على النبي حتى تطلع الشمس، ثم يسجد سجده يبقي فيها حتى يتعالى النهار. عيون ۲/۱۸۰.
 - ۳- - و كان كلامه كله و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن. عيون ۲/۱۸۰.
 - ۴- - و كان يكثر بالليل في فراشه من تلاوه القرآن، عيون ۲/۱۸۲.
 - ۵- - فاذا مرّ بآيه فيها ذكر جنه او نارٌ بكى و سأل الله الجنة و تعوذ به من النار، همان.
 - ۶- - و كان اذا قام في بلده عشره ايام صائماً لا يفطر فاذا جنّ الليل بدء بالصلوه قبل الافطار، عيون ۲/۱۸۲.
 - ۷- - فاذا كان الثلث الاخير من الليل قام من فراشه بالتسبيح... فاستاك ثم توضى، ثم قام الى صلوه الليل... ثم يصلی صلوه جعفر بن ابى طالب. عيون ۲/۱۸۱.

۱۰ - در هر سه روز یک مرتبه قرآن را ختم می کرد و می فرمود، اگر بخواهم در کمتر از سه روز می توانم ختم قرآن کنم، اما هنگام قرائت در آیات تفکر می کنم و همین امر باعث می شود تا دوره ختم قرآن قدری به طول انجامد. (۲)

رجاء بن ابی ضحاک، مأمور شد تا حضرت را از مدینه به مرو، همراهی کند، خلیفه به وی دستور داد، در تمام شبانه روز و در طول سفر، ملازم و همراه امام باشد. او در پایان سفر چنین گفت: به خدا سوگند، کسی را نیافتم که از او پرهیزکارتر باشد و بیش از آن گرامی به یاد خدا و در خوف از خدا به سر برد. (۳)

با این همه باید توجه داشت که حضور امام رضا علیه السلام در میدان عبادت، حضوری

انزوا طلبانه نبود و عبادت و بندگی به درگاه خدا را وسیله رها کردن مسؤولیت های اجتماعی و نپرداختن به واقعیت های زندگی قرار نداده بود، بلکه آن گرامی در اوج زهد و تقوا، شخصیتی سازنده و حاضر در میدان های علمی و اجتماعی بود؛ چنان که اشاره خواهیم داشت.

ص: ۲۷

۱- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۰. «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا كَانَ أَتْقِيَلَهُ مِنْهُ وَلَا أَكْثَرَ ذِكْرًا لَهُ فِي جَمِيعِ أَوْقَاتِهِ مِنْهُ وَلَا أَشَدَّ خَوْفًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...».

۲- - وکان یختمه فی کل ثلاثه و یقول لو اردت ان اختمه فی اقرب من ثلثه تختمت، ولکنی ما مررت بآیه قط الا فکرت فیها... عیون ۲/۱۸۰؛ مناقب ۴/۳۶۰.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۰. «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا كَانَ أَتْقَى لِلَّهِ مِنْهُ وَلَا أَكْثَرَ ذِكْرًا لَهُ فِي جَمِيعِ أَوْقَاتِهِ مِنْهُ وَلَا أَشَدَّ خَوْفًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...».

هم چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اخلاق نمونه بود، تا جایی که خدایش در مقام ستایش پیامبر او را به خلق نیکو و عظیمش یاد کرده، (۱) رمز موفقیت او نیز اخلاق ارزنده وی بود. (۲)

امامان علیهم السلام به گونه ای می زیستند که هر کس آنان را می دید، بی اختیار به یاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله می افتاد. حضرت رضا علیه السلام نیز در زندگی فردی و اجتماعی چنین بود که خلق والای پیامبر را حکایت می کرد و به گفته شاعر:

يُمَثِّلُ النَّبِيَّ فِي أَخْلَاقِهِ

فَإِنَّهُ النَّابِتُ مِنْ أَعْرَاقِهِ

لَهُ كَرَامَاتٌ وَ مَكْرَمَاتٌ

فِي صَفْحَاتِ الدَّهْرِ بَيِّنَاتٌ

شُهُودٌ صِدْقٍ لِسُمُوِّ ذَاتِهِ

كَأَنَّهُ النَّبِيُّ فِي صِفَاتِهِ

یعنی: در اخلاق او پیامبر صلی الله علیه و آله جلوه گر می شود. چرا که او برخاسته از ریشه های نبوی صلی الله علیه و آله است. از او نشانه هایی اعجاز آمیز و ارزش هایی در اوراق تاریخ و بستر روزگاران، متجلی است و گواهانی راستین بر بزرگی او گواهند. گویا او آینه تمام نمای اخلاق و صفات پیامبر است.

«ابراهیم بن عباس» که از دیر زمان محضر امام را درک کرده و از آن منبع فیض

ص: ۲۸

۱- «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» قلم / ۴

۲- «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» آل عمران / ۱۵۴

الهی، بهره ها برده بود، درباره روش اخلاقی امام می گوید: هیچ گاه ندیدم آن حضرت، با سخن خود، کسی را مورد اهانت و آزار قرار دهد و یا آن که کلام کسی را قبل از آن که سخن او پایان یابد، قطع کند. نیاز نیازمندان را بر آورده می ساخت، هرگز در حضور دیگران به چیزی تکیه نمی داد، پای خود را نزد کسی دراز نمی کرد، با خدمتکاران به نرمی سخن می گفت، در جمع، با صدای بلند نمی خندید و در حضور دیگران آب دهان را بیرون نمی انداخت. (۱)

ابن ابی عباد، وزیر مأمون، شیوه زندگی امام را چنین یادآور شده است: حضرت علی بن موسی علیه السلام در تابستان روی حصیر می نشست و فرش او در زمستان نوعی پلاس بود، دور از چشم مردم جامه خشن می پوشید و هنگام رویارویی با مردم، لباس معمولی به تن می کرد

تا خودنمایی به زهد، تلقی نشود. (۲)

عطر اخلاق امام، در نسیم شعر شاعران

ابونواس، از ادیبان و شعرای معروف عصر امام رضا علیه السلام است.

وی که در ادبیات و شعر، شهره و نامدار زمان خود بوده است، با تمام توان ادبی که داشت، از ستودن امام اظهار ناتوانی کرد. ابن طولون می نویسد:

«برخی از اصحاب به ابونواس اعتراض داشته، چنین گفتند:

تو درباره شراب، کوه و دشت، موسیقی و ... شعر سروده ای، تو را چه شده است که درباره موضوعی مهم، یعنی شخصیت والای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

ص: ۲۹

۱- - ما رأیت أبا الحسن الرضا علیه السلام جفاً أحداً بكلمه قط ولا رأيتَه قطع علی أحد كلامه حتی یفرغ منه و ما رد أحداً عن حاجه یقدر علیها ولا مد رجله بین یدی جلیس له قط ولا اتکی بین یدی جلیس له قط و رأيتَه شتم أحداً من موالیه و ممالیکه قط ولا رأيتَه تقل ولا رأيتَه یقهقه فی ضحکه قط بل کان ضحکه التبسم وکان اذا خلا و نصب مائدته أجلس معه علی مائدته ممالیکه و موالیه حتی البواب السائس وکان علیه السلام قلیل النوم باللیل کثیر السهر یحیی اکثر لیلیه من اولها الی الصبح و کان کثیر الصیام فلا یفوته صیام ثلثه ایام فی الشهر و یقول ذلک صوم الدهر وکان علیه السلام کثیر المعروف و الصدقه فی السر و اکثر ذلک یكون منه فی اللیالی المظلمه فمن زعم أنه رای مثله فی فضله فلا تصدق. عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۴.

۲- - کان جلوس الرضا علیه السلام فی الصیف علی حصیر و فی الشتاء علی مسح و لبسه الغلیظ من الثیاب حتی اذا برز للناس تزرین لهم. عیون اخبار الرضا ۲/۱۷۸.

تاکنون چیزی نگفته و شعری، سروده ای؟ با آن که معاصر امام نیز هستی و او را بخوبی می شناسی.

ابونواس در پاسخ چنین گفت:

وَاللَّهِ مَا تَرَكْتُ ذَلِكَ إِلَّا إِعْظَامًا لَهُ وَ لَيْسَ يَقْدِرُ مِثْلِي أَنْ يَقُولَ مِثْلَهُ.

سوگند به خدا که بزرگی او مانع این کار شده است. چگونه کسی چون من، درباره شخصیتی چون او مدح تواند کرد؟

آن گاه ابیات زیر را سرود:

قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طُرًّا

فِي فِتْنٍ مِنَ الْكَلَامِ النَّبِيَّهِ

لَكَ فِي جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعٌ

يُثْمِرُ الدَّرَّ فِي يَدَيِ مُجْتَبِيهِ

فَعَلَامَ تَرَكْتَ مَدْحَ ابْنِ مُوسَى

وَ الْخِصَالَ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ

قُلْتُ لَا أَهْتَدِي لِمَدْحِ إِمَامٍ

كَانَ جَبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ

چکیده سخن او چنین است: از من نخواهید او را بستایم، مرا توان آن نیست تا از کسی که جبرئیل خدمتگزار آستان پدر

اوست، مدح گویم. (۱)

قصیده ای به او منسوب است که در مرو چون چشمش، به حضرت رضا علیه السلام

افتاد، آن را سرود و گفت:

مُطَهَّرُونَ نَقِيَاتٌ ثِيَابُهُمْ

تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْمًا ذُكِرُوا

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ

فَمَالَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرٌ

فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَىٰ وَعِنْدَكُمْ

عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

امامان معصوم، پاکیزگان و پاکدامنان هستند که هرگاه نامی از ایشان به میان آید، بر آنان درود و تحیت فرستاده خواهد شد.

کسی که انتسابش به سلاله پاک علی علیه السلام نرسد، در روزگاران دارای مجد و افتخار نیست.

به راستی که شما در جایگاه بلندی قرار دارید و علم کتاب و محتوای سوره های قرآن نزد شماست. (۲)

ص: ۳۰

۱- - کشف الغمه ۳/۱۵۸، تذکره الخواص ۳۲۱، اعلام الوری ۳۱۶.

۲- - اعلام الوری ۳۱۵.

ابن صباغ مالکی درباره حضرتش می نویسد:

حضرت از مناقبی والا و صفاتی پسندیده برخوردار است. نفس شریفش پاکیزه، هاشمی نسب و از نژاد پاک نبوی است. (۱)

بعد از جریان ولایت عهدی، روزی عبدالله بن مطرف بن همام بر مأمون وارد شد. حضرت رضا علیه السلام نیز در مجلس حضور داشت. خلیفه رو به عبدالله کرد و گفت: در باره ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام چه می گویی؟ عبدالله گفت: چه بگویم در باره کسی که طینت او با آب رسالت سرشته شده و ریشه در گوارای وحی دوانیده است. آیا از چنین ذاتی جز مشک هدایت و عنبر تقوا می تواند ظاهر شود؟ (۲)

اخلاق امام از نگاه روایت ها

۱ - به دستگیری از نیازمندان، به دور از چشم مردمان اهتمام می ورزید. و کان علیه السلام

کثیر المعروف و الصدقه فی السر و اکثر ذلک یكون منه فی اللیالی المظلّمه. (۳) یعنی: آن

گرامی کارهای نیک فراوان و دستگیری از بی نوایان را به صورت پنهانی و دور از چشم مردم

انجام می داد، به ویژه در شب های تاریک و بی مهتاب.

۲ - با خدمتکارانش کنار سفره می نشست و غذا می خورد. و کان اذا خلا و نصب مائدته اجلس معه علی مائدته ممالیکه و موالیه حتی البواب السائس. (۴) یعنی: هنگامی که به خلوت می نشست و سفره گسترده می شد، خدمتکاران و کارگزارانش نیز با او هم سفره می شدند و در کنار آن حضرت می نشستند.

۳ - هرگاه خدمتکاری مشغول خوردن غذا بود، او را به خدمت فرا نمی خواند. کان

ابوالحسن اذا اکل احدنا لایستخدمه حتی یفرغ من طعامه. (۵) یعنی: روش امام علی بن

موسی علیه السلام چنین بود وقتی یکی از ما مشغول خوردن غذا بود، او را برای انجام کار فرامی خواند، تا زمانی که غذا خوردن آن فرد پایان یابد.

ص: ۳۱

۱- الفصول المهمه ۲۴۳.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۴.

۳- عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۴.

۴- همان.

۴ - رفع نیاز مؤمنان و گره گشایی از کار آنان روش نیک نیاکان خود می دانست. عن الرضا علیه السلام عن ابیه ان جعفر بن محمد علیه السلام کان یقول: إنَّ الرّجل لیسألنی الحاجه فابادر بقضائها مخافه أن یستغنی عنها، فلا یجد لها موقعا إذا جاءته. (۱)

یعنی: امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرد که جدش امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: وقتی کسی از من درخواستی دارد و به من ابراز نیاز می کند، تلاش می کنم تا در اولین فرصت نیاز او بر طرف شود و من فرصت کمک به او را از دست بدهم.

۵ - با این که می توانست بر فرش های نفیس بنشیند، از روی تواضع بر حصیر می نشست. کان جلوس الرضا علیه السلام فی الصیف علی حصیر. (۲) یعنی: در فصل تابستان معمولاً روی حصیر می نشست.

۶ - با گفتارش دل کسی را هرگز نمی رنجاند و سخن کسی را قطع نمی کرد. ما رأیت ابالحسن الرضا علیه السلام جفا احداً بکلمه قط ولا رأیته قطع علی أحد کلامه حتی یفرغ منه. (۳)

یعنی: هرگز ندیدم که علی بن موسی علیه السلام با سخن خود در حق کسی جفا کند و نیز مشاهده نکردم سخن کسی تمام نشده، حرفش را قطع کند و ناتمام بگذارد.

۷ - هیچ نیازمندی را تا حد امکان رد نمی کرد. و ما ردّ احداً عن حاجه یقدر علیها. (۴)

یعنی: هرگاه می توانست نیازی را برآورده سازد، نیازمند را بی پاسخ نمی گذاشت.

۸ - پای خود را هنگام نشستن در حضور دیگران دراز نمی کرد. ولا مد رجله بین یدی جلیس له قط. (۵) یعنی: در برابر دیگران که مقابلش نشسته بودند، هرگز پایش را دراز نمی کرد.

۹ - در حضور دیگران به دیوار تکیه نمی زد. ولا أتکی بین یدی جلیس له قط. (۶) یعنی: وقتی در برابرش کسی نشسته بود - به احترام او - به دیوار یا متکا تکیه نمی داد.

۱۰ - هرگز دیده نشد که آب دهان بیرون اندازد. ولا رأیته قفل قط. (۷) یعنی: و ندیدم آن حضرت را که آب دهان در منظر دیگران فرو افکند.

ص: ۳۲

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۷۹.

۲- همان ۲/۱۷۸؛ المناقب ۴/۳۶۰.

۳- عیون ۲/۱۸۴، المناقب ۴/۳۶۰.

۴- عیون ۲/۱۸۴.

۵- عیون ۲/۱۸۴؛ المناقب ۴/۳۶۰.

٦- - عيون ٢/١٨٤؛ المناقب ٤/٣٦٠.

٧- - عيون ٢/١٨٤.

۱۱ - میهمان را گرمی داشته و او را به کار وانمی داشت. نزل بابی الحسن الرضا علیه السلام ضیف و کان جالساً عنده یحدثه فی بعض اللیل فتغیر السراج فمدّ الرجل یدیه لیصلحه فزبره ابوالحسن ثم بادره بنفسه فاصلحه ثم قال له انا قوم لا نستخدم اضیافنا. (۱) یعنی: میهمانی بر علی بن موسی علیه السلام وارد شد و تا شب هنگام نزد آن حضرت نشست و سخن می گفت، ناگهان چراغ دچار مشکل شد و شعله اش فرو افتاد. مهمان خواست تا چراغ را درست کند، اما امام مانع شد و خود به اصلاح چراغ پرداخت و فرمود ما قومی هستیم که میهمان را به کار وانمی داریم.

۱۲ - از خدمتکاران و میهمانان می خواست تا وقتی مشغول غذا خوردن هستند، به احترام ورود وی از جا برنخیزند. قال لنا ابوالحسن علیه السلام ان قمت علی رؤوسکم و انتم تأکلون فلا تقوموا حتی تفرغوا و لربما دعا بعضنا فیقال له: هم یا کلون، فیقول: دعهم حتی فرغوا (۲) یعنی: حضرت رضا علیه السلام به ما فرمود: هرگاه در جمع شما حاضر شدم و شما مشغول خوردن غذا بودید، از جای برنخیزید. چه بسا آن حضرت به یکی از ما کاری داشت و ما را فرا می خواند، به ایشان گفته می شد که فرد مورد نظر شما مشغول غذا خوردن است.

امام می فرمود: پس به او کاری نداشته باشید تا از خوردن غذا فارغ شود.

۱۳ - پیش از غذا دست ها را می شست و خشک نمی کرد؛ ولی پس از غذا که دست ها را می شست با پارچه ای خشک می کرد. رأیت ابوالحسن علیه السلام اذا تعرضاً قبل الطعام لم یمس المندیل و اذا توضأ بعد الطعام مسّ المندیل. (۳) یعنی: مشاهده می کردم که امام علی بن موسی علیه السلام هنگامی که قبل از غذا دست می شست رطوبت دست را خشک نمی کرد، ولی هرگاه پس از غذا دست می شست آن را خشک می کرد.

۱۴ - آبرو و حیثیت مؤمنان و دوستانش برای او بسیار محترم بود. ان رجلاً قال له: السلام علیک یابن رسول الله انا رجل من محبیک و محبی ابائک مصدری من الحج و قد فقدت نفقتی... فقام علیه السلام فدخل الحجره و بقی ساعه، ثم اخرج یدیه من اعلى الباب فقال: خذهذه المائتی دینار فاستعن بها فی امورک و نفقتک و تبرک بها... فلما خرج سئل عن ذلک

ص: ۳۳

۱- - فروع کافی ۶/۲۸۳.

۲- - فروع کافی ۶/۲۹۸.

۳- - همان.

فقال: مخافه ان اری ذلّ السؤال فی وجهه لقضاء حاجته. (۱) یعنی: مردی به امام رضا علیه السلام وارد شد و گفت: من از دوستان شما و پدرانتان هستم که از سفر حج بازمی گردم و دارایی خود را گم کرده ام و نمی توانم به شهر و دیارم بازگردم، اگر مبلغی را در اختیارم بگذارید تا بتوانم به شهرم بازگردم، در آن جا این مبلغ را از جانب شما صدقه خواهم داد، زیرا خود من مستحق صدقه نیستم. امام از جای برخاست به اتاق دیگر وارد شد و پس از لختی بی آن که خود را نشان دهد، دست خود را از بالای در به سمت آن مرد بیرون آورد و فرمود: این دویست دینار است و می توانی با این مبلغ به شهرت بازگردی و در آن جا که رسیدی، لازم نیست صدقه بدهی. اکنون بگیر و رهسپار شو! مرد پول را گرفت و تشکر کرد و رفت. از امام پرسیدیم چرا خودتان را به او نشان ندادید؟ فرمود: بیم آن داشتم که ذلّت سؤال را در چهره او بینم.

۱۵ - هنگام خندیدن، تبسم می کرد و قهقهه نمی زد. ولا رأیته یقهقهه فی ضحکه قط بل کان ضحکه التبسم. (۲) یعنی: ندیدم که آن حضرت هرگز قهقهه بزند، بلکه خنده آن گرامی تبسم بود.

۱۶ - حتی به جنازه اهل ایمان احترام می گذاشت. کنت مع الرضا علیه السلام فاذا نحن بجنازه... ثم اقبل نحو الجنازه فرفعها ثم اقبل یلوذ بها کما تلوذ السخله بأمها.... (۳) یعنی: همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که ناگاه با جنازه ای رو به رو شدیم... امام به سمت آن جنازه رفتند، آن را تشییع کردند و مورد لطف و احترام قرار دادند.

۱۷ - هنگامی که سفره را می گسترند و غذا را می چیدند، از بهترین غذاها برای نیازمندان جدا می کرد و برای آن ها می فرستاد. کان ابوالحسن علیه السلام اذا أکل اتی بصحفه فتوضع بقرب مائدته فیعمد الی أطیب الطعام ممّا یؤتی به فیأخذ من کل شیء شیئاً فیضع فی تلک الصحفہ یأمر بها للمساکین. (۴)

۱۸ - از اسراف به شدت پرهیز داشت. عن یاسر الخادم قال: أکل الغلمان یوماً فاکهه فلم یستقصوا اکلها ورموا بها فقال لهم ابوالحسن علیه السلام سبحان الله ان کنتم استغنیتم فإنّ اناساً لم

ص: ۳۴

۱- مناقب ۴/۳۶۰.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۴، المناقب ۴/۳۶۰.

۳- مناقب ۴/۳۴۱.

۴- فروع کافی ۴/۵۲؛ المحاسن برقی ۲/۳۹۲.

يستغنون اطعموه من يحتاج اليه. (۱) یعنی: یاسر خادم می گوید: یکی از خدمتکاران میوه ای را نیم خور کرد و به سویی افکند، امام رضا علیه السلام فرمود: سبحان الله اگر شما بی نیاز و سیر شده اید، هستید کسانی که نیازمندند و باید میوه را به آن ها رساند.

۱۹ - بوی خوش از آن حضرت استشمام می شد. خرج الی ابوالحسن علیه السلام فوجدت منه رائحة التجمیر. (۲) یعنی: روزی امام نزد من آمد، من بوی خوش بخور و عطر از آن حضرت استشمام کردم.

۲۰ - از تظاهر به زهد پرهیز داشت، در نهان بر خود سخت می گرفت ولی در برابر مردم ظاهر و لباسی خوش داشت. و لبسه الغلیظ من الثیاب، حتی اذا برز للناس تزین لهم. (۳) یعنی: لباس او در خلوت، بافتی درشت و جنس نالطیف داشت، ولی آن گاه که در منظر مردم ظاهر می شد، خود را می آراست و نیک می پوشید.

ص: ۳۵

۱- - الکافی ۶/۲۹۷.

۲- - الکافی ۶/۵۱۸.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۷۸.

امام هشتم علیه السلام، چونان نیاکان وارسته اش، از مقام علمی والایی برخوردار بود، تا آن جا که وی را «عالم آل محمد صلی الله علیه و آله» لقب داده اند.

اباصلت از محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است: امام موسی بن جعفر علیه السلام، به فرزندانش می فرمود: برادرتان، علی بن موسی، دانای خاندان پیامبر است. نیازها و پرسش های دینی خود را از وی فرا گیرید و آنچه را به شما تعلیم داد، به خاطر بسپارید، چه این که بارها پدرم امام صادق علیه السلام به من فرمود: دانای خاندان پیامبر در نسل توست و ای کاش من او را درک کرده و می دیدم. (۱)

با توجه به این که در میان ائمه، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مجال بیشتری برای تشکیل محافل علمی و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام پیدا کردند، و با این حال امام رضا علیه السلام که در این زمینه مجال کمتری یافت عنوان «عالم آل محمد» را دریافت کرده است، می توان این گمان را درست دانست که مناظره ها و مباحثه های علمی و اعتقادی آن حضرت از چنان اهمیت و امتیازی برخوردار بوده است که به عنوان

ص: ۳۶

۱- «هذا أَخُوكُمْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَالِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَاحْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يَقُولُ لِي: إِنَّ عَالِمَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَفِي صَيْلِبِكَ وَ لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ.» به نقل از: اعلام الوری ۳۱۵.

مناظره های امام

دستگاه خلافت عباسی، با هدف هایی خاص، از اندیشه وران مذاهب و فرقه های گوناگون، دعوت می کرد و آنان را رو در روی امام قرار می داد. با مطالعه در

شخصیت، روحیات و افکار مأمون، آشکار می شود که او از تشکیل چنین جلسه هایی، مقاصد سیاسی را دنبال می کرد. هر چند شخصاً به مباحثه های علمی علاقه مند بود، ولی مأمون به عنوان خلیفه، شخصی نبود که بخواهد با این گونه مباحثه ها و مناظره ها، عظمت و حقانیت خاندان پیامبر را به نمایش بگذارد و شخصیتی را که مورد توجه انقلابیون آل علی علیه السلام بود، در جامعه مطرح کند و علم و شکوه و شایستگی و برتری آنان را به دیگران بنمایاند، بلکه در پس این تلاش ها، هدف های سیاسی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشست ها، برای یک بار هم که شده، امام از پاسخ گویی به پرسش ها ناتوان بماند!

گذشته از هدف هایی که مأمون دنبال می کرد، به هر حال، نتایج آن جلسه ها، مایه شکوه و عظمت امام و بهره علمی و اعتقادی شیعه شد.

عبدالسلام هروی که در بیشتر نشست ها و مناظره ها حضور داشته است، می گوید:

هیچ کسی را از حضرت رضا علیه السلام داناتر ندیدم. و هیچ دانشمندی آن حضرت را ندیده، مگر این که به علم برتر او گواهی داده است. در محفل ها و جلسه ها که گروهی از دانشوران و فقیهان و دانایان ادیان مختلف حضور داشتند، بر تمامی آنان غلبه یافت، تا آن جا که آنان به ضعف علمی خود و برتری امام اذعان داشتند. (۱)

ابراهیم بن عباس که گواه دیگری از حاضران و ناظران این گونه جلسه ها بوده است، می گوید:

حضرت رضا علیه السلام هیچ مسأله ای را بدون پاسخ نمی گذاشت. در علم و دانش کسی را داناتر از او سراغ ندارم. آنچه مأمون مطرح می ساخت، پاسخ کامل آن را دریافت

ص: ۳۷

می کرد و آنچه حضرت می فرمود، مستند به قرآن بود.^(۱)

خود آن گرامی در این زمینه می فرمود:

در حرم پیامبر، می نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسئله ای با مشکل روبه رو بودند و از حل آن ناتوان می ماندند، به من رو می آوردند و پاسخ می گرفتند.^(۲)

آگاهی امام از ادیان و مکاتب

امام علاوه بر این که برای پرسش های مختلف عالمان ادیان و مکاتب، پاسخی درخور داشت بر مبنای اعتقادی شخص مخاطب سخن می گفت و استدلال می کرد و این مظهر دیگری از توانمندی علمی امام بود. امام با اهل تورات، به توراتشان، با رهروان انجیل، بر مبنای انجیل و با حاملان زبور، به زبور... سرانجام با هر فرقه و گروهی با مبانی خود آنان سخن می گفت و به روش خودشان استدلال می فرمود.^(۳)

محمد بن حسن نوفلی، از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می گوید:

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به مرو گام نهاد، مأمون به وزیرش، فضل بن سهل دستور داد چهره های سرشناس علمی و رهبران مذاهب و دانشمندان فرقه های مختلف را که در علم مناظره و جدل از دیگران ممتاز بودند، فراخواند و در روزی معین، مناظره ای علمی ترتیب دهد. فضل، از جاثلیق^(۴)، رأس الجالوت^(۵)، دانشمندان صائبی^(۶)، هرابذه^(۷)، اصحاب زرتشت، قسطاس رومی^(۸)، و گروهی دیگر از متکلمان دعوت کرد اجلاس مقدماتی تشکیل شد، خلیفه نیز در آن حضور یافت و ضمن ابراز خرسندی از تجمع عالمان، گفت: شما مشهورترین و سرشناس ترین چهره های این

ص: ۳۸

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۰.

۲- «كُنْتُ أَجْلِسُ فِي الرَّوْضَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْمَدِينَةِ مُتَوَفِّرُونَ، فَإِذَا أَعْيَى الْوَاحِدُ مِنْهُمْ عَنِ مَسْأَلِهِ أَشَارُوا إِلَيَّ بِأَجْمَعِهِمْ وَبَعَثُوا إِلَيَّ الْمَسَائِلَ فَأَجِيبُ عَنْهَا.» به نقل از: كشف الغمّه ۳/۱۵۷.

۳- احتجاج طبرسی ۲/۴۱۵.

۴- رئیس أسقف ها.

۵- لقب دانشمندان یهودی.

۶- پیروان حضرت یحیی. برخی از آنان به ستاره پرستی رو آوردند.

۷- بزرگان زرتشتیان. و بنابر دیدگاهی، بزرگان و دانشمندان هند که در آتشکده فارس خدمت می کردند. ر.ک.: المنجد، ماده هرب.

۸- از دانشمندان رومی که در علم پزشکی تبخّر داشتند.

زمان هستید. هدف از این اجلاس، آن است که با این میهمان حجازی (امام رضا علیه السلام) وارد بحث و گفت و گو شده، هر کدام به ارائه منطق و برهان خود پردازید.

حاضران در جلسه، آمادگی خود را برای تأمین خواسته های خلیفه اعلام داشتند و عهد کردند تا تمام توان علمی خود را به نمایش گذارند.

محمد بن حسن نوفلی، روایت کننده حدیث می گوید:

من در کنار امام بودم که «یاسر خادم» وارد شد و برای شرکت در جلسه ای که برای روز بعد مقرر شده بود، دعوت مأمون را به امام ابلاغ کرد. امام در پاسخ فرمود: سلام

مرا به او - مأمون - برسان و بگو می دانم مراد تو چیست؟ به خواست خداوند، فردا صبح نزد تو خواهم آمد. (۱) بعد از آن که فرستاده مأمون، بیرون رفت، امام فرمود: نظر تو درباره این نشست اهل شرک و صاحبان اندیشه های گوناگون چیست؟ عرض کردم: هدف خلیفه، آزمودن شماست، و این طرح مزورانه، بنیایی سست و بی اساس است. حضرت فرمود: جلسه را چگونه پیش بینی می کنی؟ گفتم: این افراد که برای مباحثه و مناظره دعوت شده اند، با دانشمندان متفاوت اند، زیرا عالمان واقعی در برابر دلیل و برهان، خاضعند، ولی اینان به اصحاب انکار شهرت دارند و کارشان مغالطه است و زیر بار سخن حق نخواهند رفت؛ بهتر آن است که از مواجهه با ایشان امتناع ورزید! حضرت، ضمن تبسمی فرمود: آیا نگران هستی، مبدا دلایل من کافی نباشد؟ عرض کردم: امیدوارم خداوند، تو را بر آن ها پیروز گرداند. امام فرمود: دوست داری بدانی که چه موقع مأمون، از کار خود پشیمان خواهد شد؟ گفتم: آری. فرمود: آن گاه که بشنود با اهل تورات، به توراتشان، با طرفداران انجیل، به انجیل آنان، با زبوریان، به زبورشان، با صابنان به زبان عبری آن ها، با هرابنده و موبدان زرتشتی به پارسی، با رومیان به زبان رومی و با هر یک از صاحبان اندیشه ها و مکاتب با زبان خودشان، استدلال کرده، به بحث و گفت و گو نشینم. آن زمان که هر گروه به بُن بست رسد و دلایل خود را باطل بیند و لب فرو بسته، تسلیم سخن من شود، مأمون خواهد فهمید که به آنچه پنداشته و در اندیشه داشته است، دست نخواهد یافت. (۲)

ص: ۳۹

۱- «أَبْلَغُهُ السَّلَامَ وَ قُلْتُ: عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.» الاحتجاج ۲/۴۱۵.

۲- «... إِذَا سَجِعَ اِخْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ اِنْجِيلِ اِبْنِجِيلِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَ عَلَى الصَّابِئِينَ بِعِبْرَاتِهِمْ وَ عَلَى الْهَرَابِدَةِ بِفَارَسِيَّتِهِمْ وَ عَلَى أَهْلِ الرُّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَ عَلَى الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ. فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِنْفٍ وَ دَخَصْتُ حُجَّتَهُ وَ تَرَكَتُ مَقَالَتَهُ وَ رَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي، عَلِمَ الْمَأْمُونُ أَنَّ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٌّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ.» نقل از: احتجاج

طبرسی ۲/۴۱۶.

و همین گونه نیز شد که آن اجلاس به سرافکندگی دانشمندان شرکت کننده و پشیمانی خلیفه انجامید.

آگاهی امام به زبان های گوناگون

یکی دیگر از مظاهر شخصیت علمی امام رضا علیه السلام که شگفتی اطرافیان و شاهدان را همراه داشت، آشنایی کامل حضرت، به زبان های گوناگون بود. چنان که از بخش پیشین نیز آشکار گردید، امام در مجامع علمی به هنگام مناظره و یا در نشست های معمولی در پاسخ گویی به اشخاصی که از سرزمین های دیگر، حضور ایشان شرفیاب می شدند، با زبان متداول و رسمی مخاطبان با آنان به گفت و گو می پرداختند.

اباصلت هروری می گوید:

امام رضا علیه السلام، با مردم به زبان خودشان سخن می گفت. به خدا سوگند که او، فصیح ترین مردم و داناترین آنان به هر زبان و فرهنگی بود. او می افزاید: (۱)

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، من در شگفتم از این همه اشراف و تسلط شما به زبانهای گوناگون!

امام علیه السلام فرمود:

من حجت خدا بر مردم هستم. چگونه می شود، خداوند فردی را حجت بر مردم قرار دهد، ولی او زبان آنان را درک نکند. مگر سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام به تو نرسیده است که فرمود: به ما «فَصَلِّ الْخِطَابَ» داده شده است و آن، چیزی جز شناخت زبان ها نیست. (۲)

ص: ۴۰

۱- - كَانَ الرَّضَا يُكَلِّمُ النَّاسَ بِلُغَاتِهِمْ وَ كَانَ وَاللَّهِ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ.

۲- - «فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ. أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْتِينَا فَضْلَ الْخِطَابِ. فَهَلْ فَضْلُ الْخِطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ؟» نقل از: عيون اخبار الرضا ۲/۲۷.

همان طور که در بخش های پیشین گذشت، مأمون از تشکیل جلسه بحث و گفت و گو، هدف هایی را دنبال می کرد، نمونه های زیر از آن جمله است:

* سرگرم ساختن مردم و جامعه به مباحثه های علمی و غافل کردن آن ها از اوضاع سیاسی موجود، به ویژه نهضت هایی که در گوشه و کنار سرزمین های اسلامی رو به رُشد بود.

* به دست آوردن نوعی وجهه فرهنگی برای حکومت، به ویژه برای خودش که در مَسند زمامداری قرار داشت.

* جلب نظر امام، با وانمود ساختن این نکته که وی خواهان عظمت خاندان پیامبر است.

* محدود ساختن امام (تنها به فعالیت های علمی).

* زمینه سازی برای پیدایش موقعیتی که در آن هر چند برای یک بار، امام مغلوب دیگران شود.

به هر حال در هیچ یک از این مجالس، مأمون به نتیجه دلخواه، دست نیافت و ناگزیر به اعتراف و خضوع در برابر عظمت علمی امام شد.

در جریان یکی از نشست های علمی، چون وقت نماز فرا رسید، امام برای اقامه نماز از مجلس، بیرون شد. مأمون به محمد بن جعفر، عموی امام رضا علیه السلام رو کرد و گفت:

پسر برادرت را چگونه یافتی؟ پاسخ گفت: او عالم و دانشمند است. مأمون گفت: پسر برادرت از خاندان پیامبر است؛ خاندانی که پیامبر در مورد آنان فرموده است: آگاه باشید، نیکان عترت من و شاخه های درخت وجود من، در خردسالی، خردمندترین و در بزرگسالی، داناترین مردمند. آن ها را تعلیم ندهید، زیرا آنان از شما

داناترند. هیچ گاه شما را از دروازه هدایت، بیرون نبرده، در گمراهی وارد نخواهند کرد. (۱)

ص: ۴۱

در نقل دیگری آمده است که مأمون مسائلی چند از امام رضا علیه السلام پرسید و آن گاه که پاسخ همه آن ها را به درستی یافت، چنین گفت:

خدا مرا بعد از تو زنده ندارد. به خدا سوگند، دانش صحیح، جز نزد خاندان پیامبر یافت نمی شود و به راستی دانش پدران را به ارث برده ای و همه علوم نیاکانت در تو گرد آمده است.^(۱)

آری، صرف نظر از اهداف مأمون، باید گفت: دانش گسترده امام رضا علیه السلام، سبب شد تا موافق و مخالف به آن اعتراف کنند و نیز باعث گردید تا چهره علمی امام برای همگان بهتر آشکار گردد.

پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی

مأمون خود در تشکیل محافل علمی و مناظره های دانشمندان با امام اصرار داشت، ولی در نهایت از تدبیر خویش پشیمان شد و پیش بینی امام در مورد وی تحقق یافت. علت پشیمانی نیز روشن است. مأمون با انگیزه صحیح و دانش دوستانه به این اقدام، دست نزده بود، همچنان که برای آگاهی بیشتر مردم و دانشمندان از شخصیت علمی امام چنین نکرده بود. وی هدف هایی چون تحقیر امام و شخصیت علمی او، سرگرم ساختن جامعه به این گونه جلسه ها و در سایه قرار دادن امور سیاسی و ... را دنبال می کرد و چون خود را در رسیدن به آن هدف ها، ناکام یافت، سخت پشیمان شد، تا جایی که برخی، همین رخدادها را زمینه ساز توطئه مأمون بر ضد حضرت و طراحی نقشه شهادت آن گرامی دانسته اند.^(۲)

ص: ۴۲

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۲.

۲- از اباضیت هروی پرسیدند، چگونه مأمون خودش را راضی کرد که امام را به شهادت رساند؟ وی در پاسخ، از ناکامی خلیفه در دو حادثه یاد کرد: (۱) جریان ولایت عهدی. (۲) مناظره های علمی. او می گوید، چون خلیفه در این دو میدان به بن بست رسید، چنین تصمیمی گرفت. نقل از: عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۹.

امام رضا علیه السلام در عصر امامت خویش، با خلفایی چند از عباسیان، معاصر بوده است.

مدّت ده سال از امامت هشتمین امام با دوران خلافت هارون مقارن بود. در آن دوره ده ساله، هارون به دلیل بحران هایی که حکومت با آن روبرو بود، هیچ گاه خود را رو به روی امام قرار نداد.

هارون، نگران آینده

هارون در سال های پایانی عمر خود، به حکومت عباسیان و آینده آن می اندیشید. به همین منظور در سال ۱۷۵ ه. ق. فرزندش محمدامین را که هنوز بیش از پنج سال از عمرش نگذشته بود، برای جانشینی پس از خود، معرفی کرد. (۱)

هفت سال بعد، یعنی در سال ۱۸۲ ه. ق. با معرفی عبدالله مأمون به جانشینی امین، در تثبیت حکومت عباسی کوشید. (۲) هارون در سال ۱۸۶ ه. ق. همراه فرزندان، امین، مأمون و مؤتمن، عازم حج شد. در آن جا، عهدنامه ای را در حضور شخصیت ها و رجال سیاسی، قضایی، نظامی و... به امضای دو فرزندش امین

ص: ۴۳

۱- - البدایه و النهایه ۱۰/۱۶۵.

۲- - همان ۱۰/۱۷۹.

و مأمون رسانند و نسخه ای از آن را در خانه کعبه به دیوار آویخت. (۱) در این قرارداد، ضمن معرفی فرزندانش برای اداره دستگاه خلافت، یکی پس از دیگری، از آنان پیمان گرفت که نقض عهد نکنند. آن گاه هارون دستور داد تا متن آن را برای حاضران در موسم حج بخوانند تا پس از بازگشت حاجیان، موضوع جانشینی امین و مأمون میان همه مردم منتشر شود. (۲)

در پی این اقدام، هارون ضمن تقسیم هدایا و عطایای فراوان میان مردم مدینه، دستور داد به موجب سندی، کشور پهناور اسلامی آن روز را میان امین، مأمون و مؤمن قسمت کنند. ولی از آن جا که هرگاه حکومت با قدرت طلبی و حرص و آز و بی تقوایی همراه گردد، همه عهدها و ارزش ها نادیده گرفته می شود، تدبیرهای هارون در راستای هماهنگی امین و مأمون در سیطره بر سرزمین های اسلامی چندان دوام نیافت و برادری آنان به دشمنی کشیده شد. (۳)

مرگ هارون و پیامدهای آن

سر انجام هارون در سال ۱۹۳ ه. ق. در توس درگذشت. دیری نپایید که میان دو برادر، نزاع بر سر قدرت در گرفت. پدر که بارها شعار «الْمَلِكُ عَقِيمٌ» (۴) را سر داده بود و معتقد بود که حکومت و قدرت نازاست و به خاطر آن از همه چیز می توان گذشت و هر مانعی را باید از میان برداشت! اینک پسران او نیز همان منطق سیاسی را دنبال می کردند.

اختلاف دو برادر، که با دست های پشت پرده سیاسی و قومی نیز هدایت می شد، سرانجام امین را بر آن داشت تا در اوایل سال ۱۹۵ ه. ق. برادرش مأمون را از ولایت عهدی برکنار کند، و راه را برای سلطه و حکومت مطلقه و بی چون و چرای خویش، هموار سازد.

از سوی دیگر، مأمون نیز که تربیت یافته شیوه هارونی بود، نمی توانست

ص: ۴۴

۱- تاریخ ابن خلدون ۳/۲۲۲.

۲- تاریخ طبری ۶/۴۸۱.

۳- همان ۶/۴۸۳.

۴- عیون اخبار الرضا ۱/۸۸.

حکومت را به راحتی از دست بدهد. از این رو، درصدد رویارویی بر آمد و نتیجه آن چیزی جز لشکرکشی نبود. سپاهی از خراسان و لشکری از بغداد راهی «ری» شدند، که در این نبرد، لشکر امین ناباورانه شکست را پذیرا شد.^(۱)

در هجوم دیگری، طرفداران مأمون راهی بغداد شده، صحنه دشواری را برای امین و دستگاه حکومت او فراهم ساختند که برای آنان هیچ گونه راه گریزی نبود. امین از طاهر، فرمانده سپاه مأمون خواست تا با فرستادن نامه ای از مأمون برای او امان بخوهد. امین گفت:

اگر برادرم مرا مورد عنایت و بخشش قرارداد، شایسته است، زیرا او اهل تفضّل است و اگر مرا کشت، ننگ نخواهد بود، زیرا جوانمردی، جوانمردی را شکسته و شمشیری، شمشیری را بریده است. البته چنانچه درندگان مرا پاره پاره کنند، نزد من گواراتر است از آن که سگی مرا نجات دهد.^(۲)

سرنوشت امین

فرمانده سپاه مأمون به درخواست های امین، اهمیتی نداد و سرانجام وی را دستگیر کرد و در حادثه حمله چند مرد مسلّح، امین با ضربه هایی از پای در آمد. بدین ترتیب، طومار زندگی امین برچیده شد و بغداد سقوط کرد و این آغازی بود بر سُلطه مأمون بر بغداد و دیگر سرزمین های اسلامی. هر چند مأمون در این نبرد به پیروزی بزرگی دست یافت، ولی بدون شک، حکومتی پرفراز و نشیب را پیش روی داشت، زیرا از نظر عباسیان و هواداران آن ها، امین خلیفه قانونی پس از هارون بود و آنان او را به عنوان ولیّ امر، شناخته و اطاعت او را بر خود لازم می دانستند.

از سوی دیگر، امین از امتیاز دیگری نیز برخوردار بود، زیرا او فرزند زبیده بود و زبیده، نزد هارون و در نظر عباسیان، منزلت خاصی داشت.^(۳) بنابراین، حرکت

ص: ۴۵

۱- الکامل ۶/۲۴۰؛ تاریخ ابن خلدون ۳/۲۳۰.

۲- ... إِنْ تَفَضَّلَ عَلَيَّ فَأَهْلٌ لِدَلِيكَ وَإِنْ قَتَلَنِي فَمُرُوَّةٌ كَثِيرَةٌ مُرُوَّةٌ وَصَمَامَةٌ قَطَعَتْ صَمَامَةً وَإِنْ يَفْتَرِسُنِي السَّبْعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُنَجِّنِي الْكَلْبُ. نقل از: تاریخ الخلفاء ۳۰۵.

۳- مروج الذهب ۳/۳۹۶.

نظامی مأمون نمی توانست پشتوانه لازم را دارا باشد. از این رو، هنگامی که سر بریده امین را نزد مأمون آوردند، فضل بن سهل که نقشی اساسی در زمینه سازی و هدایت نبرد خونین بغداد داشت، گفت:

شمشیرها و زبان های مردم بر ضد ما به کار افتاد. (۱)

مأمون چون این سخن را شنید، گفت:

دیگر کار از کار، گذشته است، برای نجات از این باتلاق و پوزش از آن، چاره ای بیندیش. (۲)

از این رو، هنگامی که نامه زبیده (۳)، به دست مأمون رسید، وی گفت:

من همان سخن را می گویم که علی بن ابی طالب در مورد قتل عثمان گفت که: سوگند به خدا من او را نکشتم. من نیز سوگند می خورم که کشنده امین نیستم؛ نه گفته ام، نه به

این قتل راضی بوده و نه به انجام آن فرمان داده ام. (۴)

زاممداری مأمون

مأمون در پانزدهم ربیع الاوّل سال ۱۷۰ ه. ق. در یاسرّیه (۵)، متولّد شد. مادرش، یکی از کنیزان هارون به نام مراجل از اهالی بادغیس (۶) بود.

او در دوران خلافت برادرش امین، بر بخش شرقی خطّه اسلامی، حکومت می کرد، ولی پس از کشته شدن برادرش امین، زمامداری گسترده او در سال ۱۹۸ ه. ق. آغاز شد. بدین سان اگر دوران سلطه او بر شرق سرزمین های اسلامی آن روز را نیز به شمار آوریم. مأمون متجاوز از بیست سال بر مسند خلافت تکیه زده است. (۷)

ص: ۴۶

۱- سُلَّ عَلَيْنَا سُيُوفُ النَّاسِ وَالسِّتُّهُمْ؛ تاریخ طبری ۷/۱۰۱.

۲- قَدْ مَضَى مَا مَضَى، فَاحْتَلَّ فِي الْاَعْتِدَارِ مِنْهُ...؛ تاریخ طبری ۷/۱۰۱.

۳- نامه ای به صورت شکواییه از حرکت غیر انسانی طاهر و سپاهیان مأمون نوشته و حادثه نبرد بغداد و جزئیات امر را با قصیده ای آورده است. مروج الذهب ۳/۴۱۵.

۴- همان.

۵- نام روستایی است در نزدیکی بغداد معجم البلدان ۵/۴۲۵.

۶- آن روز، جزو خراسان بود و اکنون محلی نزدیک هرات در افغانستان است.

۷- تاریخ طبری ۷/۱۹۸؛ الکامل ۶/۴۳۲.

وی هفتمین خلیفه عباسی است و نسبت به برادرش و نیز در مقایسه با دیگر خلفای عباسی، از امتیازهایی برخوردار بوده است.

۱ - سیوطی در شرح حال او می نویسد: مأمون، از نظر دورانیشی، اراده ای استوار، بردباری، دانش، زیرکی، بزرگی، شجاعت و جوانمردی، بر تمام خلفای عباسی برتری داشت. (۱)

۲ - ابن الندیم از مأمون با عنوان «داناترین خلفا به فقه و کلام» یاد می کند. (۲) وی مردی زیرک بود و چهره ای بس پیچیده داشت. گاهی چونان دینداری دلسوز ظاهر می شد، مردم را به علّت کوتاهی در امر اقامه نماز و فرو رفتن در لذّات و پیروی از شهوات و ... نکوهش می کرد و آنان را از عذاب الهی می ترساند. (۳) و زمانی خودش در بزم عیش و نوش و مجلس لهو و لعب، شرکت می جست... (۴)

۳ - احمد امین مصری می نویسد: مأمون در عین حال که، در مجالس عیش و نوش شرکت می جست، به کتاب و فلسفه و بحث و جدل و مناظره علمی و مباحث فقهی و ... علاقه شدید داشت. (۵)

روزی ادّعی تشیع می کرد و وجودش را لبریز از دوستی و عشق به علی علیه السلام نشان می داد (۶) و در فاصله اندکی، نقاب از چهره بر گرفته، تا آن جا پیش رفت که حاضر نبود حتّی از حجاج بن یوسف، آن عنصر تبهکار و جلّاد، خُرده گیرند. (۷)

از آن جا که شناخت شرایط سیاسی عصر امام علی بن موسی علیه السلام، پیوند تنگاتنگی با شناخت ویژگی های حاکمان آن عصر دارد، ناگزیر باید توجه بیشتری را

ص: ۴۷

۱- تاریخ الخلفاء ۳۰۶.

۲- اَعْلَمُ الْخُلَفَاءِ بِالْفِقْهِ وَ الْكَلَامِ؛ فهرست ابن ندیم ۱۶۸.

۳- در نامه مفصّلی به مردم بغداد، در این باره سخن گفته است. طرائف المقال ۲۸۱.

۴- ضحی الاسلام ۳/۱۱۷.

۵- همان ۳/۱۱۷.

۶- در بحث دیانت مأمون، در صفحه های بعد مطالبی خواهد آمد.

۷- کامل ابن اثیر ۴/۲۷۱.

در این باره معطوف داریم.

مأمون و دشواری های حکومت

نخستین مسئله ای که باید بدان توجه شود، جلب بیعت مردم، در جای جای سرزمین پهناور اسلامی است؛ مردمی که عموماً از بیعت با وی گریزانند. مأمون نتوانست بیعت مردم بغداد و کوفه را به دست آورد، همچنان که از جلب نظر اهل مدینه، مکه و بصره نیز محروم ماند، زیرا اهل سرزمین های اسلامی، اگر از شیعیان و علویان بودند، اصولاً با خاندان عباسی همساز نبودند و اگر هم از عباسیان بودند، قتل امین را جرم دانسته، آن را قابل توجه نمی شمردند.

دومین مشکلی که مأمون با آن رو به رو بود، ناآرامی های موجود، در گوشه و کنار مملکت اسلامی بود، به ویژه برخی قیام ها که نفوذ و گستردگی خاصی داشت.

در مکه، محمد بن جعفر، معروف به دیباج؛ در مدینه، محمد بن سلیمان بن داوود؛ در واسط، جعفر بن محمد؛ در مداین، محمد بن اسماعیل؛ در کوفه، ابوسرایا و ... به هر نقطه که نظر می شد، انقلاب و قیامی بود و چنین حرکت هایی، خطری جدی می نمود که نه تنها خلافت مأمون، بلکه حکومت عباسیان را تهدید می کرد.

سومین مشکل بزرگی که مأمون را همواره نگران می داشت، شخصیت برجسته و ممتاز و مورد توجه مردم، یعنی علی بن موسی الرضا علیه السلام بود و نشانه ها از این واقعیت حکایت دارد که مأمون، به نقش سیاسی و اجتماعی و دینی امام، بیش از هر انقلاب یا نهضتی که در جریان بود، اهمیت می داد و آن را برای حاکمیت خود تهدید به شمار می آورد.

به هر حال، مأمون می بایست چاره ای اندیشد، تا اعتماد بنی عباس را جلب کند و فریاد انقلابیون را خاموش سازد و ذهنتیت جامعه را در مورد قتل برادرش امین، تغییر دهد و از سوی امام رضا علیه السلام آسوده خاطر گردد. از جمله راه حل های او که می توانست ذهن جامعه علمی را مشغول دارد و عوام را به تواضع بکشاند، تشکیل جلسات و محافل علمی بود.

اما این کاربسنده نبود و مأمون پس از مشاوره با کسانی چون فضل بن سهل، به این نتیجه رسید که طرحی نو در فضای سیاسی جامعه در افکند و از احساسات مذهبی و علائق دینی مردم، بر ضد مذهب و مردم استفاده کند. طرح جدید مأمون، اظهار ارادت به خاندان نبوت بود، در حالی که هرگز بدانان علاقه نداشت و معتقد بود خطّ مشی صحیح همان است که معاویه، آن را دنبال می کرد، آنچه خود می خواست انجام می داد، چه مردم بخواهند یا نخواهند.^(۱)

برخوردهای دوگانه وی، که در اسناد تاریخی به چشم می خورد، بر همین اساس استوار بوده است. همه خلفای اموی و عباسی و به ویژه مأمون، مدّعی رهبری جامعه اسلامی بوده، سیاست خود را گرفته شده از دیانت می نمایاندند،^(۲) و اطاعت بی چون و چرای مردم را از خود و حکومتشان خواستار بودند، زیرا خودشان را مصداق «اولوالامر» می دانستند که قرآن به اطاعت از آنان فرمان داده است.^(۳)

آیا مأمون براستی دوستدار اهل بیت بود؟

از جمله تدابیر مأمون در جهت ایجاد فضای جدید سیاسی و بر هم زدن معادلات پیشین و مبهم ساختن مسائل در نگاه توده مسلمانان، اظهار تشیع و ارادت او به اهل بیت بود.

کسانی که مأمون را علاقه مند به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده اند، بیشتر به اظهارات وی در سخنرانی ها، مناظره ها، قصیده ها و ... استناد جسته اند که در مواردی چند، او به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف کرده، یا مخالفان شیعه را مورد حمله قرار داده است. علاوه بر این برخی عملکردهای وی نیز مانند خوشرفتاری با علویان، بازگرداندن فدک یا تفویض ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام را مود اظهارات خلیفه دانسته اند.

ص: ۴۹

۱- - المحاسن و المساوی للبيهقي ۴۹۵.

۲- - هر چند واقعیت زندگی و حکومت آنان، عکس این اصل را نشان داده است.

۳- - «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نساء / ۵۹.

مسعودی می نویسد: مأمون همواره اظهار تشیع می کرد و خود را شیعه می نمود. (۱)

* ابن جوزی قصیده ای از مأمون آورده است که در آن می گوید:

الْأُمُّ عَلَى حُبِّ الْوَصِيِّ أَبِي الْحَسَنِ

وَ ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذِي الزَّمَنِ

خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ وَالْأَوَّلُ الَّذِي

أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَنِ (۲)

من به خاطر دوستی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام سرزنش می شوم، در حالی که سرزنش از شگفتی های روزگار است.

او جانشین بهترین مردم است و او نخستین شخصی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را در نهان و آشکار، یاری کرده است.

در قصیده دیگری از مأمون آمده است:

لَا تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ تَائِبٍ

إِلَّا بِحُبِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

أَخُو رَسُولِ اللَّهِ حَلْفُ الْهُدَى

وَ الْأَخُ فَوْقَ الْخُلِّ وَ الصَّاحِبِ

إِنْ جُمِعَا فِي الْفَضْلِ يَوْمًا فَقَدْ

فَاقَ أَخُوهُ رَغْبَةَ الرَّاعِبِ

فَقَدَّمَ الْهَادِيَ فِي فَضْلِهِ

تَسَلَّمَ مِنَ اللَّائِمِ وَ الْعَائِبِ

إِنْ مَالَ ذُو النَّصْبِ إِلَى جَانِبِ

مِلْتُ مَعَ الشَّيْعِيِّ فِي جَانِبِ

أَكُونُ فِي آلِ نَبِيِّ الْهُدَى

خَيْرِ نَبِيٍّ مِنْ بَنِي غَالِبٍ

حُبُّهُمْ فَرَضٌ تُؤَدَّى بِهِ

كَمِثْلِ حَجِّ لَازِمٍ وَاجِبٍ (۳)

توبه هیچ تائبی پذیرفته نیست، مگر به خاطر محبت فرزند ابی طالب (علی علیه السلام) برادر رسول خدا و هم پیمان او در هدایتگری، و این در حالی است که برادر، برتر از دوست و همراه است.

اگر روزی هم برادر و دوست، در فضیلت مقایسه شوند، برادر تفوق یابد.

پس آن شخصیت هدایتگر را در فضیلت مقدم دار، تا از ملامتگران و عیبجویان در امان مانی.

اگر ناصبیان و دشنام دهندگان به علی علیه السلام به جانبی تمایل یابند، من همراه با شیعیان

ص: ۵۰

۱- - كَانِ الْمَأْمُونُ يُظْهِرُ الشَّيْخَ. مروج الذهب ۳/۴۱۷.

۲- - تذکره الخواص ۳۱۹.

۳- - همان ۳۲۰.

به جانب دیگر متمایل خواهم بود.

در زمره آل پیامبر خواهم بود، او که بهترین پیامبر از فرزندان «غالب» است.

محبت آنان واجب است، به آن وفادار خواهیم بود، چونان حج که لازم و واجب می باشد.

در تاریخ، قصیده های بسیاری از این دست، به نام او ثبت است. وی ضمن قصیده ای، درباره متصدیان خلافت، پس از پیامبر گفته است:

بِأَيِّهِ خُطِّبَ وَ بِأَيِّ مَعْنَى

تُفَضَّلُ مُلْحَدِينَ عَلَيَّ عَلِيٌّ

عَلِيٌّ أَكْبَرُ الثَّقَلَيْنِ حَقًّا

وَ أَفْضَلُهُمْ سِوَى حَقِّ النَّبِيِّ (۱)

بر چه مبنا و منطقی باید آن دو ملحد برتر از علی علیه السلام به شمار آیند.

علی علیه السلام به راستی که از میان دو یادگار گران بهای پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین است و جز بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه ایشان برتری دارد.

مأمون به دلیل سخنانی چند، از این قبیل، مورد طعن بعضی مورخان و عالمان اهل سنت، قرار گرفته است و از این گونه اظهارات او به عنوان گناه بزرگ و نابخشودنی، یاد کرده اند. (۲)

اعتراف مأمون به ارزش های ولای امام علی علیه السلام

مأمون در نامه ای که از مرو، پس از جریان ولایت عهدی و در پاسخ نامه عباسیان، به بغداد ارسال داشته، مناقبی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بازگو کرده است. از جمله در آن نامه، موارد زیر را به عنوان ارزش های وجودی امام شمرده است: (۳)

*

حمایت و پشتیبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله در همه احوال.

*

ایثار جان در راه حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در مواقع مختلف؛ مثل ليله المبيت. (۴)

۱- - المحاسن و المساوی؛ ۶۸، اعیان الشیعه ۲/۱۶.

۲- - تاریخ طبری ۷/۱۸۸؛ البدایه و النهایه ۱۰/۲۶۷؛ النجوم الزاهره ۲/۲۰۳.

۳- - طرائف المقال ۲۷۷-۲۷۵.

۴- - شی که مشرکان قصد قتل پیامبر را داشتند و حضرت مأمور شدند تا حضرت علی علیه السلام را جای خود در بستر خوابانده، خودشان مکه را به قصد مدینه ترک کنند.

* برتری او در میدان جهاد با مشرکان.

*

برتری او در شناخت قرآن و احکام الهی.

*

دارا بودن ولایت مطلقه الهیه که در غدیر به او اعطا گردید.

*

باز بودن در خانه علی علیه السلام به مسجد پیامبر، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان بستن

همه درها را داده بود.

*

فتح خیبر.

*

یکه تاز بودن در جنگ احزاب، و نیز قتل عمرو بن عبدود.

*

بستن عقد اخوت و برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با وی.

*

ازدواج با فاطمه علیها السلام دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله

*

نزول آیاتی از قرآن(۱)، در شأن او و خانواده اش.

*

حضور او همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در رخدادهایی چون مباحله و

علاوه بر آنچه گذشت، نوع برخورد مأمون با علویان و بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه علیهاالسلام و تفویض ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام، و حمایت ظاهری وی از اهل بیت به طوری که در عصر دیگر زمامداران اموی و عباسی، سابقه نداشت، داستان تشیع مأمون را در ذهن برخی مطرح کرده است.

رَدِّ فِدْکِ

یعقوبی در این مورد می نویسد: گروهی از فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نزد مأمون آمده، مدعی شدند که فِدْکِ، حَقِّ زهرا علیهاالسلام مادر ماست، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به عنوان «نحله» و هدیه در زمان حیات خود، به دخترشان بخشیده اند. لکن ابوبکر، در نخستین روزهای حکومت خود، حَقِّ مالکیت را از مادر ما سلب، و فدک را جزو اموال عمومی اعلام کرد. آن گاه فاطمه علیهاالسلام در مقام احقاق

حَقِّ خویش برآمد، خلیفه از او درخواست گواه کرد. او علی و حسنین و امّ ایمن را

ص: ۵۲

گواه قرارداد. ابوبکر پذیرفت و بدین صورت، فرزندان زهرا علیهاالسلام از حق مسلم خود محروم شدند و دیگران از منافع آن بهره بردند. اکنون ما برای مطالبه حق خود، نزد تو آمده ایم.

مأمون دستور داد تا نشستنی با حضور فقیهان تشکیل شود. وی پس از اثبات حقیقت فرزندان فاطمه، سندی نوشت و فدک را به این خاندان بازگرداند. مأمون سند را به «محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» و «محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» تسلیم کرد. (۱)

ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه نیز داستان بازگرداندن فدک را با نقل دیگری بیان می کند، و بازگشت آن را به خاندان رسالت از ابتکارهای مأمون می داند. او می افزاید: وقتی مأمون دستور داد تا سند آن را برای اولاد فاطمه علیهاالسلام بنویسند، دعبل خزاعی برخاست و قصیده معروف خود را خواند که با بیت زیر آغاز می شود:

أَصْبَحَ وَجْهَ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَا

بَرَدٌ مَأْمُونِ هَاشِمٍ فَدَكَا (۲)

چهره زمان خندان شد، آن گاه که مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.

نقدی بر افسانه تشیع مأمون

اعترافات مأمون به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام و تصریح وی به افضل بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام در ابعاد مختلف علمی و معنوی، امری است که نزد شیعه و سنی، قطعی است. چه این که برخی دیگر از خلفا نیز پیش از مأمون به برتری امامان به ویژه برتری حضرت علی علیه السلام اذعان داشته اند، ولی اظهارات آنان دلیل تشیع آن ها به حساب نیامده است.

روزی مأمون خود، شاهد بود که پدرش هارون تجلیل فراوانی از موسی بن جعفر علیه السلام به عمل آورد. با شگفتی از پدر دلیل را پرسید. هارون ضمن بر شمردن فضایل امام موسی بن جعفر علیه السلام، گفت: من پیشوای ظاهری جامعه هستم که به قهر و

ص: ۵۳

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۴۶۹.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۷.

غلبه به حکومت رسیده ام و موسی بن جعفر علیه السلام به راستی امام و پیشوای مردم است. سوگند به خدا، ای فرزندم که او از من و از همه مردم و خلق خدا سزاوارتر است که جانشین پیامبر باشد. (۱)

پس این تنها مأمون نیست که در مدح علی علیه السلام و خاندانش شعر سروده است،

بلکه افرادی چون امام شافعی و دیگران نیز ستایشگر علی علیه السلام بوده اند، در حالی که هیچ یک از آنان شیعه، شناخته نشده اند.

برخی تاریخ نگاران، هرگاه دیده اند که مأمون، فردی از علویان را مورد عفو قرار داده است، این اقدام مأمون را نشان شیعه بودن وی دانسته اند. ولی این که تعدادی از علویان به دستور مأمون به قتل رسیده اند (۲) را نادیده انگاشته اند.

عبدالله بن موسی که یکی از علویان مشهور عصر مأمون است و همواره با وی در حال مبارزه بوده است، از مکان مخفی خود، نامه تندی به مأمون دارد و در قسمتی از آن می نویسد: در این اندیشه بودم که کدام یک از دشمنان زیانش برای اسلام زیادتر است تا به جنگ او بروم. چون دقیق نگریستم، تو را چنین یافتم، زیرا کفار دشمنان شناخته شده اسلام بوده، مسلمانان با آنان می جنگند، ولی تو به اسلام تظاهر می نمایی و همین سبب شده است تا مردم از جنگ با تو منصرف گردند، در حالی که تو در باطن تیشه به دست گرفته ای و ریشه های اسلام را یک یک قطع می کنی... و بدین ترتیب، زیان تو برای اسلام از هر دشمن خطرناکی، سخت تر و مورتر است. (۳)

در مورد بازگرداندن فدک نیز باید گفت که این اقدام اختصاص به مأمون نداشته است، بلکه قبل از او، دیگرانی نیز فدک را به آل علی علیه السلام و فرزندان فاطمه علیها السلام

بازگردانده اند که قطعاً شیعه به شمار نمی آمده اند. پس از آن که فدک از فاطمه علیها السلام گرفته شد، در ردیف اموال عمومی قرار گرفت و مصرف عواید آن تا زمان معاویه تقریباً یکنواخت بود. معاویه تصمیم جدیدی گرفت بدین صورت که یک سوم

ص: ۵۴

۱- عیون اخبار الرضا ۱/۹۱.

۲- مقاتل الطالبیین ۵۱۳.

۳- همان ۶۳۱.

منافع آن را به «مروان بن حکم» و دو قسمت دیگر را به عمرو بن عثمان می داد، تا آن که پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام تمام آن را در اختیار مروان گذاشت.

مروان آن را به فرزندش عبدالعزیز و او به فرزند خود، عمر بن عبدالعزیز بخشید. عمر بن عبدالعزیز چون به خلافت رسید برای نخستین بار آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز پس داد. بعد از مدتی با روی کار آمدن یزید بن عاتکه (م ۱۰۵ ه. ق.) بار دیگر فدک از تصرف فرزندان فاطمه علیها السلام خارج شد و در طول دوران حکومت امویان در اختیار آنان قرار داشت.

با انقراض دولت امویان و روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ ه. ق. اولین خلیفه عباسی (ابوالعباس سفاح) بار دیگر فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگشت، ولی منصور (م ۱۵۸ ه. ق.) آن را باز پس گرفت.

مهدی عباسی (م ۱۶۹ ه. ق.) بار دیگر آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگردانید. سال بعد، آن را موسی بن مهدی (م ۱۷۰ ه. ق.) گرفت و تا عصر مأمون این گونه ماند. (۱)

دکتر رفاعی می نویسد: چه بسا رجال سیاسی، برای جلب توجه عامه و پیشبرد هدف های سیاسی و حکومتی خود، به دینی گرایش پیدا می کنند، ولی بعد از رسیدن به مقاصد خود، دین را به دینداران وا می گذارند. (۲)

وی آن گاه می نویسد: ممکن است مأمون از همین روش استفاده کرده باشد و این نظریه در مذهب مأمون قابل تأیید است. (۳)

مأمون و مذهب اعتزال

بعضی از مورخان بر این باورند که مأمون، مذهب اعتزال را پذیرفته و بدان معتقد بوده است.

چنان که ابن کثیر می نویسد: مأمون، مذهب اعتزال را اختیار کرده و به گروهی که

ص: ۵۵

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۱۶.

۲- عصر المأمون ۱/۳۶۴.

۳- همان ۱/۳۷۲.

از پیروان مذهب معتزله بودند، پیوسته است و آنان وی را اغفال نمودند. از افرادی که در این جریان تأثیر مهمی داشته است، بشر بن غیاث مریسی است. (۱)

البته ابن کثیر، چنان که گذشت از یک سو به مأمون نسبت تشیع داده و از سوی دیگر، او را معتزلی معرفی کرده است! او می گوید: مأمون هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشته است و اما از مذهب صحیح سنت بهره ای نداشته است. (۲)

پذیرفتن چنین امری دشوار است که شخصی هم شیعه باشد و هم به مسلک اعتزال، گرایش داشته باشد، زیرا میان مکتب شیعی و مسلک معتزلی، تفاوت‌های اصولی وجود دارد.

اندیشه خلق قرآن

یکی از رخداد‌های عصر مأمون را که نشانه ای بر گرایش اعتزالی وی دانسته اند، نظریه «خلق قرآن» است که از آن تعبیر به «محنت» شده است. این مسئله در مقطعی از عهد عباسیان، بحث اعتقادی، سیاسی روز گردیده بود، تا آن جا که برخی به دلیل مخالفت با آن محکوم به مرگ، تبعید و زندان شدند. از افرادی که این اندیشه را نشر دادند و از آن حمایت و تبلیغ کردند، بشر مریسی بود. هارون الرشید وی را تهدید به قتل کرد و در پی آن بشر ناگزیر شد، تا زمان حیات هارون، متواری باشد. اما پس از مرگ هارون، در دوران فرمانروایی مأمون، کسانی چون او آزادی عمل یافتند و اندیشه آنان مورد تأیید حاکمیت عباسی واقع شد.

بشر مریسی که در عهد هارون از ترس تهدید‌های او متواری بود، در ستایش از مأمون که با عقیده خلق قرآن موافق بود، چنین سروده است:

قَدْ قَالَ مَأْمُونًا وَ سَيِّدُنَا

قَوْلًا لَهُ فِي الْكُتُبِ تَصْدِيقُ

إِنَّ عَلَيْنَا أَعْنَى أَبَا حَسَنِ

أَفْضَلُ مَنْ قَدْ أَقَلَّتِ النُّوْقُ

بَعْدَ نَبِيِّ الْهُدَى وَإِنَّ لَنَا

أَعْمَالَنَا وَ الْقُرْآنُ مَخْلُوقُ

براستی که مأمون ما و آقای ما سخنی گفته است که کتاب‌ها (همچون قرآن) آن را

١- - البدايه و النهايه ١٠/٢٧٥.

٢- - همان.

تأیید می کند.

همانا ابوالحسن علی علیه السلام، پس از پیامبر که هادی مردم است، برتر از همه است. و به درستی که اعمال ما برای خود ماست و قرآن، حادث و آفریده است.

در برابر این قصیده، یکی از شاعران اهل سنت چنین سروده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا قَوْلَ وَلَا عَمَلٌ

لِمَنْ يَقُولُ كَلَامَ اللَّهِ مَخْلُوقٌ

مَا قَالَ ذَاكَ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عُمَرُ

وَلَا النَّبِيُّ وَلَمْ يَذْكُرْهُ صَدِيقٌ

وَلَمْ يَقُلْ ذَاكَ إِلَّا كُلُّ مُبْتَدِعٍ

عَلَى الرَّسُولِ وَعِنْدَ اللَّهِ زَنْدِيقٌ

بِشْرٍ أَرَادَ بِهِ إِمْحَاقَ دِينِهِمْ

لَإِنَّ دِينَهُمْ وَاللَّهُ مَمْحُوقٌ

يَأْقُومُ أَصْبَحَ عَقْلٌ مِنْ خَلِيفَتِكُمْ

مُقَيِّدًا وَهُوَ فِي الْأَغْلَالِ مَوْثُوقٌ (۱)

ای مردم، آن کس که کلام خدا را مخلوق داند، نامه عملش از گفتار و کردار تهی است و هیچ ندارد. این سخن (مخلوق بودن قرآن) را نه ابوبکر، نه عمر، نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه هیچ راستگویی نگفته است. این رأی، سخن بدعتگذاران بر خدا و پیامبر است که اینان نزد خدا زندیق اند. بشر خواسته است، با گفتارش دین آنان را از میان ببرد، زیرا

دین آنان به خدا سوگند، از بین رفتنی است. ای مردم، اندیشه خلیفه با زنجیرهای محکمی بسته شده و در بند است.

اگر چه مهم ترین گواه معتزلی بودن مأمون، همان نظریه خلق قرآن است که در عهد مأمون گسترش یافت، ولی نکته دیگری نیز در تأیید معتزلی بودن او قابل توجه است، و آن این که معتزلیان، علی علیه السلام را سزاوارتر از دیگران به حکومت می دانستند و مأمون نیز از آن جهت که به اعتزال گرایش داشت، در اشعارش از حضرت علی علیه السلام ستایش می کرد و نه از آن جهت که شیعه بود! مأمون در یکی از سخنانش می گوید:

بسیاری مردم از آن جهت که ما برتری علی علیه السلام را بر سایر صحابه، عنوان نموده ایم، بر ما خرده می گیرند و چنین پنداشته اند که برتر دانستن علی علیه السلام بر دیگر خلفا به معنای کوچک شمردن دیگران است؛ در حالی که هرگز چنین نیست. سوگند به خدا، اجازه نخواهم داد، کسی حتی از حجاج بن یوسف عیب جویی کند و او را مورد لعن و طعن قرار دهد، تا چه رسد به سلف طیب. (۲)

ص: ۵۷

۱- - البدایه و النهایه ۱۰/۲۷۹.

۲- - عصر المأمون ۱/۳۶۹. منظور وی از سلف طیب پیشینیان پاک ابوبکر، عمر و دیگر خلفاست.

سرانجام بعضی معتقدند که اصولاً زمامداران خودسر و دنیاطلب، در حقیقت به هیچ دین یا مسلکی پای بند نیستند و همه دفاع و ستیزشان بر محور منافع سیاسی آنان می چرخد و دینداری آنان در واقع، نوعی دیانت سیاسی است. به هر حال، در یک جامعه دینی، اظهار به دینداری شرط سیاست و حاکمیت است و مأمون کسی نبود که این شرط را نداند و با نادیده گرفتن آن، حکومتش را به خطر اندازد.

با توجه به گستردگی سرزمین اسلامی آن روز از یک سو و نشر افکار و آرا از سوی دیگر، مأمون به این نتیجه رسیده است که باید چندگانه عمل کند. او زمامداری دوراندیش بود^(۱) که کوله باری از تجربه های تلخ و شیرین زمامداران قبل را نیز مورد نظر قرار داده بود. بنابراین، اظهارات اعتقادی وی نیز بیشتر جنبه سیاسی داشته و او براساس مصالح حکومتی سخن گفته و عمل می کرده است، نه براساس اصول اعتقادی و باورهای دینی.

ص: ۵۸

۱- سیوطی در شرح حال مأمون، او را در زیرکی، دوراندیشی و ... برتر از همه خلفای عباسی می داند. نقل از: تاریخ الخلفاء ۳۰۶.

بخشی از زندگانی امام علی بن موسی علیه السلام به دوران پیش از امامت ایشان مربوط می شود که ۳۵ سال بوده است و در این مدت، حاکمانی چون منصور، مهدی، هادی و هارون - که همه از خلفای عباسی بوده اند - حاکمیت داشته اند. پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام و آغاز دوره امامت علی بن موسی علیه السلام، آن امام بیست سال دیگر زیسته است. از این مدت، ده سال، در عصر خلافت هارون، چهار سال در عهد پرفراز و نشیب خلافت امین و سرانجام شش سال را با زمامداری مأمون، سپری کرده است.

امام، در عصر هارون

آن بخش از زندگانی امام رضا علیه السلام که در عصر هارون سپری شد، حلقه ای از گذشته تاریخ امامت بود، که در آن، موقعیت مبارزه علنی و رسمی، برای امامان پدید نیامد و بیشتر فعالیت های شیعی و تلاش های عقیدتی و مبارزات سیاسی در نهان، رهبری می شد.

پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون، در بیست و پنجم ماه رجب سال ۱۸۳ ه. ق. امام رضا علیه السلام هم چنان شیوه مبارزاتی پدر بزرگوارش را پیشه ساخت و به ایفای صحیح رسالت امامت پرداخت.

دستگاه خلافت هارونی، مصلحت را در این دید که شیوه گذشته خود را تغییر دهد، چه این که سیاست گذشته و روش سختی که نسبت به هفتمین امام علیه السلام، اتخاذ کرده بود، دیگر به صلاح حکومت نبود و بیش از گذشته، موجودیت عباسیان را با خطر رو به رو می کرد. قیام ها رو به فزونی گذاشته و توجه مردم در سرزمین های مختلف به خاندان پیامبر بیشتر شده بود و شرایط عمومی به زیان نظام حاکم رقم می خورد.

صفوان بن یحیی بن خالد، که از عناصر دارای نفوذِ دربارِ هارونی به شمار می رفت و مشاور سیاسی او بود، روزی به هارون گفت: این علی بن موسی که بر جای پدر تکیه زده است، امامت را از آن خود می داند. هارون گفت: آنچه درباره پدرش موسی مرتکب شدیم، ما را کفایت است. آیا می خواهی تمام آنان را بکشم؟^(۱)

گروهی از واقفی مذهببان^(۲)،

نزد امام رضا علیه السلام آمدند. از آن میان، علی بن حمزه گفت: ما را از حال پدرت آگاه ساز. حضرت فرمود: پدرم از دنیا رحلت کرده است. علی بن حمزه گفت: پس امامت رابه چه شخصی سپرد؟ امام پاسخ داد: به من. علی بن حمزه گفت: آیا از جانب هارون و طرفدارانش احساس خطر نمی کنی! امام فرمود: هرگز، و برای آن که اطمینان پیدا کنی که از ناحیه هارون نگرانی ندارم، من همان سخنی را می گویم که رسول خدا با شنیدن تهدید ابوجهل فرمود: وی هرگز موفق نخواهد شد گزندی به من برساند.^(۳)

مسعودی نقل می کند: ابوجهل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: آیا تو از سوی خدا فرستاده شده ای؟ حضرت فرمود: آری. ابوجهل گفت: آیا از من نمی ترسی؟

حضرت فرمود: اگر از سوی تو آسیبی به من برسد، من پیامبر نخواهم بود.

امام رضا علیه السلام نیز در پاسخ علی بن حمزه فرمود: من نیز می گویم اگر از سوی

ص: ۶۰

۱- اثبات الوصیه ۱۷۵.

۲- آنان معتقد بودند که امام هفتم از دنیا نرفته است و منتظر او بودند؛ از این رو، در عقیده به امامت توقف کردند. پیشتر نیز توضیحاتی گذشت.

۳- عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۳.

هارون به من گزندی برسد، من امام نخواهم بود.^(۱)

دوران خلافت هارون در سال ۱۹۳ ه. ق. پایان یافت. زمامداری به «امین» واگذار شد و چهار سال و اندی بیش نگذشت که آن هم به کشمکش دو برادر، یعنی امین و مأمون انجامید. در این مدت، اوضاع به حدّ کافی آشفته بود. در نتیجه، فرصتی پدید نیامد، تا دستگاه خلافت خود را با امام و آل علی علیه السلام درگیر کند. امین در جنگ با سپاه مأمون کشته شد. عهد مأمون، فرا رسید. مأمون بیش از همه به خلافت می اندیشید. او اولین مانع را که وجود برادرش بود، از میان برداشت و اکنون باید با تمام توان، موانع و مشکلات حکومت خود و حاکمیت عباسیان را یکی پس از دیگری برطرف سازد.

مأمون برای این منظور مانند دیگر زمامداران عباسی عمل نکرد و با مخالفانش به رویارویی آشکار پرداخت.

اگر منصور، دست به کشتار فرزندان فاطمه علیها السلام زد و از سرهای قربانیان علوی موزه ای فراهم آورد.^(۲) معتقد بود که: ما در میان مردمی به سر می بریم که دیروز ما را به یاد دارند و می دانند ما در گذشته رعیتی بیش نبوده ایم و اکنون زمامداری را به دست آورده ایم. اینک جز با به کار گرفتن مجازات ها نخواهیم توانست هیبت خود را برای ایشان به نمایش گذاریم.^(۳)

و هم او (منصور) بود که ویران کردن مرقد امام حسین علیه السلام را بدعت نهاد^(۴) و علویان را در سینه دیوار به میخ می کشید^(۵)....

و اگر مهدی، هادی و رشید نیز یکی پس از دیگری همان سیاست را با ابزار مختلف تداوم بخشیدند، چنان که به گفته خواریزمی، رشید درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال امامت را از بُن برآورد^(۶) و سوگند یاد کرده بود که: فرزندان

ص: ۶۱

۱- اثبات الوصیه / ۱۷۴.

۲- تاریخ طبری ۶/۳۴۴.

۳- تاریخ الخلفاء ۲۶۷.

۴- حیاة الامام الرضا، جعفر مرتضی ۸۸ به نقل از: تاریخ کربلا ۱۹۳.

۵- تاریخ یعقوبی ۲/۳۷۶.

۶- رسائل الخواریزمی ۴۸۴؛ تاریخ الفخری ۲۰.

ابوطالب را تحمّل نخواهم کرد. آن ها و پیروانشان را خواهم کشت. (۱)

اما، مأمون روشی جز دیگر خلفای عباسی را برگزید. او حلّ همه مشکلات و رفع موانع موجود را در اقدامی دیگر می دانست که برای انجام این مهم، لازم بود امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو فرا خواند و آن گاه تصمیم های از پیش تعیین شده را به مرحله اجرا گذارد.

بنابراین، سفر امام علیه السلام که بخش مهمی از زندگانی امام رضا علیه السلام را تشکیل می دهد، سفری به میل امام نبود، چه این که پس از انجام این هجرت و با گذشت زمان، پرده از روی بسیاری حقایق برداشته شد و هدف های مأمون از این فراخوانی روشن گردید.

ص: ۶۲

اسناد تاریخی، گویای اولین زمینه های سفر امام علیه السلام نیست و جزئیات بسیاری از مقدمات این هجرت رضوی، ناگفته مانده و در پرده ابهام قرار دارد، ولی با مطالعه اسناد موجود، این حقیقت مسلم است که از پیش مکاتبه هایی میان مرو و مدینه، صورت می گرفته (۱) و بر سفر امام به سوی مرو، اصرار بوده و این سفر، در شرایطی خاص و تحت فشار دستگاه خلافت، انجام گرفته است.

در برخی منابع تاریخی آمده است: مأمون، پس از به دست گرفتن حکومت، با ارسال نامه ای امام رضا علیه السلام را به خراسان دعوت کرد. امام از رفتن، خودداری

ورزید، ولی مأمون پی گیر بود و ارسال دعوت نامه ها را پیایی ادامه داد، تا به امام بفهماند که از ایشان دست بردار نیست.

علاوه بر آن، در پی دعوت نامه های مکرر، مأمون مأموران خود را به نام های رجاء بن ابی ضحاک (۲) و یاسر خادم (۳)، به مدینه گسیل داشت. آنان پس از ورود به

ص: ۶۳

۱- «فَمَا زَالَ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ وَ يَسْأَلُهُ حَتَّى عَلِمَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَا يَكْفَى عَنْهُ.» همواره مأمون با حضرت مکاتبه داشت و از او می خواست تا به مرو آید. نامه ها ادامه یافت تا آن که امام رضا علیه السلام دریافت که او دست بردار نیست؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۹.

۲- وی از کارگزاران دولت عباسیان بود و در زمان مأمون، ریاست دیوان مالیاتی را بر عهده داشت. ر.ک: الاعلام للزرکلی ۳/۴۴.

۳- رجال طوسی ۳۹۵.

مدینه، بر امام علیه السلام وارد شدند و هدف مأموریت خود را که عبارت بود از اعزام امام به خراسان، اعلام داشتند^(۱) و گفتند: مأمون، ما را فرمان داده و مأمور ساخته است، تا تو را به خراسان ببریم.

امام علی بن موسی علیه السلام، شیوه خلفا را می شناخت و زندان های طولانی پدر را با همه تلخی ها و رنج هایش به خاطر داشت و می دانست که به هر حال، مأمون که برادر می کشد، از این احضار، هدف مبارکی را دنبال نمی کند. به این دلیل، شیوه آماده شدن امام برای سفر به گونه ای بود که ناخشنودی امام را می رساند؛ چنان که در برخی روایت ها آمده است که امام به بعضی از نزدیکان خود، از مرگ خود در این سفر خبر داد. و در وداع با مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای بلند گریست و نشان داد که از این سفر شادمان نیست.^(۲)

وداع با مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی که امام خود را از سفر به خراسان ناگزیر یافت، در چند نوبت، کنار مرقد پیامبر آمد و با شکل وداع خود با قبر پیامبر ناخرسندی خویش را از این سفر آشکار کرد. تا دیگران نیز بدانند که امام بر انجام این سفر، مجبور است.

یکی از روایان حدیث که از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، چنین می نگارد: هنگامی که فرستاده مأمون، وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام برای وداع با پیامبر، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که می گریست، چند نوبت با پیامبر و مرقد پاک او، خدا حافظی کرد. جلو رفتم و به امام سلام کردم. حضرت پاسخ سلام مرا داد. آن گاه امام را به خاطر سفری که در پیش داشتند، تهنیت گفتم، ولی آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار، که من از جوار جدم خارج شده و در

غربت از دنیا خواهم رفت!^(۳) امام هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و در جمع آنان فرمود: بر من گریه کنید؛ زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم

ص: ۶۴

۱- - مسند الامام الرضا ۱/۵۲.

۲- - همان.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۲۱۷.

گواه دیگر بر کراهت و ناخرسندی امام از این سفر، مسیر تعیین شده از سوی دستگاه خلافت است، به گونه ای که از برخی مناطق مخفیانه عبور داده می شد (۲) و نیز از ورود و عبور حضرت به کوفه و قم، جلوگیری به عمل آمد، (۳) در صورتی که اگر امام خود به این سفر راغب بود و مسیر را با امید و اشتیاق می پیمود، دلیلی نداشت که مأمون نگران باشد و مسیر آن حضرت را از این شهرها دور بدارد!

از برخی نقل ها و منابع تاریخی استفاده می شود که در این سفر، امام تنها نبوده است و گروهی از علویان نیز از مدینه به خراسان احضار شده بودند. «وَ كَانَ الْمَأْمُون

أَنْفَذَ إِلَى جَمَاعِهِ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ فَحَمَلَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ فِيهِمُ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» (۴) یعنی: مأمون گروهی از علویان را - توسط مأموران خود - از مدینه احضار کرد که آن ها را نزد مأمون بردند و علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در میان آنان بود.

در اعلام الوری نیز همین مضمون آمده است: «وَ كَانَ الْمَأْمُونُ قَدْ أَنْفَذَ إِلَى جَمَاعِهِ مِنَ الطَّالِبِيَّةِ فَحَمَلَهُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ فِيهِمُ الرَّضَا» (۵) یعنی: مأمون مأموران خود را فرستاد تا گروهی از علویان را از مدینه بسوی او بردند و در میان ایشان رضا علیه السلام بود.

خط سیر هجرت امام

کاروان هایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می کردند، چه از راه مکه یا از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می رسیدند و از آن جا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می شدند. قراین و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که امام از طریق مدینه و معدن نقره، راهی بصره شده است و بعید می نماید که امام

ص: ۶۵

۱- - دلائل الامامه ۱۷۶.

۲- - تاریخ بیهقی ۱۷۱.

۳- - کافی ۱/۴۸۹؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۹. البته در بعضی نقل ها ورود به این دو شهر تأیید شده است؛ فرحه الغری ۱۳۰.

۴- - ارشاد مفید ۲/۲۵۰.

۵- - اعلام الوری ۳۲۰؛ مقاتل الطالبیین ۵۶۲.

ابتدا به مکه رفته باشد و از آن جا به طرف بصره عزیمت کرده باشد. (۱)

خط سیر امام از مدینه به خراسان، به گونه ای از پیش طراحی شده بود که از هرگونه واکنش احتمالی شیعیان و علویان به دور باشد. بر این اساس، کاروان امام به دستور مأمون، بدون این که وارد کوفه شود، با فاصله از کنار آن عبور کرد. (۲)

ورود امام به بصره

حضرت با گذر از قادسیه راه خود را ادامه داده، پس از طی مسافتی، وارد بصره (۳) شد. آن گونه که از مدارک گوناگون و متعدد بر می آید، شرایط حاکم بر بصره به نفع خلیفه بود. (۴) بدیهی است با این فرض، مأمون عزیمت امام به بصره و عبور دادن امام از این دیار را امری تبلیغاتی برای خود می دانست و بهره برداری لازم را از آن انتظار داشت. در ادامه مسیر، حضرت پس از بصره از راه خاکی و یا آبی وارد خوزستان شده و چند روزی در اهواز اقامت داشته اند. آثاری نیز تاکنون بر جای مانده است که یادآور عبور امام از آن دیار است. (۵)

تا این مرحله از سفر، در منابع منعکس شده است، همچنان که بخش پایانی سفر نیز یعنی از نیشابور تا مرو روشن است، ولی حدّ فاصل میان اهواز تا نیشابور چندان معلوم نیست. گمانه زنی های گوناگون در مورد مسیر امام داده شده است که عبارت اند از:

*

بصره - اهواز - فارس - اصفهان - عبور از کوهستان ها - کوه آهوان - نیشابور. (۶)

*

اهواز - اصفهان - یزد - طبس - نیشابور. (۷)

*

اهواز - فارس - کرمان - طبس - نیشابور. (۸)

ص: ۶۶

۱- - کشف الغمّه ۳/۲۱۵؛ اثبات الوصیه ۱۷۷.

۲- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۹.

۳- - شهری است که به دست مسلمانان ساخته شده و بنای آن قبل از کوفه و در عصر خلیفه دوم بوده است. ر.ک: معجم البلدان ۱/۶۳۰.

۴- - البدء و التاريخ ۶/۵۹.

۵- - مثل مسجدی که توسط امام بنیاد گذاری شده است. ر.ک.: معجم البلدان ۱/۲۸۵.

۶- - مطلع الشمس ۲/۷۱۰.

۷- - همان.

۸- - اثبات الوصیه ۱۷۹.

نقل های دیگری نیز وجود دارد و به طور طبیعی حضرت در میان راه با منازل و شهرهای کوچک تری نیز برخورد داشته و از آن ها عبور کرده است که در گمانه زنی های یاد شده شهرهای مهم نام برده شده است و کمتر نامی از قری و محله های کوچک است.

این نقل را از راهنما و ساربان کاروان امام، یاد کرده اند: هنگامی که در همراهی امام به قریه خود (کَرَنَد یا کَرَمَنَد اصفهان) رسیدیم، از حضرت خواستم تا حدیثی به خط خویش (به عنوان یادبود) به من مرحمت کند. امام این حدیث را به ارمغان داد: «كُنْ مُجِبًّا لِّإِلِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُجِبًّا لِمُحِبِّيهِمْ وَ أَنْ كَأَنْتَ فَاسِقِينَ» (۱). یعنی: دوستدار آل محمد و خاندان پیامبر باش، اگر چه فاسق باشی و دوست بدار دوستداران آنان را هر چند فاسق باشند.

آری، حضرت در گذر از شهرها و یا روستاها گاه آثاری نیز از خود بر جای گذاشته اند؛ چه آثار گفتاری مثل حدیث بالا و چه آثاری از بناهایی که کلنگ آن به وسیله امام زده می شده است.

ورود امام به قم

هر چند مشهور آن است که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنابر سیاست مأمون نمی بایست امام از آن عبور می کرده، ولی برخی معتقدند که امام از راه اراک یا

از راه اصفهان، وارد قم شده است. (۲)

محدث قمی با استناد به نقل سیدبن طاووس می نویسد: حضرت رضا علیه السلام بنا به دعوت مأمون از مدینه به بصره آمد و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم گردید. (۳)

ولی نظریه مشهور این است که امام از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبرس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود، راه معروف عراق تا خراسان

ص: ۶۷

۱- - الدعوات، راوندی ۲۸-۲۹.

۲- - فرحه الغری ۱۳۰-۱۳۱.

۳- - الانوار البهیة ۱۸۸.

را - که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است - ضمن نقشه ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین می نویسد: این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمّان»، «أبّله»، «عبادان»، «مهروبیان»، «آرّجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نابین»، «ده گرمه»، «رباط زیده»، «چهارده طبس» به نیشابور منتهی می شود. (۱)

ورود امام به نیشابور

ورود امام به نیشابور، (۲) مورد اتفاق همه تاریخ نگاران و محدّثان است. این بخش از سفر امام را می توان پرشکوه ترین مرحله هجرت امام و مظهر استقبال مسلمانان از نواده پیامبر دانست. اگر پیامبر اکرم فرموده باشد: «خَيْرُ بِلَادِ خُرَاسَانَ، نیشابور» (۳)؛ سخن آن گرامی می تواند اشاره به این همایش معنوی و عظیم داشته باشد.

نویسنده معجم البلدان می نویسد: نیشابور، شهری بزرگ و دارای فضایل بسیاری است، زیرا این شهر، خاستگاه فضلا و مرکز علماست و در میان شهرهایی که من گردش کرده ام، چونان نیشابور ندیده ام. (۴)

نیشابور در روزگاران قدیم، مرکز بزرگ فرهنگی و علمی به شمار می رفت که بزرگانی از نقاط مختلف دور و نزدیک در آن اقامت گزیده، به امور علمی و تحقیقاتی اشتغال داشتند. (۵)

حاکم نیشابوری که دیگر مورّخان، از قول او، ورود امام به نیشابور را گزارش کرده اند، چنین می نویسد: چون سُلْطَانِ اولیاء، برهان اتقیاء، وارث علوم المرسلین،

ص: ۶۸

۱- - سفرنامه ناصر خسرو ۱۰۸.

۲- - نیشابور از شهرهای خراسان است که در سال ۱۷ یا ۲۳ ه. ق. معاصر خلیفه دوم، توسط ارتش اسلام فتح شد. برخی نیز فتح آن را رخدادی از سال ۳۱ ه. ق. می دانند. معجم البلدان ۵/۳۳۱.

۳- - تاریخ نیشابور ۶۶.

۴- - معجم البلدان ۵/۳۳۱ - ۳۳۵.

۵- - حاکم نیشابوری م ۴۰۵ ه. ق. در تاریخ خود، به تفصیل در این زمینه سخن گفته و حتّی دانشمندانی را که از غیر ایران به نیشابور آمده و در آن جا اقامت داشته اند، با نام بلادشان یاد می کند. (ترجمه تاریخ نیشابور / ۱۳۱). در همین کتاب از برخی صحابه و تابعین یاد شده است که در نیشابور زیسته و به نشر معارف دین پرداخته اند.

مهبط اسرار رب العالمین ولی الله، صفی الله، فلذہ کبد رسول الله، غوث الائمہ و کشف الغمہ ... سلطان المقریین یوم الحشر و الجزاء الامام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علی رسول الله و علی الائمہ المعصومین و اتباعهم اجمعین الی یوم الدین، به مقتضای قضای ازل و حکم مبرم قدیم لم یزل به صوب خراسان عزیزت نمودند و آن به سال دویست از هجرت بود که شهر نیشابور به مقدم حضرت ایشان، روضات جنان شد و چون سطوات شعشعه اشعه آن نور، بر قطر نیشابور میان سگان شهر مشهور شد، قطب الانام، کھف العلماء، برهان المجتهدین، این محب محبوب حقیقی نه مجازی، شیخ ابویعقوب راهویہ مروزی(۱)، شیخ شهر و مقدم ارباب کشف و ولایت بود، به تأیید توفیق غیبیہ، تا قریہ مودیه با چند ہزار رفیق صدیق در پی پیشواز رفتند. نقل است کہ: حضرت سلطان صلوات الله علیہ در محفہ ای(۲) بر ناقہ غضباء خود سوار بودند.»(۳)

امام رضا علیہ السلام در میان استقبال با شکوہ و بی نظیر مردم وارد نیشابور شدند و در ناحیہ ای به نام بلاش آباد(۴) یا پلاس آباد(۵) منزل گزیدند.(۶) حضرت چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از روزها به زیارت آرامگاہ امامزادہ محمد محروق کہ از نوادگان امام سجاد علیہ السلام(۷) است، رفته اند.

حاکم نیشابوری می نویسد: حضرت رضا علیہ السلام فرمودند: یکی از خاندان ما این جا مدفون است، به زیارت ایشان می رویم و آن گاہ حضرت به روضہ سلطان محمد محروق در «تلاجر» تشریف بردند و آن روضہ مقدسہ را زیارت کردند.(۸)

ص: ۶۹

- ۱- - وی در سال ۱۶۱ ه. ق. متولد شد و در سال ۲۳۸ ه. ق. وفات یافته است. او روزگارانی یکی از بزرگ ترین حافظان قرآن در مرو بود و بعد کہ به نیشابور آمد، عالم زمان خود در خراسان به شمار می رفت. اعلام زرکلی ۱/۲۸۴.
- ۲- - هودج.
- ۳- - تاریخ نیشابور ۱۳۱ - ۱۳۲.
- ۴- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۲؛ بحار الانوار ۴۹/۱۲۱.
- ۵- - آثار باستانی خراسان ۱۲۰.
- ۶- - حضرت در منزل شخصی کہ به نام پسندہ معروف گردیدہ است، اقامت گزیدند. عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۲.
- ۷- - مقاتل الطالبیین ۵۱۳.
- ۸- - تاریخ نیشابور ۱۷.

پس از چند روز اقامت در نیشابور، امام علی بن موسی علیه السلام در میان بدرقه بی سابقه مردم، نیشابور را به مقصد «مرو» ترک کرد. در میان بدرقه کنندگان، بسیاری از علما و دانشمندان حضور داشتند. دو تن از حدیث شناسان مشهور به نام ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی از حضرت درخواست کردند تا از نیاکان خود، سخنی به یادماندنی نقل کند.

علی بن عیسی اربلی در این باره نوشته است: ... دو تن از پیشوایان حفظ حدیث به نام های ابوزرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی - که خدای آنان را رحمت کند - به خدمت حضرت رسیده، گفتند، ای بزرگوار! ای باز مانده از دودمان امامان، و ای سلاله پاک پاکان! و ای فرزند پیامبر به حق پدران و اجداد پاکت و نیاکان نیکو مقامت، سوگند می دهیم، حجاب محمل کنار زده، رخسار به ما بنمایی، و حدیثی از نیاکان خود برای ما بازگویی که خاطره ای به یادماندنی از شما داشته باشیم. امام مرکب از حرکت بازداشت، پرده هودج کنار زد و چون آفتاب به طلوع نشست. انبوه جمعیت چون موج دریا تا ساحل نگاه امام موج می زد. هر یک می کوشیدند تا شاید خود را به امام نزدیک کنند و بر رکاب حضرتش بوسه زنند. در میان ابراز احساسات وصف ناشدنی، فریاد اندیشه و ران صاحب قلم بلند شد، مردم را به سکوت و آرامش دعوت کردند تا سخن امام را بشنوند و ثبت کنند. (۱)

حدیث سلسله الذهب

امام در آن اجتماع عظیم مردم نیشابور به بیان حدیثی از اجداد خود پرداخت که به حدیث «سلسله الذهب» موسوم گردید. این حدیث از جمله احادیثی است که در کتاب های حدیثی نقل شده و از نظر سند تمام است. هر چند از نظر متن، نقل های مختلفی از آن در متون حدیثی به چشم می خورد، اما تعدد آن ها به گونه ای است که

ص: ۷۰

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا بابی را به این حدیث اختصاص داده است (۱) آن گاه چهار حدیث را که از نظر مضمون یکی هستند و تنها طریق سندی آن‌ها مختلف است و تفاوت‌های اندکی در متنشان دیده می‌شود، نقل کرده است:

حدیث اول

از ابوسعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق نیشابوری و او از ابوعلی حسن بن علی خزرگی انصاری سعدی و او از عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی نقل می‌کند که وقتی علی بن موسی علیه السلام از نیشابور حرکت کرد، محمد بن رافع و احمد بن حرث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و عدّه دیگری از اهل دانش در محل «مربعه» اطراف امام را گرفته، در حالی که مهار استر امام علیه السلام بر دوش برخی کشیده می‌شد، از امام خواستند تا حدیثی از پدرانش بگویند. در این هنگام، حضرت رضا سر از هودج بیرون آورد و در حالی که ردایی از خز بردوش داشت، فرمود: پدرم عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد و او از قول پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از قول پدرش حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابی طالب نقل کرده اند که از پیامبر شنیده و پیامبر از جبرئیل دریافت کرده که خداوند فرموده است: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدُونِي. مَنْ جَاءَ مِنْكُمْ بِشَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» (۲) یعنی: من آن خدای یکتایی هستم که جز من خدایی نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. هر کس از شما به اخلاص، یکتایی مرا گواهی دهد در دژ من جای خواهد گرفت و آن کس که در دژ من داخل شود، از کیفرم ایمن خواهد بود.

ص: ۷۱

۱- این باب تحت عنوان «گفتار امام رضا علیه السلام در مربعه نیشابور» آمده است.

۲- معانی الاخبار ۳۷۰؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۴ - ۱۳۵.

حدیث دوم

از ابوالحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مرو رودی و از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی در بصره شنید که عبداللّه بن عامر از پدرش و او از امام رضا علیه السلام طبق اسناد ذهبیه حدیث قبل، نقل کرده است که فرمود: «... قال رسول الله يقول الله زوجلّ: لا إله إلا الله حصني فمن دخله آمن من عذابي» (۱). یعنی: کلمه توحید «لا إله إلا الله» دژ و حصن من است. پس کسی که به آن داخل شود، از عذاب من ایمن خواهد بود.

حدیث سوم

سلسله سند این حدیث چنین است: حدّثنا ابونصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید الضبّی، ابوالقاسم محمد بن عبیدالله بن بابویه (مالویه)، ابومحمد احمد بن محمد بن ابراهیم بن هاشم، حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر، بن علی بن محمد بن تقی، محمد بن علی الرضا قال ابی عن آبائه...: «قال الله إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن أقرّ لي بالتوحيد دخل حصني و من دخل حصني من عذابي» (۲). یعنی: خداوند فرمود: به راستی و یقین، من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست. هر کس به یکتایی من اقرار کند، در دژ من داخل خواهد شد و هر کس در حصن من وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود.

شایان یادآوری است که در این نقل، نام امام جواد علیه السلام آمده است با جمله «حدّثنی ابی» و امام جواد علیه السلام آن هنگام در خراسان نبوده است. از این رو، احتمال می رود حضرت رضا علیه السلام این حدیث را علاوه بر نیشابور، نوبت دیگری نیز بیان فرموده باشد.

حدیث چهارم

رجال این حدیث چنین نقل شده است: محمد بن موسی متوکل، ابوالحسین

ص: ۷۲

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۴؛ ینابیع المودّه ۳۸۵.

۲- همان ۲/۱۳۵؛ توحید صدوق ۲۴.

محمّد بن جعفر اسدی، محمد بن حسین صوفی (صومی)، یوسف بن عقیل، اسحق بن راهویه، عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: سمعت الله عزوجل يقول: «لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني آمن من عذابي».

قال فلما مرّت الزاحله نادانا بشرطها و أنامن شرطها» (۱) یعنی: کلمه توحید «لا اله الا الله» دژ من است. هر کس در آن داخل شود، از عذاب من ایمن خواهد بود. پس آن گاه که مرکب حرکت کرد، حضرت ندا در دادند و به ما فرمودند: با شرایط آن و من از شرط های آن هستم.

تأملی در معنای حدیث

در این حدیث، نکته های مهمی نهفته است که به اجمال برخی از آن نکته ها را مورد توجه قرار می دهیم:

* اهمیت مسئله توحید و جایگاه آن در معارف اسلامی؛ چه این که انتخاب این موضوع در آن شرایط حساس و موقعیت تاریخی، حکایت از مهم بودن آن دارد.

* پیوند توحید با رهبری حق؛ زیرا تنها در پرتو رهبری حق است که می توان بندگی خدا کرد و شرط عبودیت و اطاعت و معرفت به جا آورد.

* اتصال معارف اهل بیت علیهم السلام به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت به مبدأ وحی؛ چه این که امام سخنان خود را به اجداد خود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله منتسب داشته است.

* تثبیت امامت علی بن موسی و ردّ نظریه واقفیه که امامت را در شخص موسی بن جعفر متوقف می دانستند.

در این حدیث، با همه فشردگی و کوتاهی متن، ملاحظات فراوان و ریزنگری های چندی آشکار است:

امام در سرزمینی سخن می گوید که در تاریخ نه چندان دور گرفتار اعتقاد به دوگانگی در تدبیر هستی - ثنویت - بوده اند، پس ضروری ترین هدیه بر آنان توحید است.

ص: ۷۳

امام در میان مردمی سخن می گوید که یاد اهل بیت علیهم السلام را دورا دور شنیده اند و چه بسا در لای آنچه شنیده اند، گاه نشانه ای از غلو و افراط و زمانی آثاری از

کوتاهی و تفریط در حق اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

اکنون در این فرصت استثنایی، امام می بایست در کوتاه ترین عبارت، بزرگ ترین رسالت را ایفا کند و چهره مکتب اهل بیت علیهم السلام را از هرگونه افراط و تفریط بزدايد. از این رو نخست به توحید و اهمیت و اصالت آن می پردازد تا اندیشه غالبان را در هم ریزد و سپس به رهبری حق و مسئله ولایت اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند تا سست اندیشان و برگشتگان از ولایت را هشدار دهد.

سرانجام، امام طی برنامه ای از قبل طراحی شده، به سوی مأمون جلب شده است و این امام است که به ظاهر با تجلیل سفر می کند و این مردم هستند که ممکن است گمان کنند امام به دیدار خلیفه می رود و منزلتی را نزد خلیفه می جوید، و امام می داند که این پندار مردم با برنامه های آینده مأمون و پیشنهاد و تحمیل ولایت عهدی تقویت خواهد شد! پس باید کاری کند که اساس این پندار فرو ریزد، این است که ضمن تذکر به توحید، جایگاه خود را به عنوان امام حق، شرط توحید می شمارد، تا مردم بدانند علی بن موسی، حق رهبری و امامت را از آن خود می داند و مأمون را غاصب خلافت می شناسد و کسی چون او، مأمون را کسی نمی داند که به سویش برود و به ولایت عهدی او دل خوش دارد!

با امام در ادامه سفر

پس از این که امام نیشابور را ترک گفت، در ادامه مسیر، کاروان امام از موضعی گذشت که اکنون به نام «قدمگاه» شهرت یافته است. (۱) در قدمگاه کنونی، بقعه ای وجود دارد که داخل آن، اثر دو قدم بر روی سنگ سیاهی دیده می شود. اصل بقعه در سال ۱۰۲۰ ه. ق. و به دستور شاه عباس صفوی ساخته شده است، ولی تاریخچه ای از آن سنگ در دست نیست که روشن کند قبل از بنای بقعه، کجا بوده و

ص: ۷۴

چگونه به این مکان انتقال یافته است. بعضی بر این باورند که اثر قدم مبارک امام است، ولی احتمال می رود که به عنوان یادواره سفر امام؛ آن سنگ را تراشیده باشند. (۱)

ورود امام به توس

آنگونه که از منابع مختلف به دست می آید، امام رضا علیه السلام پس از طی فاصله میان نیشابور و توس با گذر از روستاهایی چند (۲) به شهر تاریخی که در ده فرسخی نیشابور آن روز بوده است، وارد شدند. شهر توس از شهرهای بزرگ خراسان بوده است.

یاقوت حموی می نویسد: توس شهری در خراسان است، فاصله بین آن و نیشابور ده فرسخ است. این شهر شامل دو آبادی است که یکی را «طابران» و دیگری را «نوقان» می گفتند. (۳)

در نقل های مختلف تاریخی از منطقه ای به نام «سناباد» یاد شده است که حضرت رضا علیه السلام از آن عبور داشته اند؛ هر چند از جزئیات استقبال و بدرقه مردم و نیز اقامت حضرت در آن سخنی به میان نیامده است.

شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: پس از ورود به سناباد، حضرت رضا علیه السلام وارد خانه حمیدبن قحطبه شدند. آن گاه نزد قبه ای که مدفن هارون است رفته و خطی بر زمین ترسیم کرده و فرمود: این جا تربت من است. در آینده ای نه چندان دور، خداوند این مکان را محل اجتماع شیعیان و دوستانان ما قرار خواهد داد. به خدا سوگند، هیچ زائری مرا زیارت نمی کند و بر من سلام نمی گوید، مگر این که خداوند به واسطه شفاعت ما، آمرزش و رحمت خود را بر او واجب خواهد ساخت (۴).

ص: ۷۵

۱- آثار باستانی خراسان ۳۲۰.

۲- مثل قدمگاه، ده سرخ، رباط سعد و

۳- معجم البلدان ۴/۴۹.

۴- عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۷.

امام رضا علیه السلام پس از گذر از توس و سناباد، به سوی سرخس (۱) رفتند. آنچه درباره سفر امام به سرخس شایان درنگ است، سخن بعضی راویان مبنی بر ایجاد محدودیت برای حضرت رضا علیه السلام در آن شهر است. شیخ صدوق رحمه الله با نقل حدیثی

از عبدالسلام بن صالح هروی آن را یادآور می شود و می نویسد: «عبدالسلام بن صالح هروی گفت: در شهر سرخس به خانه ای رفتم که امام رضا علیه السلام در آن متوقف

شده بود. از نگاهبان دیدار امام را خواستار شدم. او نپذیرفت و اظهار داشت هیچ راهی برای ملاقات با امام وجود ندارد. علت را جویا شدم، او گفت: امام همواره مشغول عبادت است، به گونه ای که تنها در ابتدای روز و نزدیک ظهر و نیز هنگام غروب آفتاب از نماز فارغ می شود، در این مواقع نیز به مناجات می پردازد. راوی می گوید، از او خواستم تا در چنین مواقعی اجازه ملاقات گیرد. به دنبال آن بود که زمانی بر حضرت وارد شدم و ایشان در حال مخصوص خود، در مصلی نشسته بودند (۲).

هر چند در این نقل به محدود شدن امام تصریح شده است، ولی روشن نیست که این محدودیت مربوط به قبل از جریان ولایت عهدی است و یا به بعد از آن!

اگر به راستی حبس یا محدودیتی برای امام در سرخس رخ داده باشد، با شرایط سفر دوم که همان بازگشت امام از مرو است، سازگارتر می نماید، زیرا چنان که در مباحث آینده اشاره خواهیم داشت، در سفر دوم، شرایط و اوضاع سیاسی دگرگون شده بود. فضل بن سهل که چهره برجسته سیاسی دربار بود، در همین سرخس، قربانی این تغییر سیاست گردید و به قتل رسید. در فاصله کوتاهی، شخص حضرت رضا علیه السلام نیز در همین جهت به شهادت رسید.

البته این احتمال نیز وجود دارد که در همان سفر نخست، محدودیتی برای

ص: ۷۶

۱- شهری است که در نیمه قرن اول هجری در زمان خلافت عثمان به دست اعراب گشوده شد و در عصر امام رضا علیه السلام از موقعیت خاص فرهنگی و سیاسی برخوردار بود معجم البلدان ۳/۲۰۸؛ فتوح البلدان ۳۹۵.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۳.

ملاقات امام و رفت و آمد مردم رخ داده باشد، اما نه به صورت زندانی شدن، بلکه با کنترل ملاقات ها و جلوگیری از ارتباط مردم با امام، زیرا دستگاه بدین وسیله خواسته است تا آنچه در نیشابور رخ داد و علاقه مردم به امام و شکوه اهل بیت علیهم السلام را به نمایش گذاشت، در سرخس تکرار نشود. این محدودیت به اندازه ای بوده که راوی آن را با عنوان «حبس شدن» یاد کرده است.

ورود به مرو

سرانجام حضرت رضا علیه السلام پس از تحمل حدود چهار ماه سفر و گذر از مناطق گوناگون، در نیمه اول سال ۲۰۱ ه. ق. وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد. (۱)

شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی مرو

به طور کلی خراسان، بزرگ ترین بخش جغرافیایی ایران در طول تاریخ بوده است که از آن به «خاور ایران» یاد کرده اند. خراسان قدیم از وسعتی بیش از گستره امروزی آن برخوردار بوده است.

در تمامی خراسان و مراکز مهم آن، دو شهر نیشابور و مرو از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است؛ (۲) هر چند اهمیت شهر مرو از قرن سوم به بعد، با آغاز حکومت طاهریان، رو به کاستی نهاد. در جغرافیای کهن خراسان، دو شهر به نام «مرو» شهرت داشته که فاصله میان آن دو پنج روز راه بوده است. یکی را «مرو کبری» و دیگری را «مرو صغری» نامیده اند. «مرو کبری» که به «مرو شاهجان» نیز معروف است، از مرکزیت برخوردار بوده و دارالاماره خوانده می شده است.

از قراین تاریخی چنین استفاده می شود که مرو در نخستین سال های تاریخ اسلام، به دست سربازان مسلمان گشوده شد و به تدریج رو به آبادانی گذاشت و موقعیت خاصی را به دست آورد، به ویژه در قرن دوم هجری که از مرکزیت خاصی

ص: ۷۷

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۹.

۲- یاقوت که خود مدت سه سال در این شهر اقامت داشته، درباره اهمیت آن به تفصیل سخن گفته است. معجم البلدان ۵/۱۱۲.

برخوردار شد تا آن جا که ابن حوقل می نویسد: مرو در آن زمان، مرکز خلافت و خراسان، دار الاماره و پادگان نظامی و مرکز قشون اسلام بوده است... و دولت بنی عباس نیز از این منطقه ظهور یافته بود.^(۱)

از جمله رخدادهای مهم این شهر، ورود امام علی بن موسی علیه السلام در نیمه اول سال ۲۰۱ ه. ق. بوده است.^(۲)

هنگام ورود امام به مرو، شیفتگان پیامبر و خاندان پاک او با شور و احساساتی وصف ناپذیر مقدم وی را که دارای نشان و یادی از پیامبر بود، گرمی داشتند. مرو تا آن روز چنان شادی و هیجانی را به خود ندیده بود. عبور مرکب حضرت رضا علیه السلام از میان انبوه جمعیت که تا خارج شهر به استقبال آمده بودند، شکوهی فراوان و منظره ای شگفت پدید آورده بود. امام پس از طی مسیر و عبور از میان صفوف درهم فشرده مردم در منزلی که نزدیک قصر حکومتی، از پیش آماده شده بود، استقرار یافت.^(۳)

چند روزی گذشت. عبدالله مأمون، خود را میزبانی مخلص نشان می داد و همواره نزد امام می آمد و با احترامی خاص از آن حضرت تجلیل می کرد. مردم نیز گروه گروه خدمت امام می آمدند و با آن گرمی دیدار داشتند و به تدریج می رفت تا مأمون از شرایط طراحی شده خود، نتیجه ای را که می خواست، به دست آورد.

نخستین گام و اولین پیشنهاد

مأمون از علی بن موسی علیه السلام برای یک سفر زیارتی یا سیاحتی دعوت نکرده بود. او از فراخواندن امام به این سفر طولانی و پر رنج، هدفی داشت که بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نگران کرده بود!

زیرا هرگاه یکی از امامان به مرکز حکومتی خلفا احضار می شد، این احضار معمولاً همراه با اهانت، تهدید، زندان، شکنجه و تبعید بود و علویان این بار نیز

ص: ۷۸

۱- - صوره الارض ۳۶۳ - ۳۶۴.

۲- - عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۴۹.

۳- - ارشاد مفید ۲/۲۵۰.

نگران برخورد مأمون با علی بن موسی علیه السلام بودند. اما حضور امام در مرو و پذیرایی مأمون از امام و اجازه یافتن مردم برای ملاقات آن حضرت، غیرمنتظره می نمود و ذهن های حسّاس را به کنجکاوی بیشتر وامی داشت!

سرانجام مأمون در یکی از ملاقات هایش با امام، نخستین گام خود را به سوی هدف برداشت و سخنی گفت که برای بسیاری از آنان که شنیدند، حیرت انگیز بود. او گفت: ای فرزند رسول خدا! نزد شما آمده ام تا از شما بخواهم حکومت و خلافت را پذیرا شوید و زمامداری امت اسلامی را بر عهده گیرید. (۱)

امام از پذیرفتن آن خودداری کرد. این درخواست خلیفه، چند نوبت دیگر نیز انجام شد، ولی نتیجه ای در بر نداشت. مأمون برای آن که اقدامی سنجیده صورت دهد، از دو شخصیت برجسته سیاسی، یعنی «فضل» و «حسن» فرزندان سهل دعوت کرد و موضوع را با آنان در میان گذاشت. آنان ابتدا پیامدهای چنین اقدامی را ناخوشایند دانستند و خلیفه را از انجام آن برحذر داشتند، ولی مأمون با جدیت و قاطعیت بسیار گفت: من با خدا عهد کرده ام این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب بدهم و چون در بین مسلمانان کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری مسلمانان را به او واگذارم. (۲)

بزرگ ترین تزویر سیاسی

قبل از پرداختن به ریز مسایل پیشنهاد مأمون مبنی بر واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا پیشنهاد ولایت عهدی و تجزیه و تحلیل هدف های مأمون، یاد کرد این مطلب بایسته است که در تاریخ اسلام و اصولاً در تاریخ جوامع بشری، حاکمان خودسر و خودکامه به دو دسته تقسیم می شوند:

الف - حاکمانی که هدف های استبدادی و استثماراری خود را با تکیه به زور و جباریت و قتل و غارت دنبال می کرده اند و بیش از هر چیز، خشونت و بی رحمی آنان، مردم را به تسلیم در برابر ایشان وامی داشته است؛ چنان که در

ص: ۷۹

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۹.

۲- فصول المهمه ۲۳۷.

تاریخ جهان، «نرون» الگوی چنین حاکمیتی شناخته شده است و در تاریخ اسلام، کسانی چون یزید، حجاج بن یوسف ثقفی، منصور دوانیقی و... نمونه بارز حاکمیتی خونریز و بی رحم به شمار آمده اند.

ب - فرمانروایانی که با داشتن هدف های قدرت طلبانه و جاه طلبی های فرعونی، برای دست یابی به آن ها، تزویر را به جای زور به کار گرفته و دسیسه و دام را بر کشتار و شکنجه ترجیح می داده اند! البته نه بدان سبب که از نظر انسانی، کشتار و استبداد را عملی نادرست می دانسته اند، بلکه بدان جهت که معتقد بوده اند راه های پنهانی و دسیسه های سیاسی معمولاً کارسازتر و دارای دستاوردهای بیشتر و پایدارتر است؛ هر چند دیرتر به نتیجه برسد و امکانات بیشتری بطلبد. به همین جهت، هر گاه راه تزویر و سیاست بازی را ناهموار ببینند، از هر اقدامی فرو گذار نخواهند کرد و هیچ اصلی از اصول اخلاقی و انسانی را محترم نخواهند شمرد.

تاریخ جهان و تاریخ اسلام، هر دو نوع حاکمیت و حکومت را تجربه کرده است و اگر تنها تاریخ جوامع اسلامی را در نظر بگیریم، اقرار خواهیم کرد که فرمانروایان و

سیاستگران گروه دوم، در دست یابی به هدف های خود، کامروا تر بوده اند و توانسته اند روزگار بیشتری را بر اریکه قدرت تکیه زنند و قرن ها چهره خویش را از مردم پنهان دارند و یا برای همیشه هوادارانی در میان ملت ها به دست آورند! در میان خلفای بنی امیه، برنامه ها و سیاست های معاویه را از این دست باید شمرد، چرا این که او بیش از هر چیز دیگر به تطمیع نیروهای مخالف می اندیشید و استمرار حکومت خود را و مدار تزویرهای سیاسی عناصری چون عمرو عاص بود؛ چنان که با بر نیزه کردن قرآن ها، توانست جلو شکست قطعی سپاه او را سد کند و علاوه بر این، میان سپاهیان حضرت علی علیه السلام دودستگی به وجود آورد و بخشی از آنان را در مقابل آن حضرت قرار دهد.

این در حالی است که یزید - فرزند معاویه - با عدم برخورداری از تزویرهای سیاسی پدر و با به کارگیری سیاست قتل و غارت، چنان رسوایی و ننگی به بار آورد

که متعصب ترین تاریخ نگاران نتوانستند لکه های رسوایی حکومت او را کم رنگ کنند.

در میان خلفای عباسی نیز، هر دو نوع حکومت به چشم می خورد. برخی بیشتر نقش جلادان را ایفا کرده و بعضی با چهره ای گشاده و طرح هایی دوراندیشانه به اهداف خود نزدیک شده اند.

نمونه برای هر یک از این روش های حکومتی، بسیار است، اما موضوع طرح واگذاری حکومت یا ولایت عهدی را باید در رأس همه آن ها دانست. اگر کسی ادعا کند که طرح واگذاری حکومت و یا ولایت عهدی از سوی مأمون، تزویرگرانه ترین اقدام سیاسی و حسابگرانه ترین حرکت حيله گرانه در تاریخ خلفای اموی و عباسی بوده است، شایان تأمل می باشد و مجال پذیرش دارد! چرا که می توان با دلایل فراوان اثبات کرد که مأمون هرگز در نظر نداشت دست از حکومت بردارد و قدرت و ریاست را ترک کند. بنابراین، پیشنهاد واگذاری حکومت، حکایت از برنامه ای کاملاً حساب شده دارد؛ برنامه ای که هیچ کس پیش از مأمون، آن را به کار نبسته بود.

چند پرسش

روشن شدن عمق سیاست بازی مأمون و پیچیدگی شخصیت و عملکرد او، نیازمند پاسخ گویی به چند پرسش اساسی است:

۱ - آیا پیشنهاد مأمون، می توانست در باور دینی و شخصیت اخلاقی او ریشه داشته و از روی صداقت اظهار شده باشد؟

۲ - مأمون در کار سیاست و اداره حکومت با چه مشکلی روبه رو بود که می خواست آن را از طریق طرح واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا تفویض

ولایت عهدی به آن امام، حل کند؟

۳ - آیا بیم آن نمی رفت که امام علی بن موسی علیه السلام در همان آغاز، پیشنهاد مأمون را بپذیرد و اصل حکومت را قبول کند و دست مأمون برای همیشه از حکومت کوتاه شود؟

شخصیت اخلاقی و دینی مأمون!

مأمون فردی زیرک و آشنا با مباحث دینی و اعتقادی بود و از بحث و گفت و گو درباره مطالب علمی لذت می برد. این خصلتها می توانست مثبت و سازنده تلقی شود، ولی در کنار این خصلت ها، او دست به کاری زد که هر پژوهشگری را به تأمل و بازنگری در داوری وا می دارد.

چنان که پیشتر نیز یاد شد، مأمون و برادرش امین، هر یک بر بخشی از سرزمین های اسلامی حکومت می کردند. تا این که میان آن دو آتش فزون طلبی زبانه کشید و بر ضد یکدیگر لشکرکشی کردند. در این لشکرکشی، امین کشته شد و مأمون به حکومت بی رقیب دست یافت و فرمانروای سراسر ممالک اسلامی در عصر خود شد.

ممکن است از نظر اخلاق انسانی، مأمون حرکت هایی گاه مثبت هم از خود نشان داده باشد، ولی برخی از اقدام های وی، مانند کشتن برادر می تواند همه کارهای دیگر او را بی رنگ کند و پوسته ها را کنار زند و ماهیت حقیقی او را بنمایاند؛

چه این که معروف ترین جلادان تاریخ نیز در زندگی خود، گاه رفتار عرف پسندی داشته اند، اما هرگز آن دسته از برنامه ها و منش ها نتوانسته است چهره خشن و مستبد آنان را بپوشاند.

مأمون برای حکومت خود، چه مقدار ارزش قایل بوده است؟ آیا او از نظر دینی و معنوی، خود را شایسته حکومت و خلافت می دانسته و این شایستگی را در برادرش نمی شناخته! و به همین دلیل برادر را که طمع در حکومت او کرده، از میان برده است؟

به طور قطع مأمون، از نظر معنوی و دینی خود را شایسته تر از برادر نمی دید، زیرا اگر برادر به طمع نیفتاده بود، شاید او هم هرگز به مقابله نمی پرداخت و برادر را

تحمل می کرد. اما زمانی که برادرش امین، قصد برکناری او را کرد، مأمون نتوانست این بی مهری را برتابد و خود را یکسره دور از خلافت ببیند! طبیعی بود که برای حفظ موقعیت، به جنگ امین برود، اما می توانست برادر را نکشد و فرمان دهد که

برادرش را زنده دستگیر کنند.

اگر مأمون، حکومت خود را الهی نمی دانست - چنان که نمی دانست و به همین دلیل می گفت: حکومت را باید به بهترین فرد از خاندان علی بسپارم! - پس چه انگیزه ای جز قدرت طلبی او را به کشتن برادر واداشت؟

آیا اسلام به او اجازه داده بود که برای حفظ آنچه حقّ او و مال او نیست، حتّی به برادرش رحم نکند؟

این نکته به تنهایی می تواند سرّ نهفته مأمون را برملا کند و شخصیت منفی اخلاقی و دینی او را بنمایاند.

تناقضی در رفتار و گفتار

مأمون پس از دست یابی به حکومت بی رقیب و پس از کشتن برادرش امین، به فکر تثبیت حکومت خود می افتد.

وی که از سوی رقیب حکومت، خاطرش آسوده شده، اکنون باید از هر سوی دیگر نیز خیالش راحت شود و موانع و تهدیدها را یکی پس از دیگری از میان بردارد.

امین، مشکلی بود که از میان برداشته شد. حال، زمان آن فرا رسیده بود که با فرزندان فاطمه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تسویه حساب کند، زیرا تا آن تاریخ هیچ یک از حکومت های اموی و عباسی از ناحیه اقتدار معنوی و نهضت های عدالت جویانه این خانواده بزرگ و با نفوذ، امتیّت و آرامش نداشته اند.

مأمون با زیرکی و اطلاعاتی که داشت، خوب می دانست که در قرآن از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله تمجید شده است و موانع به محبت و مودّت آنان فرا خوانده شده اند.

مأمون، به این نکته، آگاهی کامل داشت که نسل معتقد و روشن بین جامعه اسلامی جایگاه اهل بیت علیهم السلام را می شناسد و از آنان خط می گیرد و هدایت می جوید. وی همچنین می دانست که اگر امویان و عباسیان بر جسم مردم فرمان رانده اند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همواره بر روح و اندیشه موانع حکومت داشته اند.

مأمون، تاریخ را می دانست و خود شاهد بود که چگونه پدرش هارون، از حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام در میان مسلمانان بیمناک بود و سال های پیاپی، آن پیشوای اهل دیانت را در زندان های نمود و بی نور، آزار و شکنجه کرده و در پایان، به شهادت رسانده بود. اکنون نوبت خود او بود که مشککش را با علی بن موسی علیه السلام حل کند، اما این را شنیده و دیده بود که شیوه های یزیدی و هارونی چندان هم بی تنش برای حکومت ها نبوده و زندانی کردن امام یا به شهادت رساندن وی، همواره نهضت های پنهان یا پیدایی را به دنبال داشته است.

این همه سبب شد تا مأمون شگفت ترین شگرد سیاسی را به کار بندد و امام علی بن موسی علیه السلام را به مرکز حکومت فرا خواند و از او بخواهد تا حکومت را بر عهده گیرد!

آری! این متن سخن مأمون به علی بن موسی علیه السلام است: ای فرزند پیامبر! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم. از این رو، تو را به خلافت، سزاوارتر از خویش می بینم. (۱)

مأمون در گفت و گویی دیگر، با کسانی که چه بسا راز کار او را نمی دانستند و می کوشیدند مأمون را به اصطلاح از واگذاری حکومت منع کنند، می گوید: من با خدا عهد کرده ام، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب واگذار کنم و چون در بین مسلمانان، کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری را به او واگذارم! (۲)

این اظهارات مأمون، ممکن است برای برخی جدی بنماید، ولی برای آنان که همه جوانب شخصیتی مأمون و مواضع فکری و سیاسی و عملی او را بدانند، آمیخته با تعارض ها و تناقض هاست، زیرا مأمون، کسی نبود که رقیب حکومتش - برادرش - را بکشد تا حکومت را به آل علی واگذار کند!

علاوه بر این، اگر مأمون به راستی امام را برترین و شایسته ترین فرد می دانست،

ص: ۸۴

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۹؛ امالی صدوق ۶۸؛ بحار الانوار ۴۹/۱۲۹.

۲- مقاتل الطالبیین ۵۶۳؛ الفصول المهمه ۲۳۷.

چگونه به خود، اجازه داده بود تا با فرمان حکومتی و برخلاف خواست و نظر امام، آن حضرت را از مدینه تا مرو بکشاند؟ آیا معقول تر آن نبود که اگر بنای واگذاری حکومت دارد، خود به محضر امام شرفیاب می شود و در مدینه، حکومت را پیش کش کند؟

شیعه به خود، اجازه نمی دهد که به امام فرمان دهد و او را از مدینه به مرو جلب کند.

شیعه به خود، اجازه نمی دهد که با وجود امام معصوم، یک لحظه جایگاه آنان را غصب کند و خود را حاکم و صاحب ولایت و امیرالمؤمنین بخواند!

شیعه راستین، امام را به پذیرش امری مجبور نمی کند؛ هر چند حق امام باشد.

شیعه واقعی، برادر نمی کشد که خود حکومت کند و ...

در جست وجوی گذرگاه

در نتیجه آنچه یاد شد، بی درنگ این پرسش مطرح می شود که آیا راه دیگری برای تضعیف و کنترل امام از سوی مأمون وجود نداشت؟

چرا مأمون طرح واگذاری حکومت و یا در نهایت، طرح ولایت عهدی را بر می گزیند؟

در پاسخ باید گفت: این که مأمون، شیوه ای بی سابقه را در کار سیاست در پیش می گیرد، به سبب شرایط و تنگناهای ویژه حکومت بوده است، زیرا پیش از کشتن برادر، بنی عباس به عنوان حامیان و هواداران و سهم بران حکومت به دو دسته تقسیم شده بودند؛ برخی اطراف امین گرد آمده و گروهی هوادار مأمون بودند. با از میان رفتن امین در حقیقت، نیمی از قوای بنی عباس که هوادار امین بودند، خود را شکست خورده یافتند و به طور طبیعی مأمون خود را رویاروی آنان می دید و به تعبیر فضل بن سهل - وزیر و مشاور مأمون - شمشیرها و زبان های مردم بر ضد مأمون به کار افتاد. (۱)

ص: ۸۵

۱- - سُلَّ عَلَيْنَا سِوْفِ النَّاسِ وَالسَّنْتَهُمْ؛ تَارِيخُ الْأُمَمِ وَالْمُلُوكِ، طَبْرِي ۷/۱۰۱.

بنابر این، مأمون با همراه نداشتن بنی عباس، نمی توانست با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر شود، زیرا در آن صورت می بایست خود را در دو جبهه، با نهضت ها و شمشیرها درگیر کند.

طرح واگذاری حکومت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ولایت عهدی علی بن

موسی علیه السلام آن چنان بی سابقه و شگفت آور بود که توانست برای مدتی چند، بر ذهن هواداران اهل بیت علیهم السلام و همچنین بنی عباس، شوک وارد آورد و افکار را درگیر تجزیه و تحلیل این پدیده کند و از برنامه ریزی برای مقابله با مأمون باز دارد.

گویاترین تعبیر همین است که طرح واگذاری حکومت و ولایت عهدی، چونان گذرگاهی بود که مأمون می توانست با عبور از آن، خود را از دو جبهه که هم زمان او را

تهدید می کردند، ایمن دارد.

او با این طرح، نهضت های علویان را متوقف می ساخت، زیرا با این پیشنهاد آنان را به ظاهر پذیرفته بود. در همین حال، ناراضیان بنی عباس را هم در حالت سرگردانی قرار می داد. توقف نهضت های علوی در حکومت مأمون، حکایت از اقتداری داشت که سرخوردگان بنی عباس به خود جرأت نمی دادند به مقابله مسلحانه با آن برخیزند، زیرا سکوت علویان، یعنی ثبات سیاسی؛ ثباتی که هیچ یک از خلفای اموی و عباسی تا آن زمان به آن دست نیافته بودند.

پیشنهاد حکومت، شمشیری دولبه

با تحلیل شرایط سیاسی مأمون و ناگزیری او به کنار آمدن با نهضت های علوی و نرمش نشان دادن به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله این پرسش مطرح می شود که آیا مأمون بیم آن نداشت که امام علی بن موسی علیه السلام، حکومت را بپذیرد و چونان علی بن ابی طالب علیه السلام که حاضر نشد معاویه را در حکومت شام نگه دارد، آن حضرت نیز با در دست گرفتن حکومت، دست مأمون و بنی عباس را به طور کامل از حکومت قطع کند و به حضور آنان در صحنه سیاست، رضایت ندهد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت که فرد دورنگری چون مأمون هرگز بدون

محاسبه همه جوانب، طرحی را دنبال نمی کرد.

اگر همه ویژگیها و شرایط سیاسی و اجتماعی عصر مأمون را مورد مطالعه قرار دهیم، بر ما آشکار می شود که مأمون از طرح پیشنهاد واگذاری حکومت به امام، شمشیر دوله ای ساخته بود که امام هر طرف آن را برمی گزید، مأمون در میدان سیاست، برگ برنده ای به دست می آورد.

امام یا حکومت را می پذیرفت و یارد می کرد. اگر امام حکومت را می پذیرفت و از طرح واگذاری استقبال می کرد، برگ برنده ای که مأمون به دست می آورد، از این قرار بود:

۱ - مأمون و هواداران و نمایندگان سیاسی و مبلغانش در همه شهرها و محافل دینی و علمی و سیاسی روی این نکته تبلیغ می کردند که معلوم می شود، هدف اصلی نهضت های علوی و تلاش های پیدا و پنهان فرزندان فاطمه علیهاالسلام، دستیابی بهحکومت است و نه فقط استقرار عدالت و اجرای احکام شریعت. بنابراین، زهد و پارسایی این خاندان، نه از سر انتخاب، بلکه به دلیل نداشتن راهی به سوی دنیا و دنیاداری است. این است که هرگاه روزنه ای به سوی دنیا باز بینند، از آن نمی گذرند و اگر خلیفه ای چون مأمون، از سر سیاست و آزمون، به ایشان پیشنهاد پذیرش خلافت کند، آنان بی تأمل آن را جدی می گیرند و آماده پوشیدن لباس خلافت می شوند!

این نکته از متن گفت و گوی امام و مأمون به روشنی استفاده می شود و امام پرده از این گونه هدف های مأمون برداشته است (۱) و ما در صفحه های آینده به آن اشاره خواهیم داشت.

۲ - پذیرش حکومت از سوی امام و گرفتن آن از دست مأمون، به منزله پذیرش حقیقت خلافت او بود.

در منطق امامیه و شیعه اثنی عشری، امام، صاحب ولایت و خلافت است و هر

ص: ۸۷

کس جز آنان در زمان حضور ایشان، بر کرسی خلافت تکیه زده، در حقیقت آن جایگاه را غصب کرده است.

آری، خلافت از آن امام بود، ولی نه آن خلافتی که از دست مأمون دریافت شود. مأمون، وارث پادشاهی موروثی بود، نه خلافت الهی و ریاست معنوی و دینی. مأمون به عنوان یک غاصب، هرگز شایستگی نداشت که خلافت را به امام هدیه دهد. (۱)

دریافت حکومت از دست فردی چون مأمون، به جای این که عزت و عظمتی برای امام به همراه داشته باشد، مایه شکستن مقام معنوی و عزت اجتماعی ایشان به شمار می آمد.

۳- اگر امام حکومت را می پذیرفت، مأمون می توانست در میان مردم این باور را پدید آورد که او چشم به حکومت داشته و به همین دلیل حرکت های علویان را پنهانی رهبری می کرده است. پس او مسئول اغتشاش ها و بحران هایی است که علویان در سراسر سرزمین های اسلامی به راه انداخته اند و در پی این شایعه ها، زمینه برای محاکمه علنی امام فراهم می آمد و تضمینی وجود نداشت که پس از قبول لفظی امام، در عمل هم حکومت به آن حضرت واگذار شود، بلکه می توانست این آزمون، (۲) برای مأمون در نیمه راه به نتیجه برسد و نیازی به ادامه برنامه نبیند.

۴- ممکن است کوتاه بینانی نا آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی و یا متعصبانی از سر بی دقتی در باورهای شیعی (۳)، بخواهند ادعای مأمون را در واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام، صادقانه نشان دهند، ولی امام، خود، می دانست و آگاهان به مسائل سیاسی و مدیریت اجتماعی نیز می دانند که انتقال حکومت از یک فرد به فرد دیگر و در حقیقت از یک طایفه، با اندیشه و باور مذهبی به یک طایفه و اندیشه و باور دیگر، چیزی نیست که با یک گفت و گوی ساده، عملی شود.

امام می داند که عباسیان در طول ده ها سال حکومت، در همه شهرها و مناطق

ص: ۸۸

۱- - بنگرید به: عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۹؛ امالی صدوق ۶۸-۶۹؛ بحارالانوار ۴۹/۱۲۹.

۲- - بنگرید به: عیون اخبار الرضا ۲/۱۶۷.

۳- - تاریخ الخلفاء ۳۰۷.

کوچک و بزرگ، در سراسر سرزمین های اسلامی صدها، حاکم و والی و قاضی و نماینده از وابستگان و خویشان و هواداران خود را نصب کرده اند و آنان هستند که در حقیقت، اقتدار حکومت مرکزی را تأمین می کنند، مالیات ها را به سوی خلیفه می فرستند و هنگام نیاز، سپاه تدارک می بینند.

خلیفه هرگز نمی توانست، با همه آنان یکسره رودررو شود.

آنان هر کدام برای خود، قدرتی دارند و انتظاری و چشم داشتی، و هرگز به حکومت مرکزی اجازه نمی دهند که با یک نذر یا تصمیم گیری ناگهانی، موقعیت همه آنان را به خطر اندازد، آنان هرگز این حق را به مأمون نمی دادند که با واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام، به سلطه عباسیان در همه سرزمین ها پایان دهد و علویان مراکز قدرت را در اختیار گیرند.

بنابراین، امام می دانست که پیشنهاد مأمون بیش از یک تعارف مصلحتی و لفظی و یا بیش از یک آزمون و یک دام، چیزی نیست و هرگز به خود اجازه نمی داد، اصل حکومت را پذیرا شود.

امام کدام لبه شمشیر را می پذیرد؟

چنان که گفتیم، پیشنهاد واگذاری حکومت از سوی مأمون، شمشیر دو لبه ای بود که مأمون بر ضد امام از نیام بیرون کشیده بود. اگر امام می پذیرفت، حرمت امامت شکسته می شد؛ حکومت عباسیان و جاهت و مشروعیت می یافت؛ امام به دنیا طلبی متهم می شد، بدنامی ها به وجود می آمد و حکومت به آن حضرت واگذار نمی شد.

اما اگر امام نمی پذیرفت، مأمون به هدف خود، بیش از پیش نزدیک تر می شد و احساس موفقیت می کرد، زیرا در برابر علویان و هواداران آنان می توانست بگوید، من آمادگی خود را برای واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام اعلام کردم، ولی ایشان، خود، مایل به پذیرش نیست و باقی بودن خلافت را در دست من بهتر می داند!

با این حساب، امام هر طرف را که برمی‌گزید، مأمون می‌توانست از آن سوء استفاده کند، ولی به هر حال، امام می‌بایست آن‌جانب را برگزیند که منافعش برای مأمون کمتر و زیانش برای شیعه و باورها و اعتقادات توده مسلمان، کمتر باشد.

امام پیشنهاد پذیرش حکومت را به شدت رد می‌کند و این برای مأمون مغتنم است و او برای بازتاب دادنِ پافشاری‌های خود و انکار امام، پای رجال سیاسی و عناصر بسیاری را به این میدان باز می‌کند و آنان را واسطه قرار می‌دهد تا از امام بخواهند حکومت را بپذیرد. (۱) چه بسا برخی از آنان که از حقیقت هدف‌های مأمون بی‌خبرند، او را نصیحت می‌کنند که حکومت را برای خود نگاه دارد و به امام واگذارد، اما مأمون در چهره فردی مصمم با طرح مطالبی مانند این که: عهد کرده‌ام، نذر کرده‌ام و باید به عهد و نذر وفا کنم، ایشان را قانع می‌کند که میان او و امام میانجی‌گری کنند! (۲)

پافشاری مأمون و انکار امام

اصرار خلیفه به واگذاری حکومت و امتناع امام از پذیرش آن، سبب شگفتی بسیاری شده بود. فضل بن سهل روزی از دربار مأمون خارج شد، نزد دوستان خود رفت و در جمع یاران گفت: چرا از رخدادهای ویژه و مهم این روزها نمی‌پرسید! در هیچ عصری نشنیده و ندیده‌ام که خلیفه، زمامداری را به شخصی واگذار کند و او نپذیرد. اکنون این علی بن موسی علیه السلام است که از پذیرفتن آن خودداری می‌ورزد. (۳)

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: روزی مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم، از این رو تو را به خلافت، سزاوارتر از خویش می‌بینم. امام فرمود: من به بندگی خداوند بزرگ مفتخرم و امیدوارم با بی‌رغبتی نسبت به دنیا، از آفت‌های آن‌رهایی یابم و با پرهیز از محرمات الهی، به رستگاری دست یافته، با تواضع و فروتنی، به درجات بالایی

ص: ۹۰

۱- - مقاتل الطالبتین ۵۶۲.

۲- - الفصول المهمه ۲۵۵.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۱.

گفت و گوی میان امام و مأمون در این زمینه بسیار به طول انجامید، ولی به هر حال فایده ای نبخشید و امام، با قاطعیت، صریح ترین پاسخ را به مأمون داد؛ پاسخی که در نوع خود، کم نظیر است و در آن، نکته ها نهفته است.

امام فرمود: «إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهِ مَجْعَلُهَا لَكَ فَلَا تَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاسِ الْبَسَكِ اللَّهُمَّ وَتَجْعَلَهُ لِغَيْرِكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ.» (۱)

یعنی: اگر به راستی خلافت از آن توست و خدا آن را برای تو قرار داده است، پس روا نیست آن را از خویش دورسازی و لباسی را که خدا بر تو پوشانده است، از تن بیرون آوری و به تن دیگری بپوشانی و اگر زمامداری، حق تو و سزاوار تو نیست، روا نیست آنچه را که به تو تعلق ندارد به من ببخشایی. مأمون گفت: چاره ای جز پذیرفتن این امر نیست. امام فرمود: من از روی میل هیچ گاه نخواهم پذیرفت. خلیفه گفت: اگر خلافت را نمی پذیرید، پس ولایت عهدی بعد از مرا قبول کنید. امام فرمود: پدرانم از پیامبر اکرم نقل کرده اند که من قبل از تو وفات خواهم کرد و از رویستم، با سم کشته خواهم شد، فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و دور از وطن، کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد. (۲) مأمون گریست و گفت: تا من زنده ام، چه کسی می تواند چنین آسیبی به شما برساند! امام فرمود: اگر بخوایم، می توانم او را معرفی کنم و نام ببرم. مأمون گفت: این بهانه ای است تا خود را از مسئله دور سازید و پیشنهاد مرا نپذیرید، و هدف شما از نپذیرفتن، این است که مردم شما را زاهد و بیزار از دنیا بشناسند! امام فرمود: چه بسا مقصود شما این باشد که با تحمیل ولایت عهدی بر من، مرا دنیا طلب معرفی کنید. مأمون سخت بر آشفت و گفت: به خدا سوگند! یا ولایت عهدی را می پذیری و یا ناگزیر خواهم شد که تو را

ص: ۹۱

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۹-۱۴۰.

۲- «أَنْتِ أَخْرَجْتِ مِنَ الدُّنْيَا قَبْلَكَ مَقْتُولًا بِالسَّمِّ مَظْلُومًا...»؛ ینابیع المودّه ۳۸۴.

به پذیرش آن مجبور کنم!^(۱)

طرح ولایت عهدی، زاینده کدام اندیشه؟

اولین کسی که در تاریخ اسلام، ولایت عهدی را بدعت نهاد، معاویه بن ابی سفیان بود.^(۲) از آن پس، این موضوع میان امویان و عباسیان متداول گردید، به گونه ای که تعیین ولیعهد، تنها به خواست خلیفه بستگی داشت. او بود که برمی گزید و کسی حق هیچ گونه اعتراضی نداشت و معمولاً این گزینش از میان خاندان و فرزندان شخص خلیفه صورت می گرفت. بنابراین، باید گفت از زمان معاویه به بعد، حکومت و خلافت، شکلی موروثی به خود گرفت و خلافت به سلطنت تبدیل شد. بعد از جریان ولایت عهدی یزید که از سوی معاویه مطرح شد، سعید بن مسیب روزی گفت: خداوند نیامرزد معاویه را به خاطر کاری که انجام داد. او نخستین کسی است که حکومت اسلامی را به حکومت سلاطین تبدیل کرد؛ چه، این که او خود می گفت، بعد از پیدایش اسلام، من اولین پادشاه و سلطان هستم.^(۳)

با این حال، در طول جریان حکومتی خلفا، این مأمون بود که ولایت عهدی را دستمایه کاری سیاسی قرار می داد. البته برخی اصل طرح این مسئله را از سوی فضل بن سهل - وزیر و مشاور مأمون - دانسته اند.

بیهقی همین نظریه را پذیرفته، می نویسد: چون امین کشته شد، فضل بن سهل خواست تا خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان دهد. از این رو، به مأمون گفت: تو نذر کرده بودی اگر خداوند تو را بر امین پیروز گرداند، ولیعهد خود را از علویان قرار دهی و با این کار هر چند حکومت به آن ها نرسد، ولی تو به نذر خود

عمل کرده ای. مأمون گفت راست می گویی؛ چه کسی را ولیعهد خود قرار دهم؟ فضل گفت: علی بن موسی الرضا علیه السلام را که امام روزگار است و اکنون در مدینه حضور دارد.^(۴)

ص: ۹۲

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۰.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۲۳۲؛ تاریخ الخلفاء ۱۹۶.

۳- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳۲.

۴- تاریخ بیهقی ۱۷.

صدوق رحمه الله ضمن بیان نقلی از عبیدالله بن طاهر آورده است: فضل از مأمون خواست تا برای رسیدن به قرب الهی و رسول گرامی اش، به وسیله ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام صله رحم کند و آثار ستم هارونی را از این خاندان بزداید. مأمون چون نمی توانست پیشنهاد او را نادیده گیرد، با آن موافقت کرد. آن گاه «رَجَاءُ بْنُ أَبِي ضَحَّاكٍ» و «یاسر خادم» را برای احضار حضرت از مرو به مدینه فرستاد و بالاخره خواسته او را عملی ساخت، هر چند بعدها پشیمان شد. (۱)

به هر حال، برخی از مورخان، طرفدار این نظریه اند و فضل بن سهل را طراح مسئله می دانند؛ از جمله آنان می توان ابن اثیر (۲) را نام برد.

بعضی بر این عقیده اند که مأمون از سوی فرماندهان بلند پایه نظامی تحت فشار قرار گرفت و آنان بودند که از خلیفه خواستند، علی بن موسی علیه السلام را به عنوان ولیعهد معرفی کند.

در برابر این دو نظر، بسیاری بر آنند که طرح ولایت عهدی، تراوش ذهن سیاس شخص مأمون بوده است و نقل های تاریخی بر این حقیقت گواهی می دهند.

ریان بن صلت می گوید: بعد از بیعت مردم با حضرت رضا علیه السلام، میان مردم و نیروهای نظامی چنین شایع شد که نقشه ولایت عهدی از سوی فضل طراحی گردیده است. این خبر به مأمون رسید و او بسیار خشمگین شد. شبانگاه مرا به حضور خواست و چون نزد او رفتم، گفت: ای ریّان به من خبر رسیده که مردم پنداشته اند بیعت با علی بن موسی الرضا علیه السلام از تدبیرهای فضل است! گفتم: آری، مردم چنین گمان می برند. مأمون گفت: وای بر تو ای ریّان! آیا چه کسی چنین جسارتی می تواند به من داشته باشد و مرا وادار سازد تا از حکومت دست کشیده، آن را به دیگری واگذار کنم. آیا عقل و خرد باور می کند؟ گفتم: هرگز، سوگند به خدا که هیچ کس جرأت چنین جسارتی را ندارد. مأمون گفت: به خدا سوگند، چنان نیست که مردم گمان برده اند. (۳)

ص: ۹۳

۱- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۷.

۲- - الکامل ۶/۳۲۶.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۵۱.

از سوی دیگر، کسانی که طرح ولایت عهدی را پیشنهاد فضل بن سهل یا فرماندهان ارشد نظامی دانسته اند، بیشتر بر این باورند که آنان در باطن، تمایلات شیعی داشته و خواستار پایان دادن به حکومت عباسیان بوده اند، و بهتر این دیدند تا چنین اقدامی را زمینه سازی کنند.^(۱) ولی با نگرشی تحقیقی در اسناد تاریخی به دست می آید که آنان گرایش شیعی نداشته اند، بلکه اگر پیشنهاد از سوی آنان شده باشد، با انگیزه هایی دیگر صورت پذیرفته است.

روزی فضل و هشام بن عمرو، نزد امام رضا علیه السلام آمدند و چنین وانمود کردند که خواهان خلع مأمون و حتی قتل او و به خلافت رسیدن امام هستند. امام علیه السلام آنان را از خود راند. آن دو نزد مأمون رفتند و اظهار داشتند، ما خواستیم علی بن موسی الرضا علیه السلام را بیازماییم که آیا به حکومت تو طمع دارد یا خیر؟^(۲)

طرح ولایت عهدی، دومین گام

مأمون پس از احساس موفقیت در نخستین برنامه خود، یعنی پیشنهاد واگذاری حکومت و امتناع قابل پیش بینی امام از پذیرش آن، مصمم شد تا نقشه سیاسی خود را تا آخرین قسمت دنبال کند.

کسی چون مأمون، هرگز حرکت های بحران انگیز را خوش نداشت و همواره تزویر را بر به کارگیری آشکار زور ترجیح می داد.

امتناع امام از پذیرش اصل حکومت، به مأمون فرصت می داد تا خود را همچنان از اعمال خشونت و به کارگیری روش خلفای پیشین درباره امامان علیهم السلام دور نگاه دارد. تا همین جا مأمون به بخش مهمی از هدف ها و آرمان هایش دست یافته بود و می توانست همواره سر خود را بالاتر از همه پیشینیان اموی و عباسی خویش نگاه

دارد و هواداران امام را به تردید و دو دلی وادارد، اما هنوز این تردید کارساز نبود و طرح ولایت عهدی می توانست نقشه را کامل کند.

ص: ۹۴

۱- - برای نمونه می توان به نظریه احمد امین در ضحی الاسلام ۳/۲۵۹ اشاره کرد.

۲- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۶۷.

اگر امام ولایت عهدی را می پذیرفت، علاوه بر همه نتایجی که مأمون از پیشنهاد واگذاری حکومت انتظار داشت، منفعت فزون تری به دست می آورد، و آن ابقای مأمون بر سریر قدرت و فرمانروایی بود؛ یعنی هم چون گذشته حاکم مطلق بود و هم با وعده ای، بزرگ ترین مانع سیاسی - دینی - علمی را از سر راه خود، به نرمی کنار زده بود.

پاسخ امام به پیشنهاد ولایت عهدی نیز روشن بود، زیرا کسی که حاضر نشده است اصل حکومت را از دست مأمون بپذیرد، چگونه ممکن است آرایش ولایت عهدی او را بر جانش هموار سازد! امام که اصل حاکمیت مأمون را ناروا و ستم کارانه می داند، چگونه می تواند با پذیرش ولایت عهدی او، حکومت وی را تأیید کند!

امام باز هم انکار می ورزد و از زیر این بار شوم، شانه خالی می کند، ولی این انکار چندان خوشایند خلیفه نیست.

خلیفه باید به مردم اثبات کند که علی بن موسی علیه السلام مثل هر انسان دیگری می تواند دل بسته قدرت و حکومت باشد و حتی با نوید ولایت عهدی دل خوش کند و به امید رسیدن به قدرت، سایه سنگین حکومت عباسیان را بر روحش هموار سازد!

مأمون در فرهنگ سیاسی خود، بر این اعتقاد بود که باید به همه علویان و فاطمیان و شیعیان اثبات کند که بر خلاف پندار ایشان، علی بن موسی علیه السلام به عنوان ممتازترین چهره علوی و علمی و عملی، نه تنها به ستیز با او بر نمی خیزد، بلکه حاضر است تا مرز پذیرش ولایت عهدی، او را یاری دهد!

لحن صدای مأمون و آهنگ گفتار او این بار به گونه دیگری است و امام، این را به خوبی می فهمد.

مأمون مصمم است تا امام، ولایت عهدی را بپذیرد، ولی طبیعی است که کسی چون امام، با آن جایگاه اجتماعی برتر و پیشوایی بر شیعه و مقام علمی، پذیرش ولایت عهدی را برای خود، شایسته نداند و میلی بدان نداشته باشد، اما مأمون با

تحمیل ولایت عهدی، هدف‌ها و آرزوهای بسیاری دارد که هرگز از آن‌ها نخواهد گذشت.

هدف‌های مأمون از تحمیل ولایت عهدی

پافشاری مأمون به تحمیل ولایت عهدی بر امام، خود، نشان می‌دهد که او هدف‌های مهمی را از این کار دنبال می‌کرده است.

آنچه از قراین و گواهی منابع تاریخی می‌توان شناسایی کرد، در موارد ذیل خلاصه می‌شود:

الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان؛

ب - فرو نشانیدن نهضت‌ها؛

ج - نظارت بر امام و محدودیت آن حضرت؛

د - مخدوش کردن قداست امام؛

ه - مشروع جلوه دادن خلافت؛

و - یافتن پایگاه مردمی.

الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان

یکی از مواردی که به عنوان انگیزه مأمون در تفویض ولایت عهدی به حضرت رضا علیه السلام، مطرح شده است و برخی آن را پذیرفته‌اند، مسئله ایجاد همبستگی میان علویان و عباسیان است، زیرا با سقوط امویان و انتقال حکومت به عباسیان، تنها خطری که کیان عباسیان را به طور جدی تهدید می‌کرد، علویان و نهضت‌های آنان بود.

زاممداران عباسی قبل از مأمون به ویژه منصور و هارون با قدرت هر چه تمام‌تر با علویان رفتار خشونت‌آمیز داشتند و این خشونت‌ها بود که آتش کینه را میان دو تیره علوی و عباسی که فرزندان عموی یکدیگر به شمار می‌آمدند، روز به روز شعله‌ورتر می‌کرد.

مأمون با تدبیر خاصی که داشت، کوشید سیاست گذشتگان را دنبال نکند. وی تا

حدودی نسبت به علویان نرمش رفتاری داشت و حتی با کسانی که رهبری شورش های ضد دولتی را بر عهده داشتند (مانند محمد بن جعفر و زید بن موسی) سخت نگرفت، بلکه پس از دست یافتن بر ایشان، آنان را مورد عفو قرار داد.

به هر حال، پذیرش این نکته که مأمون در اندیشه ائتلاف علویان و عباسیان بوده است، چندان دشوار نیست، ولی قرائن بسیاری گواهی می دهد، که اندیشه ایجاد صلح میان دو تیره یک طرح عاطفی و یا اخلاقی نبود، بلکه طرحی سیاسی در جهت هدف های حکومتی به شمار می رفت و گرنه مأمون ایمانی به اندیشه علویان و اعتقادی به خویشاوندی با ایشان نداشت و هرگاه آنان را خطر می پنداشت، از میان می برد؛ چنان که ابوالفرج اصفهانی ده تن از نیکان علوی را نام می برد که در عصر مأمون و به دستور وی به قتل رسیده اند.^(۱)

مأمون در رساله ای که برای عباسیان به بغداد می فرستد، به آنان اطمینان خاطر می دهد که هدف، واگذاری حکومت به علویان نیست و می نویسد: من این کار (بیعت با علی بن موسی) را به خاطر حفظ خون شما و دفاع از شما انجام داده ام و اکرام به آل علی علیه السلام را وسیله ای بیش نمی دانم. اگر شما گمان می کنید خلافت به آنان خواهد رسید، چنین نیست. من در اندیشه کار شما و اعقاب و فرزندان شما هستم.^(۲)

ب - فرونشاندن نهضت ها

فرزندان غیور و دین جوی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از عصر خلفای اموی گرفته تا دوران بنی عباس همواره با حکومت های معاصر خود، در جنگ و ستیز بوده اند. هر چند در عصر بنی عباس این قیام ها به اوج خود رسید، خطر آن ها برای حکومت مأمون جدی بود؛ حکومتی نوپا که قبل از استقرار کامل، با جنگی چند ساله از سوی امین روبه رو شد و دیری نپایید که هرج و مرج، بیشتر شهرهای اسلامی را فراگرفت و ناامنی و اضطراب بر جامعه حاکم شد. در آن جنگ، هر چند خلیفه مهم ترین

ص: ۹۷

۱- - مقاتل الطالبيين ۱۳.

۲- - طرائف المقال ۲۸۱.

رقیب خود را از پای در آورد، ولی بسیاری از هوادارانش را که بیشتر از عباسیان بودند، از دست داد و این نابسامانی اوضاع، زمینه را برای تحریک دیگر مخالفان فراهم ساخته بود، به طوری که در نقاط مختلف قلمرو حکومت اسلامی سخن از برچیده شدن نظام مأمونی در میان بود. در کوفه «ابوالسرایا» با قیام خود، ضربه های سختی بر لشکریان مأمون وارد آورد و بنابر گزارشی تاریخی، در طول کمتر از ده ماه، دویست هزار نفر از هواداران خلیفه کشته شدند.^(۱)

از سوی دیگر، قیام علویان در بصره نیز مشکل دیگری بود که همه روزه اخبار نگران کننده ای را برای مأمون به همراه داشت، تا جایی که اجازه هر نوع تصمیم گیری را از وی سلب کرده بود.^(۲)

در نواحی مکه و حجاز، قیام «محمد بن جعفر» معروف به «دیباچ» که حمایت بسیاری از آل ابی طالب را همراه داشت به بیعت مردم با وی انجامید و در نتیجه، نواحی حجاز به اختیار او درآمد.^(۳)

ناحیه یمن به دست «ابراهیم بن موسی بن جعفر» سقوط کرد و با فرار عاملان و کارگزاران حکومت مأمونی، این منطقه گسترده تا حدودی از اختیار خلیفه خارج شد.^(۴)

در مدینه نیز هم زمان با قیام ابراهیم، محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کرد و مورد حمایت اهل حجاز و یثربیان قرار

گرفت و پیروزی چشم گیری نصیب او شد.^(۵)

در واسط با آن که بسیاری از مردم گرایش عثمانی داشتند، دو تن از علویان به نام های جعفر بن محمد و حسین بن ابراهیم قیام کردند و شهر را به تصرف خود در

ص: ۹۸

۱- - مقاتل الطالبيين ۵۱۳.

۲- - تاریخ ابن خلدون ۳/۲۴۴.

۳- - مقاتل الطالبيين ۵۳۷؛ تاریخ بغداد ۲/۱۱۳ - ۱۱۴.

۴- - طبری ۷/۱۷۶؛ مروج الذهب ۲/۴۳۹؛ تاریخ یعقوبی ۲/۴۴۵؛ الکامل فی التاریخ ۶/۳۱۰؛ تاریخ ابن خلدون ۳/۲۴۴.

۵- - مقاتل الطالبيين ۵۳۴.

در شهرهایی چون شام، هر چند بیشتر مردم از امویان و مروانیان و حامیان آنان بودند و با اولاد علی علیه السلام سازش چندانی نداشتند، برای براندازی حکومت عباسیان

حاضر شدند با علویان کنار آیند و در یک جبهه بر ضد مأمون بجنگند. (۲)

در چنان شرایطی ادامه زمامداری آسان نبود و مأمون چنین اندیشید که با طرح ولایت عهدی امام می تواند از این قیام ها بکاهد و شرایط را به نفع خویش متحول سازد، زیرا سرکوبی نهضت ها و آرام ساختن قیام ها از طریق رویارویی و جنگ چندان امکان نداشت و یا دست کم مطلوب نبود؛ چه، این که در درازمدت، نتیجه عکس می داد.

ج - نظارت بر امام و محدودیت آن حضرت

امامان شیعه به دلیل برخورداری از علم و فضایل اخلاقی والا و انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، همواره در میان جامعه، چهره هایی ممتاز و مورد احترام و دارای نفوذ به شمار می آمده اند، و این نفوذ اجتماعی، همان چیزی است که خلفای هر عصر را نگران می کرده است. در حکومت مأمون نیز نفوذ اجتماعی امام رضا علیه السلام به طور کامل مشهود بود، تا آن جا که «ابویونس» به عنوان فردی کینه توز نسبت به خاندان عترت، روزی حضرت رضا علیه السلام را در مجلس مأمون دید و گفت: هَذَا الَّذِي بِجَنْبِكَ وَاللَّهِ صَيِّئٌ يَعْْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۳) یعنی: این شخص - علی بن موسی علیه السلام - که در کنار تو نشسته است، به خدا سوگند، چون بتی مورد پرستش مردم قرار دارد.

امام حتی در زمان حیات پدر بزرگوارش مورد توجه بود و در مسجد مدینه میان

مردم می نشست و فتوا می داد. (۴) این جایگاه خطری فرا راه نظام مأمون ی به شمار می رفت و برای دستگاه حاکم نگران کننده بود، تا جایی که در مسیر امام از مدینه به مرو همین نگرانی باعث شد که مردم را از امام دور نگاه دارند و از شهرهایی مثل

ص: ۹۹

۱- - مروج الذهب ۳/۴۴۰.

۲- - مقاتل الطالبیین ۵۳۴.

۳- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۶۱.

۴- - تاریخ نیشابور ۲۰۶.

کوفه و قم عبور ندهند! در مدّت اقامت آن حضرت در مرو علاوه بر کنترل شدید تردها و دیدارها در طول راه و مسیر حرکت، در عمل، هرگونه فعالیت از حضرت سلب شد و هر آنچه در اقامتگاه آن گرامی اتفاق می افتاد، به وسیله افرادی چون «هشام بن ابراهیم» و دیگران زیر نظر بود و هدایت و کنترل می شد. هدف مأمون از تزویج دخترش به امام یا اصرارش بر فرستادن کنیزان به صورت هدیه برای آن حضرت که البته با مخالفت امام روبه رو می شد، تحت نظر قراردادن وی بوده است. مأمون در بیانی به این حقیقت اعتراف کرده و گفته است: اگر علی بن موسی علیه السلام را به حال خود، رها سازم، خوف آن می رود که اموری نگران کننده پدید آید و دیگر جبران پذیر نباشد. (۱)

د - مخدوش کردن قداست امام

امامان معصوم علیهم السلام همواره از چهره ای معنوی برخوردار بوده و بر دل ها حکومت کرده اند. مردم آنان را تجسیم ارزش ها دانسته و آن ها را گرامی می داشته اند.

تعظیم مردم در برابر زمامداران معمولاً تشریفاتی، صوری و ظاهری است، ولی احترام به رهبران دین، تجلی عمیق و قلبی و از روی ارادت بوده است. مأمون برای کاستن از آن همه قداست و شکوه معنوی امام علی بن موسی علیه السلام، می کوشید دامان زهد و معنویت آن گرامی را - به خیال خویش - با غبار ولایت عهدی بیالاید! و چنین وانمود کند که حضرتش از دنیا و حکومت بیزار نبوده است، لکن تا آن روز زمینه حکومت فراهم نبوده و اکنون که فراهم شده، امام از آن استقبال کرده است. (۲)

این نکته را از متن سخنان مأمون می توان دریافت، چه این که وقتی امام از پذیرفتن ولایت عهدی خودداری می ورزید، مأمون به آن حضرت گفت: پافشاری شما بر نپذیرفتن ولایت عهدی به این دلیل است که مردم را به خود جلب کنید و آنان درباره شما بگویند: «... إِنَّكَ زَاهِدٌ فِي الدُّنْيَا»؛ یعنی تو زاهد هستی و رغبتی به

ص: ۱۰۰

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۷۰؛ بحار الانوار ۴۹/۱۸۳.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۰.

امام در پاسخ فرمود: هرگز چنین نیست که تو می اندیشی. من زهد در دنیا را برای کسب محبوبیت و رسیدن به منافع دنیا انتخاب نکرده ام، ولی می دانم منظور تو از طرح مسئله چیست؟ مأمون گفت: چه هدفی می توانم داشته باشم؟ حضرت فرمود: «تُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرُّضَا لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتْ الدُّنْيَا فِيهِ، أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَبِلَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ طَمَعًا فِي الْخِلَافَةِ.» یعنی: تو می خواهی با این اقدام، چنان نمایی که مردم گویند: این علی بن موسی نبود که به دنیا رو نیاورده بود، بلکه دنیا از او روگردان بود. آیا نمی بینید که اکنون چگونه به

طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است. (۱)

تلاش مأمون برای شکستن شکوه و عظمت امام، به این راه ها محدود نمی شد، بلکه هر راهی را به این منظور می پیمود. موضوع مناظره ها نیز هر چند به ظاهر کاری علمی بود، ولی در نهایت، به آن امید صورت می گرفت که شاید امام در یکی از مباحثه ها فرو ماند.

مأمون به سلیمان مروزی می گوید: من تو را خوب می شناسم و تسلط تو را در امر جِدَل و مناظره می دانم. از این رو تو را دعوت نمودم تا برای یک بار هم که شده، برهان علی بن موسی علیه السلام را در هم بشکنی و او را مُجَاب کنی. (۲)

این است که شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: جَلَبَ عَلَيْهِ الْمُتَكَلِّمِينَ مِنَ الْبُلَدَانِ طَمَعًا فِي أَنْ يَقْطَعَهُ وَاحِدٌ مِنْهُمْ فَيَسْئِرَ قَطَّ مَحَلَّةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَ يَشْتَهَرُ نَقْضُهُ عِنْدَ الْعَامَّةِ. (۳) یعنی: مأمون متکلمان را از شهرهای مختلف فراخواند، تا شاید یکی از آنان در برابر حضرت غالب آید و در نتیجه، جایگاه علمی امام نزد دانشمندان کاهش یابد و کاستی او در نظر مردم بر ملا شود.

ص: ۱۰۱

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۰.

۲- همان ۱/۱۷۹.

۳- همان ۲/۲۳۹.

ه- مشروع جلوه دادن خلافت

امامان معصوم علیهم السلام هیچ گاه نسبت به زمامداری خلفای اموی و عباسی روی خوش نشان نداده و با دید مثبت و موافق به آن ننگریسته اند. این از دشواری های اساسی خلفا به شمار می رفته است که هیچ گاه نتوانسته اند خاندان رسالت را با خود همراه سازند.

حال، اگر مأمون پیشنهاد ولایت عهدی بدهد و امام رضا علیه السلام آن را بپذیرد، در حقیقت، پذیرش ولایت عهدی به معنای مشروع دانستن خلافت مأمون است و نه تنها خلافت او، بلکه مود خلافت دیگران نیز خواهد شد و در این صورت، مأمون به بزرگ ترین پیروزی دست یافته است. علاوه بر این، عملکردهای او نیز مشروع می نمود، زیرا هر آنچه انجام می گرفت، با نظارت امام تلقی می شد.

مأمون بعد از بیعت گرفتن از حضرت رضا علیه السلام در نشستی خصوصی چنین گفت: قَدْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مُسْتَتِرًا عَنَّا يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَهُ وَلِيًّا وَعَهْدِنَا لِيَكُونَ دُعَاؤُهُ لَنَا وَلِيُعْتَرَفَ بِالْمُلْكِ وَالْخِلَافَةِ لَنَا وَلِيُعْتَقَدَ فِيهِ الْمَقْتُونُونَ بِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِمَّا ادَّعَى فِي قَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنَا مِنْ دُونِهِ. (۱) یعنی: علی بن موسی الرضا علیه السلام دور از چشم ما، مردم را به امامت خود، فرا می خواند! از این رو بر آن شدیم تا او را ولیعهد

خود قرار دهیم تا مردم را به سوی ما بخواند و حکومت ما را بپذیرد و به آن اقرار کند و بدین گونه همه آنان که به او دل بسته اند، اعتراف خواهند کرد که حکومت و زمامداری از آن ماست.

و- یافتن پایگاه مردمی

حکومت بدون داشتن پایگاه مردمی ثبات نخواهد داشت و این زمامداران هستند که خود را نیازمند حمایت های مردمی می دانند. مأمون می داند که باید به گونه ای میان مردم ارزش یابد و حکومتش ثبات و پشتوانه پیدا کند. او نمی توانست شیعیان و به ویژه مردم خراسان را نادیده انگارد. وی در شرایطی بود

ص: ۱۰۲

که حتی عباسیان یکپارچه حامی و طرفدارش نبودند. او جایگاه خود را در میان اعراب نیز از دست داده بود و سرانجام با درنگی هر چند اندک در تاریخ چنین می یابیم که او در شرایطی بحرانی حکم می راند و در چنین موقعیتی برای یافتن پشتوانه و پایگاه مردمی، راهی بهتر از وانمود کردن جلب نظر امام علیه السلام و پیوند زدن حکومت خود به حکومت آل علی علیه السلام نداشت.

امام، ناگزیر از انتخاب!

اکنون امام میان دو انتخاب قرار گرفته است؛ یا باید طرح مأمون را بپذیرد و یا با رد کردن پیشنهاد مأمون به طور رسمی به مخالفت با وی پردازد و به طور غیر مستقیم با او اعلام جنگ کند.

این که امام کدام طرف را باید بر می گزید و کدام راه را باید انتخاب می کرد، چیزی است که داوری در باره آن به رعایت چند نکته بستگی دارد:

۱ - شناخت دقیق شرایط اجتماعی و سیاسی امام و موقعیت شیعیان و علویان.

۲ - بازتاب و نتایج پذیرش ولایت عهدی و یا رد آن.

۳ - بشری دانستن تصمیم گیری امام و یا مستند شمردن تصمیم آن حضرت به عوامل برتر و منابع فوق بشری.

توجه به این سه موضوع، تأثیر اجتناب ناپذیری در هرگونه داوری ما نسبت به نوع انتخاب علی بن موسی علیه السلام دارد.

در بیان تأثیر این دیدگاه ها از بررسی سومین موضوع آغاز می کنیم. آیا امام در این گونه تصمیم گیری ها که به مسائل عام مسلمانان و موضوع امامت و ولایت مربوط می شد، بر چه اساس تصمیم می گرفت یا باید بگیرد؟ دو نظریه در این زمینه وجود دارد:

انتخاب امام، از دیدگاه عامه

اگر از دیدگاه اهل سنت و کسانی که مسئله امامت و ولایت را امری بشری به شمار می آورند و برای امام، امتیازهای ویژه ای قایل نیستند، به موضوع بنگریم،

علی بن موسی علیه السلام چون امامان دیگر، عالمی فرهیخته، عارفی زاهد و متقی بوده است و در شناخت مسائل دین و انتخاب خط مشی سیاسی و اجتماعی خویش، به اندوخته های علمی و تجربی و آگاهی های شخصی خود، متکی بوده و بر این اساس، در برآورد شرایط و ضرورت ها، مصون از کاستی نبوده و عصمت نداشته است.

اگر با این باور به موضوع بنگریم، داوری ما در باره تعیین بهترین انتخاب و این که امام شایسته بود ولایت عهدی را بپذیرد یا خیر، به میزان شناخت ما از شرایط و دست یابی ما به منابع صحیح و اطلاعات بایسته، بستگی دارد. نخستین دشواری که در این راه رخ می نماید، این است که فراتر از حد گمان نمی توان به شرایط عینی، از طریق گزارش های تاریخی و ملاک های جامعه شناسی دست یافت؛ چرا که نه تاریخ نویسان معمولاً به ضبط و ثبت همه عوامل و زمینه ها اهتمام داشته اند و نه همه گزارش های آنان اطمینان آور است!

در این میان، در کنار کمبود منابع و یقینی نبودن آن ها، داوری انسان درباره مسائل تاریخی و اجتماعی، معمولاً نمی تواند به دور از پیش داوری ها، علاقه ها، انگیزه ها و باورهای سیاسی و اجتماعی و دینی او باشد؛ یعنی کسی که می خواهد اظهار نظر کند و بگوید علی بن موسی علیه السلام در آن شرایط تاریخی، وظیفه داشت تا ولایت عهدی را بپذیرد یا نپذیرد، در این اظهار نظر - خواسته یا ناخواسته - تحت تأثیر باورهای مذهبی و علاقه های سیاسی و اجتماعی خود، قرار خواهد داشت.

به عنوان مثال، اگر داور، فردی انقلاب جو باشد و همه مسائل را از دیدگاه سیاسی و استکبار ستیزی بنگرد و در هر شرایط، فریاد و مرگ و شهادت را مقدم بر سکوت و مماشات بداند، طبیعی است که بر پایه این باور، پذیرش ولایت عهدی را نادرست بداند و رد آن را بر امام واجب بشمارد؛ هر چند نتایج ناگواری بر آن مترتب گردد! زیرا در منطق چنین فردی اصولاً واژه مصلحت، تقیه و مماشات معنا ندارد! و اگر داور، مصلحی واقعگرا باشد که در کمال اعتقاد به ایثار و شهادت و مقاومت و تحمّل شکنجه و زندان در راه ایمان و عدالت، مصلحت شناسی و واقع نگری را نیز

ارج نهاد، در نگاه وی صلح و شهادت، و سکوت و قیام، نه به طور مطلق نکوهیده است و نه به طور مطلق بایسته و ارجمند، بلکه باید هر یک را بر ملاک ضرورت ها و شرایط زمان و نتایجی که از آن حاصل می آید، ارزش گذاری کرد. در این باور، درستی پذیرش ولایت عهدی و یا رد آن، به شناخت مصلحت ها و اولویت ها بستگی دارد.

انتخاب امام از منظر امامیه

چنانچه موضوع تصمیم و انتخاب امام از نظر عقاید شیعه مورد داوری قرار گیرد، ملاک داوری متفاوت خواهد بود، زیرا در نگاه شیعه امامیه، تصمیم گیری امامان در مسائل عام و مهمی که به امت اسلامی و اندیشه دینی باز می گردد، تصمیمی فردی و متکی به شناخت های بشری نیست، بلکه امامان در این گونه امور، تابع رهنمودهای پیامبرند؛ رهنمودهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن ها را از طریق وحی دریافت کرده و به تعبیر دیگر، امامان در انتخاب خط مشی زندگی سیاسی خود، تابع تکلیفی هستند که متکی به منابع فوق بشری است.

البته فوق بشری بودن منابع شناخت امامان علیهم السلام بدان معنا نیست که روش و خط مشی آنان با منطق عقل و علم قابل شناخت نبوده و نیست! بلکه به معنای این است که ضرورتاً خط مشی آنان براساس منطقی صحیح و علمی استوار بوده است و احتمال خطا و کاستی در آن نمی رود و چنانچه همه زمینه ها و عوامل آن برای انسان توضیح داده شود، عقل به آسانی درستی آن روش را درک می کند و اگر عقل در چنین زمینه هایی به سکوت بنشیند یا در داوری تردید کند، ناشی از ناآگاهی وی به همه زمینه ها و عوامل [□]مور است.

در نگاه شیعه امامیه، امام چه صلح نماید و چه قیام کند، چه تقیه ورزد و چه حبس و شکنجه را بپذیرد، چه به ولایت عهدی تن دهد و چه با نپذیرفتن آن به مرگ تهدید شود، در هر حال براساس وظیفه دینی، الهی و عقلی خود عمل کرده است. وظیفه ای که در اوج دینی بودن، عقلانی نیز هست و معیاری را در برابر اهل دیانت قرار می دهد.

قبل از بررسی نوع رویارویی علی بن موسی علیه السلام با پیشنهاد ولایت عهدی و پیش از هرگونه تجزیه و تحلیل درباره تصمیم امام، ضروری است که اصول تفکر سیاسی آن حضرت را بشناسیم؛ زیرا این شناخت، در این میدان، سخت راهگشاست. برای آشنایی با مبانی اندیشه سیاسی امام باید به روایت ها و آموزه های آن گرامی نظر افکند. این کار هر چند نیاز به مجال ویژه و گسترده تر دارد، در این رهگذر به نگاهی

اجمالی بسنده می کنم.

چه بسا ناآشنایان با مکتب ولایت و امامت، در تجزیه و تحلیل زندگی امامان، خود را مواجه با مبانی و خط مشی های ناهمگون ببینند، زیرا در نظر این گروه، اهتمام امام علی علیه السلام به مسئله امامت و رهبری امت با صلح امام مجتبی علیه السلام و صلح آن حضرت با قیام امام حسین علیه السلام و قیام خونین آن گرامی با سکوت و نیاپش های مداوم امام سجاد علیه السلام و زندگی علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام با زندان های طولانی امام موسی بن جعفر علیه السلام و پس از آن حیات سیاسی امام رضا علیه السلام هر کدام رنگی دیگر و ملاکی ناهمگون دارد! در حالی که آشنایان با منطق اهل بیت علیهم السلام و فلسفه سیاسی آنان، به روشنی می دانند که اصول و مبانی اهل بیت علیهم السلام در زندگی سیاسی آنان، همگون و همسان بوده و کمترین تفاوت و تباینی با هم نداشته است و تفاوت ها به تمامی به خط مشی ها باز می گردد و آنچه در تعیین خط مشی ها ملأ بوده، نه تفاوت اصول و مبانی، بلکه تفاوت مقتضیات زمان و شرایط اجتماعی امامان بوده است. مراجعه به روایت ها و آموزه های معصومین علیهم السلام آشکار می سازد

که روح یگانه ای بر همه آن ها حاکم بوده، اصول اعتقادی، علمی، سیاسی و اخلاقی آنان همسان است.

پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی

یکی از اصول مشترک اعتقادی و سیاسی در مکتب اهل بیت علیهم السلام پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی است.

اهل بیت علیهم السلام از یک سو خود را آگاه ترین مردم به معارف دین معرفی کرده اند و برای اثبات این واقعیت، همواره مردم را به پرسش فرا می خوانده اند. این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»؛ (از من بپرسید، قبل از این که مرا نیابید)، هر چند تنها از آن حضرت شنیده شد، ولی در عمل، همه امامان توان پاسخگویی به هر پرسشی را داشتند و در تاریخ ثبت نشده است که از امامان، سؤل بشود و آنان در پاسخ درمانده یا اظهار عجز کرده باشند.

از سوی دیگر، اهل بیت علیهم السلام معتقد بوده اند که رهبری سیاسی و اجتماعی

جامعه اسلامی، حقّ آنان است که در علم و دین برتر از همگان هستند.

این بینش و اعتقاد را در نوشته ای از امام علی بن موسی علیه السلام که به «جوامع

الشریعه» شهرت یافته است، چنین می یابیم: عتره الرسول، اعلمهم بالکتاب و السنّه و اعدلهم بالقضیه و اولاهم بالامامه فی کل عصر و زمان و انهم العروه الوثقی و ائمه

الهدی... (۱). یعنی: عترت پیامبر، آگاه ترین مردم به قرآن و سنّت و در قضاوت و داوری، عادل ترین و در هر زمان و عصر، برای امامت شایسته ترین مردم هستند. آنان ریسمان محکم و مطمئن و پیشوای هدایت اند.

در بینش امام رضا علیه السلام امام شایسته و توانمند، تنها عهده دار بیان احکام و تبیین حلال و حرام مردم نیست، بلکه امامت دینی، هر گاه به حق باشد، بر جریان سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی نیز نظارت و رهبری دارد: إِنَّ الْأِمَامَ زَمَامَ الدِّينِ وَ نِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحَ الدُّنْيَا وَ عِزَّ الْمُؤْمِنِينَ، الامام أسّ الاسلام النامی و فرعه السامی. بالامام تمام الصلاه و الزکاه و الصیام و الحجّ و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف. (۲). یعنی: امام، زمام دین و مایه نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. امام، ریشه بالنده اسلام و شاخه سربلند آن است. امام، کامل کننده نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است؛ همچنین مایه فراوانی غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و

ص: ۱۰۷

۱- تحف العقول ۴۸۷.

۲- تحف العقول ۵۱۵.

در ادامه همین روایت، امام رضا علیه السلام با صراحت بیشتر فرموده است: ... أَيُظَنُّونَ أَنَّهُ يُوحِيْدُ ذَلِكُ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِم ... نامی العلم، کامل

الحلم، مضطلع بالامر، عالم بالسياسة، مستحق للرئاسة، مفترض الطاعة، قائم بامر الله، ناصح لعباد الله. (۱) یعنی: آیا مردم گمان کرده اند که این ویژگی ها در غیر خاندان رسول خدا یافت می شود! خاندانی که علم شان شکوفنده و حلم شان کامل است و احاطه و سلطه علمی و عملی بر امور دارند، آگاه به سیاست و شایسته ریاست و رهبری هستند و اطاعت آنان واجب است، امر الهی را بر پا می دارند و نسبت به بندگان خدا خیرخواهند.

کمال دین، مستلزم رهبری دینی

در نگاه اهل بیت علیهم السلام دین در صورتی کامل به شمار می آید که برای رهبری اجتماعی اهل دیانت، تدبیری اندیشیده باشد و مردم را در تعیین رهبری دینی و سیاسی، سرخود و سرگردان رها نساخته باشد.

این اعتقاد از یک نظر، فقط بحثی کلامی و اعتقادی است، ولی از نظر دیگر، موضعی سیاسی است. امام رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید: وأمر الامامه من کمال الدین و لم یمض صلی الله علیه و آله حتّی بین لأمته معالم دینه و أَوْصَحَ لَهُمْ سَبْلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً عَلِماً وَ أَمَاماً. (۲) یعنی: موضوع امامت و تعیین امام از لوازم کمال دین است و پیامبر بدرود حیات نگفت، مگر پس از این که مسائل مهم و اصلی دین را برای مسلمانان بیان کرد و راه ها را به آنان نشان داد و انتخاب حق را به ایشان

وانهاد و علی علیه السلام را به عنوان شاخص و امام برای مردمان تعیین کرد و بر جانهاد.

براساس این روایت، علاوه بر این که امام رضا علیه السلام موضوع امامت و رهبری را شرط کمال دین می داند، موضوع امامت امامان را امری انتصابی می شناساند و نه منوط به انتخاب مردم! بلی حضرت می فرماید، مردم در انتخاب حق مجبور

ص: ۱۰۸

۱- تحف العقول ۵۱۷ - ۵۱۸.

۲- همان ۵۱۴.

نیستند، ولی معنای آن، این نیست که اگر حق را برنگزیدند، گناهی بر آنان نیست، بلکه در بیان دیگری آشکارا می فرماید: **إِنَّ كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ، تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَالْهُدَى. (۱)** یعنی: هر کس با عترت پیامبر به مخالفت برخیزد، گمراه و گمراه کننده می باشد و حق و هدایت را فروهسته است.

انکار رهبری غیر دینی و سلطه های ستمکارانه

کفر ستیزی و مبارزه با ستمگران از بارزترین ویژگی های زندگی امامان علیهم السلام است و هیچ یک از ایشان، در این دو میدان، سست نیامده اند. بر خلاف دورماندگان از مکتب اهل بیت علیهم السلام که «اطاعت اولوالامر» را به معنای اطاعت از فرمانروایان و خلفا دانسته و آن را واجب شمرده اند، امامان شیعه علیهم السلام به دلایل قرآنی و روایی و عقلی اثبات کرده اند که رهبری جامعه ایمانی نباید در اختیار ستمکاران و مفسدان قرار گیرد و هرگاه ظالمی فسادانگیز، بر موان سلطه یافت، اطاعت او واجب نیست، بلکه در حد امکان باید با ظلم و فساد او به مبارزه پرداخت.

امام رضا علیه السلام در همین زمینه، همسو با تعالیم و معارف امامان پیش از خود، می فرماید: **وَلَا يَفْرُضُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ، طَاعَةَ مَنْ يَعْظُمُ أَنَّهُ يَظْلِمُهُمْ وَيُغْوِيهِمْ. (۲)** یعنی: خداوند به بندگانش فرمان نمی دهد که از فردی ستم پیشه و گمراه کننده اطاعت کنند.

امام در روایتی دیگر ذیل آیه «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۳) می فرماید: **فَمَا بَطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ، إِمَامَةٌ كُلِّ ظَالِمٍ الِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۴)** یعنی: این آیه، پیشوایی هر ستمکاری را تا روز قیامت، باطل و نادرست اعلام داشته است.

مبارزه با مستکبران و ستم کاران

در زندگی امامان، دو گونه مبارزه با مستکبران و غاصبان حکومت اسلامی دیده می شود:

ص: ۱۰۹

۱- تحف العقول ۴۸۸.

۲- همان ۴۹۴.

۳- بقره / ۱۲۴.

۴- همان.

الف - مبارزه فرهنگی، عقیدتی؛

ب - مبارزه رویارو و مسلحانه.

مبارزه فرهنگی، حرکت عام و گسترده امامان بوده است؛ یعنی همه آنان در گفتار و عمل برای پیروان خود، روشن می ساخته اند که نباید با حاکمان نالایق و ناشایست همکاری داشته باشند و نباید به حکومت ظالمانه رضایت دهند.

مبارزه مسلحانه و رویارو نیز تنها برای امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام داد که در این میان، قیام حسن بن علی علیه السلام به دلیل خیانت فرماندهان

سپاه، عقیم ماند و جنگ های امام علی علیه السلام به دلیل سستی و نافرمانی بسیاری از مردم به هدف های بایسته منتهی نگردید و برخلاف همه تلاش های آن حضرت، معاویه همچنان بر سریر حکومت باقی ماند و قیام حسین بن علی علیه السلام به شهادت آن

حضرت و یاران گران قدرش انجامید.

فرجام تلخ این مبارزات مسلحانه به معنای بایسته نبودن آن قیام ها نبود، بلکه در بینش امامیه، این باور قطعی است که اگر این قیام ها رخ نمی داد، اصولاً در جهان اسلام، هیچ مصلح دردمندی برای اصلاح جامعه اسلامی و سوزاندن ریشه بی عدالتی قیام نمی کرد و خود را به خطر نمی انداخت.

سوگمندان، افراط و تفریط در شناخت خط مشی ائمه علیهم السلام کم نبوده است، چه این که برخی امر به معروف و نهی از منکر را تنها در قلمرو گفتار و تعالیم دیده اند و

گروهی آن را فقط در قیام مسلحانه و نهضت علنی جست وجو کرده اند، در حالی که این هر دو در مکتب و مرام اهل بیت علیهم السلام بوده است و هر جا لازم می دیده اند، به مقتضای نیاز و امکانات و تأثیری که می بایست بیافرینند، اقدام می کرده اند.

امام علی بن موسی علیه السلام در کار فرهنگی بر ضد حاکمیت ناصالح عباسیان تا آن جا پیش می رود که یکی از راویان حدیث به نام حسن انباری می نویسد: مدّت چهارده سال، پیوسته به امام نامه می نوشتم و برای عهده دار شدن بعضی از مشاغل دولتی اجازه می خواستم، ولی آن گرامی، همواره مرا از همکاری با حکومت غاصب

ابوسعید خراسانی، یکی دیگر از راویان حدیث می گوید: دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَيَّ ابِي الْحَسَنِ الرِّضَا بِخِرَاسَانَ فَسَأَلَاهُ عَنِ التَّقْصِيرِ، فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا: وَجَبَ عَلَيْكَ التَّقْصِيرُ،

لَا نَيْبَ لَكَ فَصَيِّرْ دَنْتِي وَقَالَ لِالْآخَرَ وَجَبَ عَلَيْكَ التَّمَامُ، لِأَنَّكَ فَصَيِّرْتَ السَّيِّئَانَ... (۲) یعنی: دو نفر در خراسان نزد امام رضا علیه السلام آمدند و پرسیدند: با توجه به این که ما مسافر هستیم، حکم نماز ما از نظر شکسته و یا تمام خواندن چیست؟ امام به یکی از آن دو فرمود: تو باید نمازت را شکسته بخوانی (نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعت به جا آوری)، زیرا از آغاز سفر، قصدت ملاقات من بود. اما به شخص دیگر فرمود: تو باید نمازت را تمام بخوانی، زیرا به نیت ملاقات سلطان، عازم سفر شده ای (چون سَفَرْتِ، سفر حرام و گناه بوده است، نمازت، شکسته نمی شود).

از این حدیث استفاده می شود که امام علیه السلام حتی در زمانی که تحت نظر مأمون در خراسان حضور داشته است، هر جا که زمینه ای مناسب می یافته و لازم می دیده، از افشاگری بر ضد مأمون دریغ نمی کرده است. این گونه سخنان را نمی توان تنها کاری فرهنگی دانست، بلکه خود، اقدامی عملی است که جریان های پنهان ضد عباسی را مورد تأیید و حمایت قرار می داده و برای آن ها کادرسازی می کرده است، زیرا آن شیعه مورد اعتمادی که امام وی را از ماهیت نظام مأمون ی آگاه می ساخته و به او می فهمانده است که سکوتش از روی ناگزیری و حضورش در خراسان از روی جبر است، وقتی به محیط زندگی خود باز می گشته، بر غربت و محصور بودن امام خویش اندوهناک بوده و جریان های علوی را مورد حمایت مالی و امکانات تبلیغاتی قرار می داده است.

تصحیح بنیادهای عقیدتی، در جهت اصلاحات اجتماعی

کار سیاسی و مبارزه علنی و رویارو با حکام، برای امامان یک هدف نبوده، بلکه هدف اصلی آنان، احیای اندیشه ها و اصلاح جوامع و حاکمیت بخشیدن به دین

ص: ۱۱۱

۱- - فروع کافی ۵/۱۱۱.

۲- - الاستبصار ۱/۲۳۵؛ تهذیب الاحکام ۴/۲۲۰.

الهی بوده و بدیهی است که هدایت اندیشه‌ها و تصحیح افکار و باورها را مقدم بر هر نهضت و قیام علنی و غیر علنی می‌دانسته‌اند.

در منطق اهل بیت، هر جهادی مقدس نبوده است، بلکه ارزش جهاد به آن بوده که تحت لوای رهبری حق و عدل صورت پذیرد، چنان که علی بن موسی علیه السلام در بیان جامع احکام شریعت، وقتی به شرح جهاد می‌پردازد، تأکید می‌کند: **والجهاد مع امام عادل** (۱). یعنی: جهاد باید تحت لوای امام عادل صورت گیرد.

این است که یک مسلمان حق جوی مبارز، قبل از این که برای مبارزه با ظلم و فساد سلاح به دست گیرد، باید عدل را بفهمد و امام عادل را بشناسد؛ یعنی باید قبل از عمل، از فهم و اندیشه و باور صحیح برخوردار باشد.

اگر در زندگی امامان علیهم السلام، کار فرهنگی و علمی و تدریس و تربیت شاگردان و تشکیل محافل علمی برای خواص، بیش از اقدام‌های پر سروصدای سیاسی به چشم می‌خورد، به خاطر این است که آنان می‌دانند هر حرکت مثبت یا منفی، ریشه در باور و اعتقاد و نوع نگرش انسانی دارد و برای اصلاح عمل می‌بایست به اصلاح اندیشه مردم همت گماشت.

بدین سان حرکت علی بن موسی علیه السلام در واپسین لحظات حضور در جمع مردم نیشابور، اقدامی ساده نبود.

وقتی امام می‌فرماید: کلمه «لا اله الا الله» حصن الهی است، به شرط این که پای بندی به لوازم آن نیز باشد و «من» از لوازم و شروط کلمه توحید هستم. این بیان آن چنان فشرده و ژرف و تفسیرپذیر است که اهل درایت را ماه‌ها و سال‌ها به تفکر و تأمل و بحث وامی‌دارد و جایگاه ولایت را در عالی‌ترین شأن ممکن و متصور آن به ترسیم می‌کشد؛ چیزی که تحمل آن برای مأمون ناممکن است.

امام از یک فرصت کوتاه، بهترین بهره را می‌گیرد و با جمله‌ای بس فشرده، تا اعماق اندیشه و باور مردمی که عطشناک شنیدن یک روایت از فرزند رسول

ص: ۱۱۲

خدایند، تأثیر می‌گذارد و بذر وجود میلیون‌ها شیعه را در جغرافیای کوچک آن روز نیشابور می‌پاشد.

آنان که دارای درایت و درک روایت بودند، دریافتند که امام برای مأمون، نه تنها جایگاهی قابل نیست که او را غاصب و مفسد می‌داند، زیرا شرط توحید را رعایت نکرده و با احضار وی به خراسان، به او ستم کرده است.

امام، در برابر سخت‌ترین انتخاب

علی بن موسی علیه السلام با این پیشینه علمی، سیاسی و اعتقادی، اکنون در برابر سخت‌ترین انتخاب زندگی خود قرار گرفته است، زیرا کسی چون او با داشتن چنان جایگاه اجتماعی، برای خود و خاندان و شیعیانش، پذیرش ولایت عهدی را سبک و بی‌ارج می‌داند، ولی اگر نپذیرد، چه می‌شود! آیا او را رها خواهند کرد؟ یا خود او

و شیعیانش را نابود خواهند کرد و علویان را از صفحه زمین بر خواهند انداخت!

راهی که عباسیان، قبل از مأمون آن را پیموده بودند و پس از مأمون نیز چنان کردند. اکنون امام باید انتخاب کند.

کسانی که با خاندان علی علیه السلام و زندگی امامان آشنا هستند، روح شهادت طلبی و

عشق آنان به ملاقات پروردگار را می‌شناسند و می‌دانند که هرگونه تصمیم ائمه علیهم السلام در جهت حفظ جان خویش نبوده است و اگر گاه راه صلح و سکوت ظاهری را پیموده‌اند، مصالح عامه مسلمانان و اسلام و شیعه را در نظر گرفته‌اند.

برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، صلح کردن با فرزند ابوسفیان و پذیرش ولایت عهدی مأمون به مراتب سخت‌تر از شهادت‌پذیری و تحمل زندان‌های طولانی است، ولی امام باید به وظیفه الهی خود عمل کند و جام زهر آگین ولایت عهدی را سرکشد؛ با این که یقین دارد به زودی شهید خواهد شد و قبل از مأمون از دنیا خواهد رفت.

فلسفه پذیرش ولایت عهدی، از دیدگاه‌های مختلف

از آنچه بیشتر آوردیم، دانسته شد که پذیرش ولایت عهدی، از روی میل و

رغبت نبود و فقط برای حفظ مصالح مسلمانان و شیعیان و علویان صورت گرفت و امام علیه السلام از هر فرصتی برای بیان این حقیقت و نمایاندن نارضایتی خویش، بهره می جست و حتی از فرصت مناجات های خود، در جهت افشای واقعیت استفاده می کرد و می فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنْتَ مَكْرَهُ مَضْطَرٌّ فَلَا تُؤْخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤْخِذْ

عبدک و نبیک یوسف حین وقع الی ولایه مصر. (۱) یعنی: خداوندا! تو می دانی که من (در پذیرش ولایت عهدی) به اکراه و از روی ناچاری وارد شدم؛ پس مرا مورد مؤخذه قرار مده، چنان که پیامبرت یوسف را به خاطر پذیرش سرپرستی مصر مورد مؤخذه قرار ندادی.

افشاگری امام علیه السلام به دعاها و مناجات ها محدود نبود، بلکه با بیان های مختلف و در فرصت های گوناگون به روشنگری می پرداخت.

مردی از شیعیان که موضوع ولایت عهدی را مناسب مقام عالی امام نمی دید، از امام پرسید: چه چیز باعث شد ولایت عهدی را بپذیرید؟ امام فرمود: به نظر تو مقام پیامبری برتر است یا مقام امامت؟ مرد گفت: مقام پیامبری برتر است. امام پرسید: آیا کسی که آشکارا اظهار کفر و شرک می کند، بدتر است یا کسی که اظهار اسلام و دیانت دارد؟ مرد گفت: کسی که اظهار کفر می کند بدتر است. امام فرمود: یوسف، پیامبر خدا بود و از طرف عزیز مصر که به روشنی شرک می ورزید، قبول حکومت کرد. پس اگر من ولایت عهدی فردی چون مأمون را بپذیرم، غیر قابل توجیه نخواهد بود. ولی بدان با این همه، من از روی ناگزیری ولایت عهدی را پذیرفته ام. (۲)

فردی به نام محمّد بن عرفه می گوید: از امام پرسیدم چرا ولایت عهدی را پذیرا شدید! امام فرمود: همان علتی که سبب شد جدّم امیرمؤمنان در شورای خلیفه دوم وارد شود، باعث شد من ولایت عهدی را بپذیرم. (۳) یعنی چنان که علی علیه السلام از روی ناگزیری وارد شورا شد، من نیز ناگزیر بودم.

ص: ۱۱۴

۱- - امالی صدوق ۶۵۹؛ روضه الواعظین ۲۲۹؛ مناقب ابن شهر آشوب ۳/۴۷۳؛ بحار الانوار ۴۹/۱۳۰؛ مسند الامام الرضا ۱/۴۹.

۲- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۹.

۳- - همان ۲/۱۴۰؛ بحار الانوار ۴۹/۱۴۰.

علامه مجلسی رحمه الله ضمن نقل این حدیث، در بیان مقصود حضرت رضا علیه السلام می نویسد: ... أَيْ لِئَلَّا يَتَأَسَّ النَّاسُ مِنْ خِلَافَتِنَا وَ يَغْلَمُوا بِأَقْرَارِ الْمُخَالَفِ أَنَّ لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيْبًا. یعنی: برای آن که مردم از خلافت ما مأیوس نشوند و مخالفان ما نیز اقرار کند که برای ما نیز در زمامداری بهره ای است.

علامه مجلسی رحمه الله می افزاید: يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ التَّشْبِيهُ فِي أَصْلِ الْأَشْتِمَالِ عَلَى الْمَصَالِحِ الْخَفِيَّةِ (۱). یعنی: احتمال می رود که این تشبیه مشتمل بر مصالح پنهانی باشد که ما از آن بی خبریم.

سید مرتضی رحمه الله در بیان فلسفه پذیرش ولایت عهدی می نویسد: اگر به من گفته شود، چرا امام رضا علیه السلام پیشنهاد مأمون را پذیرفت، در حالی که این مربوط به شؤون امامت نبود و مسئولیت دینی به شمار نمی آمد، خواهم گفت: همان گونه که در مورد انگیزه حضور امیرمؤمنان در شورا به تفصیل سخن گفته ایم و متذکر شدیم که این حق حضرت بوده است و برای احقاق حق خود، لازم بود در شورا شرکت جوید. اکنون در مورد امام رضا علیه السلام نیز همین را می گویم که چون حق او در آستانه تضییع و نابودی قرار گرفته است، پذیرفتن ولایت عهدی برای رسیدن به حق مسلم و مشروع آن حضرت بر ایشان لازم و ضروری بود.

آن گاه سید مرتضی رحمه الله می افزاید: با پذیرش این نکته که امام رضا علیه السلام حجت خداست، هرگونه تصور نابه جا نسبت به ساحت قدس او نارواست. (۲)

برخی دیگر در این زمینه گفته اند: آنچه حضرت رضا علیه السلام را واداشت تا جانشینی مأمون را بپذیرد، همان روشی بود که پیغمبران در برابر برخی از شاهان و سلاطین عصر خویش برگزیدند و همان چیزی بود که امام حسن علیه السلام را واداشت تا با معاویه صلح کند، چه این که ائمه دین در برخی موارد با زمامداران اموی و عباسی، بنا بر ضرورتی خاص و از روی مصلحت و یا به ناچار نرمش نشان می دادند. علاوه بر این که اگر حکومت از آن کسی باشد و عده ای سلطه گر از او بگیرند، حال اگر قسمتی را

ص: ۱۱۵

۱- بحار الانوار ۴۹/۱۴۰.

۲- تنزیه الانبیاء ۱۷۹.

به صاحب آن برگردانند، پذیرفتن آن قسمت برای صاحب حق، جایز است.

هر چند سخن سید مرتضی و عبارت یاد شده از برخی دیگر در جای خود، درست است، ولی استناد عمل امام به ناگزیری و اضطرار آن حضرت، اثبات پذیرتر است.

نشست ولایت عهدی!

آنچه تحت عنوان ولایت عهدی طرح ریزی شده بود، باید در نشست‌های ویژه به طور رسمی مطرح می‌گشت و ضمن آگاه شدن عموم طبقات از این اقدام سیاسی، مراسم بیعت انجام می‌گرفت. فضل بن سهل که مردی سیاستمدار و با نفوذ در دستگاه مأمون بود، از سوی خلیفه مأموریت یافت تا جشن خاصی را به این منظور تدارک ببیند.

روزی خاص (۱) برای این مهم اعلام گردید و از رجال سیاسی، شخصیت‌های علمی، فرماندهان نظامی، شاعران و ... دعوت شد تا در آن محفل حضور یابند. در ارشاد مفید آمده است: در مجمع بزرگ و باشکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان برجسته حکومتی در آن شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام را به عنوان ولیعهد پس از مأمون معرفی کرد، و در همایش دیگری که شخص خلیفه نیز در آن حضور داشت، مأمون و فرزندش عباس ضمن اقرار به ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام با علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت کردند. (۲)

ابوالفرج اصفهانی درباره نشست یاد شده می‌نویسد: فضل در مرحله نخست برای خواص و شخصیت‌ها، جلسه‌ای ویژه تشکیل داد و مراسم رسمی بیعت را به

ص: ۱۱۶

۱- این که مراسم ولایت عهدی در دهه نخست ماه رمضان سال ۲۰۱ ه. ق. بوده، مورد اتفاق است؛ هر چند در تعیین روز آن اختلاف است که آیا روز اول ماه بوده است نظر مرحوم مجلسی در بحار ۱۰۲/۴۳، یا روز دوم رمضان (نظر اهل سنت در تاریخ طبری ۷/۱۳۹؛ الکامل ۶/۳۲۶ و ...)، یا روز پنجم رمضان (نظر صدوق و طبرسی در عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۵ و اعلام الوری ۳۲۸) و یا روز هفتم رمضان (تاریخ دمشق ۳۳/۳۳۸) احتمال می‌رود، این اختلاف از آن نظر باشد که انجام مقدمات نشست تا پایان آن، چند روز طول کشیده است.

۲- ارشاد مفید ۲ / ۲۵۲.

روز موعود فرا رسید. مجلسی باشکوه ترتیب یافت که در آن، جایگاه ویژه ای برای مأمون و حضرت رضا علیه السلام تعیین شده بود. دعوت شدگان با لباس های سبز رنگ و پرچم های در دست با نظم و ترتیبی خاص به تالار تشریفات وارد شدند. (۲)

ریاست این اجلاس برعهده یکی از وزیران مأمون به نام «ثابت بن یحیی بن یسار رازی» معروف به «ابوعتباد» بود. او که مردی خشن و جسور بود، پس از ادای احترام به خلیفه و بیان اوصافی چند از امام انگیزه همایش را تشریح کرد و از مردم خواست تا با رعایت مراتب با امام به عنوان ولایت عهدی بیعت کنند. (۳)

در مراسم بیعت، ترتیبی داده شده بود تا حاضران علاوه بر بیعت با مقام ولایت عهدی، با شخص خلیفه، به عنوان خلافت و با وزیر به عنوان وزارت نیز بیعت کنند!

ریان بن شیبب نقل کرده است: در اجتماع آن روز، قصد خلیفه آن بود تا مردم با شخص وی به عنوان امیرالمؤمنین و با حضرت رضا علیه السلام به عنوان جانشین پس از او و با فضل بن سهل به عنوان وزیر بیعت کنند... برای این منظور سه کرسی ترتیب داده بودند. مردم نیز موظف بودند تا ضمن بیعت با هر یک، مسئولیت هر یک را مورد تأیید قرار دهند. (۴)

به هر حال، بیعت براساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت و همگان با حضرتش بیعت کردند. آن گاه خطبا و شعرا در وصف خلیفه و در تجلیل از امام علیه السلام و به شکرانه

پذیرش ولایت عهدی، سخنان و اشعار خود را ایراد کردند و بدین ترتیب می رفت تا مجلس بیعت پایان یابد. ناگاه امام اشارتی فرمود که توجه همه را به سوی خود جلب کرد. امام عزم سخن داشت.

ص: ۱۱۷

۱- - مقاتل الطالبيين ۵۶۳.

۲- - همان.

۳- - تاریخ یعقوبی ۲/۴۵۴.

۴- - عیون اخبار الرضا ۲/۲۳۹.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَعَّالِ لِمَا يَشَاءُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِقَضَائِهِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ...»

حضرت در این خطابه کوتاه، پس از حمد و ستایش پروردگار و اهدا تحیت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او ضمن معرفی خویش فرمودند: مأمون، موضوع مهم زمامداری مسلمانان را (بعد از خودش) به من انتقال داد. پس هر کس پیمانی را که خداوند خواسته است محکم باشد، بگسلد و رشته ای را که خدا دوست داشته استوار بماند، پاره کند و حرام خدا را حلال سازد و احترام آن را رعایت نکند و یا به

لحاظ مخالفت با ولایت عهدی، امام را مورد سرزنش قرار دهد و با این عمل خود اسلام را هتک کند، من صبر و شکیبایی اختیار می کنم و البته روش گذشتگان ما در برابر افراد نادان و فرومایه به همین گونه بوده است. آنان در برابر حوادث و اوضاع ناگوار صبر کردند و من نمی دانم سرانجام با من و شما چگونه رفتار می شود. حکم و فرمان مخصوص اوست، به حق حکم می کند و او بهترین جدا کننده حق از باطل است. (۱)

در برخی از روایت های دیگر چنین یاد شده است که در پایان جلسه، مأمون از امام خواست تا سخنانی ایراد کند و امام پذیرفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ لَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ بِهِ... (۲) یعنی: با توجه به انتساب ما به پیامبر صلی الله علیه و آله حقی بر شما داریم و شما نیز بر ما حقی دارید. پس هر گاه شما حق ما را رعایت کردید، ما نیز حقوق شما را ادا خواهیم کرد.

شاید همگان منتظر بودند امام در سخنان خود، نامی از مأمون به عنوان خلیفه و زمامدار مسلمانان به میان آورد و از نعمت غیر مترقبه تفویض ولایت عهدی یاد کند، ولی آن حضرت، کوچک ترین اشاره ای به این دو موضوع نداشت و جایگاه الهی خود را به حاضران تذکر داد.

ص: ۱۱۸

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۴۶.

۲- ارشاد مفید ۲/۲۵۳.

از آن جا که عهدنامه ولایت عهدی از جمله اسناد تاریخی و گویای یکی از مهم ترین وقایع و حوادث تاریخ اسلام است در منابع گوناگون یادشده است. «اربلی» در کتاب کشف الغمه نسخه کامل آن را آورده است. (۱) و چنین می نماید که اغلب مدارک به همین منبع استناد جسته اند.

متن عهدنامه به گواهی و امضای افرادی چون یحیی بن اکثم، عبدالله بن طاهر، حماد بن نعمان، فضل بن سهل و برخی دیگر از رجال سیاسی و مشهور آن دوران رسیده است. علی بن عیسی اربلی آن را چنین گزارش کرده است: (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته به وسیله عبدالله بن هارون، امیرمؤمنان، برای علی بن

ص: ۱۱۹

۱- - کشف الغمه ۳/۱۷۲.

۲- - متن مشهور از نسخه علی بن عیسی اربلی این گونه است: «قالَ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى أَتَابَهُ اللَّهُ: وَ فِي سَنَةِ سَبْعِينَ وَسِتِّ مِائَةٍ وَصَلَّ مِنْ مَشْهَدِ الشَّرِيفِ أَحَدُ قَوْمِهِ وَ مَعَهُ الْعَهْدُ الَّذِي كَتَبَهُ الْمَأْمُونُ بِحَطِّ يَدِهِ وَ بَيْنَ سَطُورِهِ وَ فِي ظَهْرِهِ بِحَطِّ الْإِمَامِ مَا هُوَ مَشِيْطُورٌ فَقَبِلْتُ مَوَاقِعَ أَقْلَامِهِ وَ سَيَّرَحْتُ طَرْفِي رِيَاضَ كَلَامِهِ وَ عِيدَدْتُ الْوُقُوفَ عَلَيْهِ مِنْ مَنِ اللَّهِ وَ أَنْعَامِهِ وَ نَقَلْتُهُ حَرْفًا فَحَرْفًا وَ هُوَ بِحَطِّ الْمَأْمُونِ.» كشف الغمه ۳/۱۷۲.

موسی - ولی عهدش - به رشته تحریر در آمده است.

خداوند اسلام را به عنوان دین برگزید و برای تبلیغ آن، پیامبرانی را مبعوث کرد تا خلق را به سوی وی راهنمایی و هدایت کنند. نخستین رسولان به آمدن پیامبران دیگر بشارت داده اند و پیامبرانی که در اعصار بعد مبعوث شدند، رسولان قبل از خود را مورد تأیید قرار دادند. تا این که پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مبعوث گشت، در شرایطی که از دیرباز پیامبری برای مردم نیامده بود و دانش رو به تباهی داشت... خداوند با بعثت پیامبر اکرم، خط رسالت را پایان بخشید و او را گواه بر انبیای پیشین قرار داد.

قرآن را که از هیچ سو باطل بدان راه ندارد، بر پیامبر فرو فرستاد؛ کتابی که در آن حلال و حرام، وعده و وعید و امر و نهی وجود دارد تا حجت کامل الهی بر خلق باشد. و در پرتو آن، مردمان با آگاهی راه هلاک یا حیات راستین در پیش گیرند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، رسالت الهی خویش را ایفا کرد و مردم را به راه خداوند فرا خواند تا این که به جانب پروردگار فرا خوانده شد و به جایگاه ارزشمندی که خداوند برایش تدارک دیده بود، منتقل گردید.

هنگامی که نبوت پایان یافت و وحی و رسالت به محمد صلی الله علیه و آله ختم گردید، خداوند پایداری دین و سامان امر مسلمانان را به خلافت و انهداد و پیروی از خلفا را لازم ساخت تا در پرتو آن، جامعه اسلامی عزت یابد و به حقوق الهی قیام کند و واجبات و حدود شریعت و سنت ها به اجرا در آید و دشمنان دین و امت با جهاد، عقب رانده شوند.

اکنون بر خلفا و جانشینان رسول است که در ایفای مسئولیت و نگاهبانی از دین الهی و بندگان خدا، مطیع فرامین الهی باشند.

از سوی دیگر، بر مسلمانان است که از خلفا اطاعت کنند و آنان را در به پاداشتن حق الهی و عدل و امتیث راه ها و جان ها و ایجاد الفت میان

مردم، یاری دهند؛ چه این که اگر از فرمانروایان اطاعت نکنند، رشته وحدت مسلمانان درهم ریزد و به اختلاف گرایند و دین مغلوب گردد و دشمنان غالب آیند! و این مایه زیان دنیوی و اخروی آنان است.

پس حق این است که حاکمان که امانتداران خدا بر خلق هستند، در جهت رضای الهی و طاعت او تلاش و ایثار کرده، به عدالت حکم کنند، زیرا خداوند به داوود فرموده است: «ای داوود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس میان مردمان به حق حکم کن و از هوی خویش پیروی مکن، زیرا پیروی از هوا باعث انحراف از مسیر خداست. آنان که از راه خدا گمراه شوند، کیفری دردناک و سخت خواهند داشت؛ چه این که روز حساب را از یاد برده اند.»^(۱)

خداوند در آیه ای دیگر نیز فرموده است: «سوگند به پروردگارت! همه انسان ها از آنچه انجام داده اند، مورد بازخواست و پرسش قرار خواهند گرفت.»^(۲)

از عمر بن خطاب برای ما چنین نقل شده است که وی می گفت: اگر گوساله ای در کنار فرات بمیرد و ضایع شود، مورد بازخواست الهی خواهم بود.

به خدا سوگند! اگر آدمی در مسائل شخصی خود و در آنچه تنها به او و خداوند باز می گردد، بازخواست می شود و در برابر پادشاه یا جزای عظیم قرار می گیرد! پس چگونه خواهد بود وضع کسی که مسئولیت امت را بر عهده دارد و باید حقوق یک جامعه را رعایت کند؟

هان! تنها به خدا باید تکیه داشت و پناه از او خواست...

بیناترین مردم در باره خویش و خیرخواه ترین مردم در امر دین و بندگان خدا، کسی است که به کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره عمل

ص: ۱۲۱

۱- - ص / ۲۵.

۲- - حجر / ۹۱ - ۹۲.

کند و در باره خدایی که خلافت را به او وانهاد و امامت مسلمانان را به او تفویض کرده است، بیندیشد، الفت مردم را فراهم آورد و حافظ خون و امتیت آنان باشد...

خداوند، باقی ماندن بر پیمان و بیعت با خلیفه را از تمامیت امر اسلام قرارداد و مایه کمال و عزت دین و صلاح مسلمانان شمرده است.

خداوند به خلفای خویش الهام کرده است که برای بعد از خود، افرادی را برگزینند که نعمتها گرامی داشته شود و سلامت جامعه تضمین گردد.

در پرتو این گزینش صحیح، مکر و حيله تفرقه افکنان و دشمنان، نافرجام می ماند.

آری! امیرالمؤمنین - مأمون - از آن زمان که بار خلافت بر دوش او نهاده شده، همواره تلخی و سنگینی آن را آزموده و خدا را در نظر گرفته است و زحمت ها را بر خود هموار کرده، بی خوابی ها کشیده و همیشه به عزت دین و نابودی مشرکان و صلاح مردم و گسترش عدل و برپاداشتن قرآن و سنت اندیشیده است.

این مسئولیت پذیری سبب شد تا شانه از زیر بار مسئولیت ها خالی نکند، چه این که می داند باید در برابر خدا پاسخگو باشد و دوست دارد به هنگام ملاقات پروردگار، خیرخواه دین و بندگان خدا شناخته شود و ولیعهدی برگزیده باشد که شایسته ترین مردم در تقوا و دین و علم و سرآمد مردم در اجرای احکام الهی باشد.

آری - مأمون - در این مسئله مهم با خدا مناجات ها داشته و از او طلب خیر کرده و شب و روز از پروردگار خواسته است تا آنچه مورد رضای اوست، به وی الهام شود.

خلیفه در پی این راز و نیازها به تحقیقش در میان عباسیان و علویان پرداخت و به این جست و جو ادامه داد تا همگان را شناخت و تمامی

دودمان را آزمود و از آن میان تنها «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» را شایسته ترین یافت و او را برای تصدی این مسئولیت برگزید؛ چه این که فضل و شرافت، علم، ورع، زهد، دوری از دنیا و مردم داری او را دید و همگان را بر عظمت و بزرگی او متفق یافت. این جا بود که پیمان ولایت عهدی و خلافت بعد از خود را برای او منعقد ساخت، در حالی که به خیرخواهی خداوند تکیه داشت، زیرا خدا می داند که خلیفه از روی ایثار و خدمت به دین و ملاحظه اسلام و مسلمانان و به آرزوی سلامت و پایداری حق و نجات در قیامت، این گام را برداشته است.

این گونه بود که امیرالمؤمنین - یعنی من که مأمون هستم - فرزندان، خاندان، نزدیکان، سرداران لشکر و کارگزارانش را فراخواند و آنان شتابان و خرسند بیعت کردند و می دانستند که این اقدام امیرالمؤمنین - مأمون - اقدامی است ایثارگرانه، چه این که طاعت خدا را بر علاقه خود به فرزندان، نزدیکان و خویشان ترجیح داده است و او را رضا نامید، چه این که مورد پسند امیرمؤمنان بود.

هان! ای خاندان امیرالمؤمنین - مأمون - و ای همه فرماندهان، سپاهیان و مسلمانان که در مدینه هستید، با امیرالمؤمنین - مأمون - و با علی بن موسی بیعت کنید. دست هاتان را برای این بیعت پیش دارید و با آغوش گشاده از آن استقبال کنید و بدانید که امیرالمؤمنین در این امر، طاعت خدا را برگزیده و به مصلحت شما گام برداشته است.

خدا را شاکر باشید که این اندیشه و فکر را به امیرالمؤمنین الهام کرده است... به سوی فرمانبری از خدا و امیرالمؤمنین شتاب کنید، که اگر چنین کنید، امتیّت خواهید یافت و از برکات آن بهره مند خواهید شد.

این عهدنامه را - مأمون - به دست خود در تاریخ دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ه.ق. به رشته تحریر درآورد.

آنچه تاکنون آوردیم، دست خط مأمون و یا املاى وی در زمینه ولایت عهدی بود.

در منابع تاریخی یاد شده است که مأمون از امام رضا علیه السلام خواست تا حضرت نیز در تأیید عهدنامه و پذیرش ولایت عهدی چند سطرى بنویسد و امام پذیرفت و در پشت صفحه چنین مرقوم داشت: (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که آنچه بخواهد، انجام دهد و کسی را یارای چون و چرا در کار او نیست. نگاه خیانت را - هر چند گذرا و سریع باشد - می داند

ص: ۱۲۴

۱- - بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَعَّالِ لِمَا يَشَاءُ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِقَضَائِهِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَصِيَلَاتُهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. أَقُولُ وَأَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا بْنِ جَعْفَرٍ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَضَدَهُ اللَّهُ بِالْبَيْتِ دَادٍ وَوَفَّقَهُ لِلرِّشَادِ، عَرَفَ مِنْ حَقِّنَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ فَوَصَلَ أَرْحَامًا قُطِعَتْ وَأَمَّنَ نُفُوسًا فَرَعَتْ بَلْ أَحْيَا هَاوَقَدَ تَلَفَتْ وَاغْنَاهَا إِذَا افْتَقَرَتْ مُبْتَغِيًا رِضَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا يُرِيدُ جَزَاءً مِنْ غَيْرِهِ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ وَلَا يُضِيحُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَإِنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَالْأَمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ فَمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ أَمَرَ اللَّهُ بِشِدْهَا وَفَصَمَ عَزْوَهُ أَحَبَّ اللَّهُ إِيْتَاقَهَا فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَأَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذَا كَانَ بِذَلِكَ زَارِيًا عَلَى الْإِمَامِ مُتْتَهِكًا حُزْمَةَ الْإِسْلَامِ. بِذَلِكَ جَرَى السَّالِفُ فَصَبَرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ وَلَمْ يَعْترِضْ بِعِيدِهَا عَلَى الْعَزَمَاتِ خَوْفًا مِنْ شَتَاتِ الدِّينِ وَاضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ وَلِقُرْبِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَرُصْدِ فُرْصَةٍ تُنْتَهَزُ وَبَاقِهِ تُبْتَدَرُ وَقَدْ جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَفْسِي إِنْ اسْتَرَعَانِي أَمْرُ الْمُسْلِمِينَ وَقَلَدَنِي خِلَافَتُهُ الْعَمَلُ فِيهِمْ عَامَّةً وَفِي بَنِي الْعَبَّاسِ خَاصَّةً بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِمْ دَمًا حَرَامًا وَلَا أُبِيحُ فَرْجًا وَلَا مَالًا إِلَّا مَا سَأَلَنِي اللَّهُ عَنْهُ فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». [اسراء / ۳۴]. وَإِنْ أَحَدَثْتُ أَوْ غَيَّرْتُ أَوْ بَدَّلْتُ كُنْتُ لِلْغَيْرِ مُسْتَحِقًّا وَلِلنِّكَالِ مُتَعَرِّضًا وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَإِلَيْهِ أَرْغَبُ فِي التَّوْفِيقِ لِطَاعَتِهِ وَالْحَوْلِ بَيْنِي وَبَيْنَ مَعْصِيَتِهِ فِي عَافِيَتِهِ لِي وَلِلْمُسْلِمِينَ وَالْجَامِعَةَ وَالْجَعْفَرُ يُدَلِّانِ عَلَيَّ ضِدَّ ذَلِكَ وَمَا أَذْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» [انعام / ۵۷] لَكِنِّي امْتَثَلْتُ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَآتَرْتُ رِضَاهُ وَاللَّهُ مُعْصِمُنِي وَإِيَّاهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى نَفْسِي بِذَلِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. كشف الغمه ۳/ ۱۷۷ - ۱۷۸.

و بر اسرار نهفته سینه ها آگاه است.

درود بر پیامبر خدا - محمد صلی الله علیه و آله - خاتم انبیا و بر خاندان پاکش باد.

آنچه در ذیل می آید، سخنان من - علی بن موسی - است.

فرمانروای موان - که خداوند به صداقت و پایداری بر حق یاری اش دهد و برای حرکت در راه رشد و درستکاری موفقش بدارد - حق ما را که دیگران نشناختند، به رسمیت شناخت، رشته های خویشاوندی را (که میان علویان و عباسیان) گسسته شده بود، به هم پیوست و جان های بیمناک (از ستم خلفای پیشین) را آسودگی بخشید، بلکه به آن ها حیات بخشید و نیازمندان را بی نیاز ساخت. و در این کارها جوینده رضای پروردگار جهانیان بود و جز از او پاداش نمی خواست. به زودی خداوند جزای شاکران را خواهد داد و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

فرمانروای موان - مأمون - ولایت عهدی خویش و فرمانروایی بزرگ را برای من قراردادده است - البته اگر پس از او زنده باشم.

از این پس، هر کس گره ای را که خداوند به محکم بستن آن فرمان داده، بگشاید و رشته ای را که خداوند استحکام آن را می پسندد، بگسلد، حریم الهی را حرمت ننهاده و حرام خدا را حلال شمرده است؛ اگر با این کار بخواهد بر امام عیب گیرد و حریم اسلام پاره کند.

پیشینیان نیز همین شیوه را پیشه ساخته، بر لغزش ها صبر کردند و بر ناگواری ها خرده نگرفتند تا دین به پراکندگی نینجامد و رشته وحدت مسلمانان، گسسته نشود، چه این که دوران جاهلیت نزدیک بود و فرصت طلبان در صدد یافتن فرصت برای آشوبگری بودند.

من، خدا را بر خویش گواه گرفته ام که اگر زمامداری مسلمانان و خلافت را بر عهده من نهاد، با همه مردم به طور کلی و با بنی عباس به ویژه، براساس فرمان خدا و رسول رفتار کنم. خونی بی گناه نریزم، ناموس و مال کسی را مباح نشمارم، جز به اجازت قانون الهی.

خدا را گواه گرفته ام که نهایت توانم را در انتخاب افراد لایق به کار گیرم.

این، پیمانی است که با خدا بسته ام؛ پیمانی مَلَّاد که مورد سَوَّل الهی خواهد بود، چنان که خدا فرموده است: «به عهد وفا کنید، زیرا عهد مورد سَوَّل واقع می شود».

اگر روش دیگری در پیش گیرم یا - بر خلاف عهد خویش - تغییری پدید آورم، سزاوار سرزنش و کیفر خواهم بود.

به خدا پناه می برم از خشم الهی، و مشتاقانه به سوی او نظر دارم تا در مسیر اطاعت خود، یاری ام دهد و راه معصیت بر من ببندد و عافیت را به من و همه مسلمانان ارزانی دارد.

اَمَّا «جامعه» و «جفر» بر خلاف این دلالت دارند و نمی دانم که سرانجام من و شما چیست!

«حکم تنها از آن خداست، حق را داستان می کند و حق و باطل را به بهترین گونه متمایز می سازد». با این وصف - که می دانم فرصت زمامداری و خلافت نخواهم یافت - دستور فرمانروای مؤمنان - مأمون - را امتثال کرده و خشنودی او را برگزیدم، خداوند من و او را نگه دارد.

خدای را بر این مطلب گواه می گیرم، چه این که گواهی او کافی است.

تحلیلی بر عهدنامه ولایت عهدی

ثبت تفصیلی عهدنامه ولایت عهدی، در این مجموعه از آن رو اهمیّت دارد که برخی از حقایق تاریخی را آنچنان که از مضمون آن قابل نتیجه گیری است، از مضامین دیگر با این صراحت نمی توان استفاده کرد.

در آن بخش از عهدنامه که اظهارات شخص مأمون و دست نوشته یا املائی وی است، نکته های ظریفی نهفته است که فهرست گونه به آن ها اشاره می کنیم.

۱ - تأکید مأمون بر «امیرالمؤمنین» بودن خود و تلاش برای تثبیت این عنوان در ذهن همه مخاطبان.

۲ - دریافت بیعت از مردم برای فرمانروایی خویش، به بهانه دریافت بیعت برای ولایت عهدی علی بن موسی علیه السلام، زیرا می نویسد، مردم باید نخست با امیرالمؤمنین - مأمون - بیعت کنند و سپس با امام رضا علیه السلام! این امر هر چند طبیعی می نماید، زیرا تا خلافتی نباشد، ولایت عهدی معنا ندارد، ولی مأمون اگر می خواست از توده مردم فقط برای خود بیعت بگیرد، ممکن بود حتی با اعمال زور، باز هم موفقیت کامل به دست نیورد، ولی با مطرح ساختن ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام و موضوع بیعت، به این مهم دست یافت.

۳ - او خلافت را در ادامه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه کمال دین معرفی می کند و به خلافت خویش، درنگ الهی و معنوی می بخشد و این سخن او به طور دقیق نقطه مقابل نظر اهل بیت علیهم السلام است که آنان امامت را مایه کمال دین و استمرار رسالت می دانسته اند و نه خلافت هر انسان قدرت طلب و فاسدی را که به عنوان خلیفه بر مسلمانان سلطه یابد. مأمون در این بیان هم تحریفی را صورت داده و خلافت و سلطنت را جایگزین امامت و رهبری الهی قرار داده و هم به فرمانروایی خود، تقدّس بخشیده است!

۴ - در عهدنامه، خلیفه، انسانی مؤمن و مطیع پروردگار و دلسوزتر از همگان برای اسلام و مسلمانان معرفی شده است که خلافت به عنوان موهبتی الهی بر عهده اوست.

۵ - طرح اطاعت خلیفه از خدا مقدمه ای است، برای اطاعت مردم از خلیفه و گردن نهادن به فرمان های او.

۶ - مأمون سعی دارد تا تمام حرکات و تصمیم گیری های خود را مبتنی بر شریعت و مصالح مسلمانان و مسئولیت دینی و الهی بشناساند و از این رو به آیات قرآن استناد می کند.

۷ - استناد مأمون به سخن خلیفه دوم و سعی وی در کاستن تعارض های مذهبی و همراه ساختن مجموعه اهل سنت، با حکومت خویش را می نمایاند.

۸ - مأمون حتی ولایت عهدی و انتخاب ولیعهد را کاری الهی و مایه کمال و عزّت

دین می شمارد، با این که خلفای صدر اسلام - به جز علی بن ابی طالب علیه السلام - حَقّائیت خلافتشان را از این ناحیه می دانستند که پیامبر برای پس از خود، فرد خاصی را برنگزیده و فکری برای آینده خلافت نکرده است! و بدین گونه، راه خلافت برای ایشان هموار شده بود!

۹ - مأمون، بر دوش کشیدن بار خلافت را مایه رنج و محنت خود می داند و چنین می نمایاند که اگر نبود مسئولیت در برابر خدا، این بار را بر دوش نمی کشید!

۱۰ - او امام رضا علیه السلام را به عنوان شایسته ترین، عالم ترین، زاهدترین، باتقواترین و ... شخص برای ولایت عهدی بر می گزیند و به این صفات تصریح دارد تا غیر مستقیم خود را نیز دارای این صفات معرفی کند.

۱۱ - مأمون در تفویض ولایت عهدی به امام واژه «ایشان» را به کار برده و آن را تکرار نیز کرده است. در کاربرد این واژه، نوعی امتنان و منت گذاری بر امام و علویان مشهود است و چنان که بعداً در تحلیل نوشته امام شاهد خواهیم بود، این حرکت مأمون، انحراف عمیق عقیدتی و متضاد با بینش امامیه است که حکومت را در اساس، حقّ امام می داند و دیگران را غاصب می شناسد.

علاوه بر این ها، نکته های دیگری نیز در عهدنامه مأمون قابل تأمل و دارای پیام منفی است که نیاز به دقت فزون تر دارد، از جمله تکیه وی بر الهام و تکرار آن در موارد مختلف نامه، که خود، می تواند واژه ای وهم آلود باشد؛ از جهتی بشری و عادی تلقی شود و از جهتی فوق بشری و دریافتی خاص تفسیر گردد!

حاشیه نویسی امام بر عهدنامه

چنان که یاد شد، مأمون از امام علیه السلام خواست تا در تأیید محتوای عهدنامه، چند سطری بنگارد و امام - آن گونه که در نقل های تاریخی و روایی ثبت شده - مطالبی را مرقوم داشت که در کمال تقیّه و ناگزیری از وفاق با پیشنهاد تحمیلی مأمون، مجال های فراوانی برای تأمل و دقت و دریافت شرایط و نظر امام دارد.

شاید ظاهر نوشته امام، عامیان را به پذیرش ولایت عهدی و قبول جایگاه مأمون

متقاعد سازد، ولی اهل دقت و درایت با تأمل در تعبیر و حتی دعاها و توصیف های امام، نظرگاه های واقعی امام و منظور و هدف وی را به روشنی در می یابند.

برخی از آن نکته ها عبارت اند از:

۱ - خطبه آغازین نوشته امام و تعبیرهای به کار رفته در آن، حکایت از نوعی تهدید و نگرانی و بی اعتمادی دارد. در این خطبه کوتاه سه تعبیر به هم گره خورده یک پیام را تشکیل داده است:

الف - خداوند هر چه را بخواهد، انجام می دهد.

ب - کسی نمی تواند قضا و حکم الهی را با چون و چرا و دسیسه و تزویر و ... تغییر دهد.

ج - خداوند نگاه ها و نظرهای خائنه را هر چند سریع و گذرا و پنهان از چشم و درک آدمیان باشد، می داند، چنان که اسرار نهفته [مأمون] را می شناسد.

۲ - امام پس از درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله - برخلاف مأمون - یادی از خلفا نمی کند و به جای آن نام اهل بیت را با وصف «طیبین» و «طاهرین» می آورد.

۳ - امام هر چند تعبیر «امیرالمؤمنین» را درباره مأمون به کار برده است، ولی باید توجه کرد که این تعبیر، در آن عصر، تعبیری رایج بوده است و اگر معنای لغوی آن در نظر گرفته شود، بیان یک واقعیت است و نه بیان یک ارزش، زیرا مأمون به هر حال، چه به حق و چه به ناحق، بر جامعه اسلامی فرمان می راند.

عنوان «امیرالمؤمنین» هر گاه نظر به جنبه ارزشی داشته باشد، در نگاه شیعه، تنها زینده علی بن ابی طالب علیه السلام است که امامت و حکومتی به حق و الهی را بر عهده

داشت، اما امام در این نوشته، آن را فقط به این دلیل به کار برده که در فرهنگ عمومی آن عصر به کار می رفته است؛ چنان که امروز در فرهنگ جهانی، به ریاست جمهوری یک کشور، رئیس جمهور می گویند، هر چند با کودتای نظامی و با دیکتاتوری و به رغم مخالفت با مردم روی کار آمده باشد.

۴ - امام دو جمله درباره مأمون دارد که در ظاهر دعاست، ولی از بی اعتمادی امام به

صداقت و ارزش خواهی مأمون حکایت دارد.

در تعبیر «عَضَدَهُ اللَّهُ بِالسَّادِ» واژه «سداد» یا به معنای صداقت و درستی است و یا به معنای پایداری و پای بندی. به هر یک از این دو معنا که باشد، تعریضی به مأمون دارد؛ چنان که تعبیر «وَقَّهَ لِلرَّشَادِ» نگرانی امام را از صلاح جویی مأمون می فهماند.

بلی، ممکن است این تعابیر به گونه دیگری هم تفسیر شود، ولی وقتی سراسر نوشته امام و مجموعه زندگی سیاسی آن حضرت و بینش ائمه در باره خلافت خلفا و رفتار عباسیان و به ویژه هارون با موسی بن جعفر علیه السلام مورد توجه قرار گیرد، به طور یقین می توان نتیجه گرفت که نه تنها علی بن موسی علیه السلام بلکه یک فرد

عادی نمی توانست به حکومت مأمون امیدوار باشد و برای او دعای خالصانه کند.

۵ - امام در جمله کوتاه «عَرَفَ مِنْ حَقِّنا ما جَهَلَهُ غَیره» سخن از حق اهل بیت دارد؛

حقی که هیچ یک از خلفا آن را به جا نیاورده است، حقی که مأمون در سراسر نوشته طولانی اش یادی از آن نکرده است و با طرح خلافت، سعی در پوشاندن آن دارد. حقی که اگر اثبات شود، خلافت مأمون و همه عباسیان و علویان، غاصبانه و ستم کارانه خواهد بود.

مأمون سعی دارد واگذاری ولایت عهدی را ایثاری از جانب خود بنمایاند و امام با این بیان، اعلام می دارد که حکومت، حق دیرینه ما بوده است که تو اکنون می خواهی آن را - ظاهراً - به رسمیت بشناسی!

۶ - ششکوه و دادخواهی امام از ستمی که به اهل بیت پیامبر در دوره خلافت خلفا شده است؛ خلفایی که به نام رسول الله بر کرسی فرمانروایی تکیه زدند و به فرزندان رسول خدا، سخت ترین شرایط زندگی را تحمیل کردند.

۷ - امام پیمان شکنان ولایت عهدی را حرمت شکنان حریم الهی معرفی می کند، در حالی که می داند نخستین کسی که این عهد را بشکند، شخص مأمون است.

۸ - تصریح امام به عمر کوتاه خود و یقین به فرصت نیافتن برای استفاده از

ولایت عهدی، می فهماند که آن حضرت با انگیزه شخصی، ولایت عهدی را نپذیرفته و تنها عامل پذیرش، اصرار مأمون بوده است.

در این پیشگویی، جلوه هایی از علم برتر امام نیز پیداست و با این حال، حکایت از رخدادی دارد که در آن، مورد ستم واقع می شود و خداوند باید در آن واقعه، داوری کند و حق و باطل را جدا سازد.

۹ - امام می داند که پذیرش ولایت عهدی و تسلیم در برابر پافشاری مأمون، برای برخی از شیعیان و آشنایان با مکتب اهل بیت ^س سؤل انگیز خواهد بود؛ از این رو با جمله «بذلک جری السالف» به ایشان یادآوری کرده است که پذیرش ولایت عهدی، بازگشت از اصول اعتقادی مکتب امامان نیست، بلکه مسالمت با خلفا در حدّ امکان، شیوه امامان پیشین نیز بوده است، چه این که این مسالمت از سر ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، در دوره امامت علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام - در مدت حکومت

معاویه - و ... همواره بوده است.

۱۰ - نفی تلویحی ولایت مأمون و ردّ منت گذاری او، از جمله پیام های نهفته در نوشته امام است، زیرا مأمون تفویض ولایت عهدی را ایثار خود می داند، ولی امام می فرماید: «اگر خداوند اداره امور مسلمانان را به من وانهاد...» و یا در جای دیگر می فرماید: «من در برابر خداوند مسؤول خواهم بود». این گونه اشارات امام و انتساب موضوع به خداوند، در جهت بی رنگ ساختن نقش مأمون و به هیچ گرفتن ادعاهای اوست.

۱۱ - در نوشته کوتاه امام، به برخی اصول ارزشی حکومت نیز نگاهی کوتاه شده است که آن ها نیز فاقد تعریضی به مأمون و سایر خلفا نیست. امام می فرماید:

الف - اگر روزی حکومت را در اختیار گیرم، حق و عدل را نسبت به همگان و عباسیان - علی رغم همه بدرفتاری ها که با آل علی داشته اند - اجرا خواهم کرد - هر چند خلفای اموی و عباسی به هنگام حکومت و اقتدار فقط به خویشان خود رسیدند و اهل بیت را آزار و شکنجه دادند.

ب - بیرون از قوانین الهی، هیچ خونی را نخواهم ریخت و جلوی هتک نوامیس و تجاوز به اموال دیگران را خواهم گرفت - در حالی که در بسیاری از خلافت ها جان و مال و ناموس مسلمانان حفظ نشده و همه چیز قربانی اقتدار و دنیاداری آنان شده است.

ج - از نیروهای کارآمد و توانمند و لایق، در اداره امور بهره خواهم گرفت - چه علوی باشند و چه غیر علوی، در حالی که هر کدام از خلفای اموی و عباسی، در به کارگیری والیان و کارگزاران، تنها به وابستگی و خویشاوندی نظر داشتند و ملاکشان لیاقت و کاردانی نبود.

تدبیر امام در برابر با دسیسه ها

امام علی بن موسی علیه السلام هر چند از روی ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، ولایت عهدی را پذیرفت، ولی این به معنای تسلیم و فروهستن رسالت و وظیفه امامت نبود، بلکه آن حضرت مانند همه امامان، تقیه را وسیله برای حفظ موجودیت و دست یابی به زمینه های مساعد و نشر افکار صحیح می دانست.

زندگی امام و کارهای آن حضرت به خوبی نشان می دهد که آن گرامی هرگز در اتخاذ تدابیر لازم برای افشاگری برضد خلافت غاصبان کوتاه نیامد.

درست است که مأمون عهدنامه می نویسد، مجلس بر پا می کند، از مردم بیعت می گیرد، به علامت جشن همبستگی، لباس سیاه عباسیان را به لباس سبز و پرچم سبز مبدل می سازد(۱)، به نام امام سکه می زند و در سراسر کشور منتشر می سازد،(۲) ولی امام نیز برنامه هایی دارد که نه تنها تحمّل آن ها برای مأمون دشوار است، بلکه تمام تلاش های او را در راستای عظمت اهل بیت و زبونی عباسیان، هدایت می کند.

اگر بخواهیم نگاهی گذرا به سرفصل های این تدابیر داشته باشیم، باید موارد زیر را یاد کنیم.

۱ - آموزه های عمومی آن حضرت برای شیعیان و مرتبطن با اهل بیت علیهم السلام در

ص: ۱۳۲

۱- تاریخ طبری ۷/۱۳۹؛ تذکره الخواص ۳۱۶.

۲- الاغانی ۱۰/۵۲؛ تذکره الخواص ۳۱۶.

۲ - تأیید شیوه زندگی سیاسی و دینی امامان پیشین و استمرار آن.

۳ - خروج از مدینه، همراه با اکراه و اظهار نگرانی، به همراه نداشتن خانواده، ترغیب خانواده به مرثیه سرایی هنگام حرکت امام از مدینه به سوی مرو، خداحافظی با مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شیوه ای خاص که نارضایتی و ناگزیری امام را از پذیرش فرمان مأمون می رساند.

۴ - روایت تاریخی امام در نیشابور که مسئله امامت و رهبری اهل بیت را شرط کلمه توحید دانسته و در آشکارترین شکل مطرح کرده است.

۵ - ردّ پیشنهادهای مأمون و انکار امام از پذیرش خلافت و ولایت عهدی در طول دو ماه مذاکره و پافشاری مأمون. (۱)

۶ - خیردادن از عمر کوتاه خود و اطمینان به بهره نگرفتن از ولایت عهدی.

۷ - مشاهده نشدن آثار خشنودی در سیمای امام، پس از تحمیل ولایت عهدی بر آن حضرت و اظهار غم و اندوه در موقعیت های مناسب. (۲)

۸ - پیش شرط های امام برای پذیرش ولایت عهدی، مبنی بر این که آن حضرت در هیچ امر حکومتی نظر ندهد و در هیچ عزل و نصبی دخالت نکند. (۳)

۹ - نوع زندگی و مشی اجتماعی و ارتباطات مردمی امام در طول مسیر مدینه تا مرو و پس از مسئله ولایت عهدی، و جلب نظر مردمان نسبت به مراتب علم و عمل و زهد و معنویت و اخلاق آن حضرت.

۱۰ - جلوه علمی امام در مناظره ها و مباحثه های بزرگ بین ادیان.

۱۱ - برگزاری نماز عید، با شیوه و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثیر عمیق آن بر مردم و کارگزاران حکومت مأمون.

ص: ۱۳۳

۱- بحار الانوار ۴۹/۱۳۴.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۵؛ بحار الانوار ۴۹/۱۴۰؛ الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السلام ۳۲۵.

۳- قال علیه السلام: «... و اَنَا اَقْبَلُ ذَلِكَ عَلَى اَنْى لَا اُولى اِحداً و لَا اَعَزَل اِحداً و لَا اَنْقُضُ رَسماً و لَا سَنَّهُ...»؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۳۹؛ امالی صدوق ۷۰.

۱۲ - ارتباط با شیعیان و ارائه رهنمودهای لازم به ایشان و افشای چهره مأمون برای آنان.

مجموعه این تدابیر و عوامل سبب گردید تا امام بر خلاف پندار مأمون، بیش از پیش در میان مردم شناخته شود و محبوب قلب ها واقع گردد و در فاصله ای نه چندان طولانی، مأمون از ترفند سیاسی خود، احساس نارضایتی کند و در اندیشه محدود کردن امام و حتی از میان بردن آن حضرت فرو رود.

برگزاری نماز عید، به شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از رخدادهای مهم زندگی امام رضا علیه السلام پس از مسئله ولایت عهدی، حرکت امام به سوی مصلی برای برگزار کردن نماز عید فطر بوده است. اهمیت این رخداد تا آن جاست که مأمون به طور آشکار، در برابر آن واکنش نشان می دهد و رازی را که همواره در پنهان نگاه داشتن آن می کوشید، ناخواسته افشا می کند.

دو تن از شاهدان عینی آن رخداد تاریخی - یاسر خادم و ریّان بن صلت - واقعه را چنین گزارش کرده اند:

عید فطر فرارسید.. مأمون - به دلیل بیماری یا به دلیلی دیگر(۱) - به علی بن

موسی علیه السلام پیام داد و از وی خواست تا نماز عید را برگزار کند. امام بر اساس آن چه پیشتر شرط نهاده بود - که در مراسم حکومتی نقشی ایفا نکند و اقامه نماز عید زیر نظر حکومت صورت می گرفت - از پذیرش این درخواست خودداری ورزید.

مأمون پیام داد، هدف از این پیشنهاد، تثبیت ولایت عهدی است و دوست دارم مردم به این وسیله اطمینان پیدا کنند که به راستی ولایت عهدی را پذیرفته ای. علاوه براین، مایلم مردم به فضیلت و برتری تو آگاه شوند.

سرانجام در نتیجه پافشاری خلیفه، امام پیشنهاد وی را پذیرفت، بدان شرط که نمازی همچون جدش رسول الله صلی الله علیه و آله اقامه کند. مأمون نیز شرط را پذیرفت و دستور داد تا نظامیان، درباریان و توده مردم، صبحگاهان نزدیک خانه امام اجتماع کنند

ص: ۱۳۴

و هنگام خروج امام از منزل، حضرت را به سوی مصلی همراهی کنند.

مردم اطراف خانه امام و در مسیر اجتماع کردند؛ عده ای نیز در پشت بام منازل خود منتظر دیدن حضرت با آن سیره نبوی و هیبت علوی بودند.

امام از منزل بیرون آمد، در حالی که خود را خوش بو ساخته، ردایی بردوش انداخته، عمامه ای از کتان بر سر، عصایی به دست و با پای برهنه، با گام هایی استوار، با طمأنینه و وقار راهی مصلی شد. با تکبیر امام، فریاد تکبیر مردم در کوچه

و خیابان طنین انداخت. سواره نظام ها به احترام امام پیاده شدند و همگان کفش های خود را از پای بیرون آوردند. فریاد تکبیر از یک سو و گریه شوق مردم از سوی دیگر، فضایی بی نظیر بر شهر مرو حاکم ساخت که تا آن روز سابقه نداشت.

فضل بن سهل با دیدن آشفتگی اوضاع، خود را به خلیفه رساند و مأمون را از شرایط موجود و نتایج احتمالی آن آگاه کرد و یادآور شد که اگر امام با همین وضع به اقامه نماز پردازد، چنان تأثیری بر مردم خواهد گذاشت که جایگاه خلیفه در نظر مردم بی ارج شده، همه دل ها به علی بن موسی متوجه می شود.

مأمون بدون درنگ دستور داد تا حضرت را از نیمه راه باز گردانند، و چنین کردند. (۱)

در بازگشت به منزل، امام علیه السلام با اندوه بسیار می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْ لِي السَّاعَةَ». (۲) یعنی: بار خدایا، اگر گشایش من از وضعیت کنونی ام به مرگ من است، هم اینک در آن شتاب فرما.

مأمون، در گرداب دسیسه های خویش

حرکت های سیاسی مأمون، در آغاز همراه شادکامی و مایه رضایت خاطر وی بود، امّا دیری نگذشت که سیاست های زیرکانه او، به نتایجی جز آنچه او می خواست، منتهی گردید، تا آن جا که خود را در دام هایی که برای علی بن

ص: ۱۳۵

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۱۵۰ - ۱۵۱؛ کشف الغمّه ۳/۱۰۶ - ۱۰۷.

۲- عیون اخبار الرضا ۲/۱۵۰.

موسی علیه السلام گسترده بود، گرفتار دید.

امام در همه محفل های علمی، حرف نهایی و سخن قاطع را می زد و عالمان به دانش ژرف و شگفت او پی برده بودند. مردم با مشاهده مراتب معنوی و اخلاقی آن حضرت، هر روز گرایش بیشتری به وی پیدا می کردند.

مقایسه علم، معنویت، اخلاق و فضایل امام، با شخصیت مأمون و ویژگی های زندگی اشرافی و سلطنتی او، در ذهن دانشمندان و گروهی از کارگزاران و توده مردم این باور را شکل می داد که امام از هر جهت برای خلافت برتر و شایسته تر است.

از سوی دیگر، یکی از هدف های مهم مأمون، به رکود نشان دادن نهضت های علوی و ایجاد هم سازی میان علویان و عباسیان و پایان دادن به بحران همیشگی در جو سیاسی و فرهنگی بود که می توانست این هم سازی و آرامش، ثبات سیاسی و اقتدار حکومتی را برای مأمون به ارمغان آورد، در حالی که علویان هرگز کارهای او را جدی تلقی نکردند و با بدبینی به آن نگریستند. علاوه بر این، عباسیان که در نتیجه جنگ مأمون و امین دو گروه شده بودند و با کشته شدن امین، بخشی از آنان دشمن مأمون به شمار می آمدند، واگذاری ولایت عهدی به امام، مجموعه عباسیان را لرزان ساخت و حتی هواداران مأمون را در حمایت از سیاست های وی به تردید واداشت.

در بغداد، مردم به انگیزش عباسیان ناخشنود، شورش کردند، مأمون را از خلافت به دور شمردند و با «ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله» بیعت کردند.^(۱) در بصره، گروهی به رهبری «اسماعیل بن جعفر» از اطاعت دستگاه سرباز زدند و بیعت نکردند.^(۲)

شورش ها و نارضایتی ها به جمع علویان و عباسیان محدود نشد و گروه ها و قبایل دیگری نیز ناآرامی را آغاز کردند.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود نوشته است: «چون مأمون، علی بن موسی

ص: ۱۳۶

۱- تاریخ طبری ۷/۱۴۰.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۴۴۸.

الرضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزید و او را «رضا» موسوم کرد، عباسیان عمل او را انکار کردند و به نقض بیعت او پرداختند و با عموی مأمون «ابراهیم بن مهدی» بیعت کردند و متعاقب آن بود که هرج و مرج و شورش‌ها پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او واژگون شود» (۱).

به هر حال، مأمون به آن هم بستگی و یک پارچگی و آرامش اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتداری که می‌اندیشید، هرگز دست نیافت و خود را مغبون می‌دید و می‌باید تدبیری دیگر بیندیشد!

مأمون و تغییر خط مشی سیاسی

چنان که پیشتر به تفصیل یاد شد، مأمون سعی داشت سیاست تهدید، ارباب و شکنجه و کشتار را که پیشینیان اصل قرارداد بودند، کنار بگذارد و از روش مسالمت و نرمش و شگردهای سیاسی در پیشبرد هدف‌های سود جوید.

اما اکنون به جایی رسیده بود که خود را از تجدید نظر در شیوه سیاسی خود، ناگزیر می‌دید. آشوب‌ها و ناآرامی‌ها در گوشه و کنار و به ویژه در شهر بزرگ بغداد، مایه پریشانی مأمون شد تا آن جا که تصمیم گرفت، از مرو به سوی بغداد سفر کند و با حضور قدرتمندان خود، آرامش را به آن دیار باز گرداند. با این حال، می‌داند که ریشه ناآرامی‌ها، عباسیان ناراضی هستند؛ همانان که با ولایت عهدی امام رضا علیه السلام، آینده خلافت را در آل علی علیه السلام می‌بینند و دست عباسیان را برای همیشه، از خلافت دور می‌یابند.

مأمون تصمیم می‌گیرد به بغداد سفر کند، ولی با چه هدیه و ارمغانی برای عباسیان ناخشنود و خشمناک؟ آیا قدرت نظامی کارساز است، یا باز هم باید ترفند سیاسی را پیش در آمد قدرت نظامی قرار دهد؟

مأمون اصولاً به ترفندهای سیاسی بهای بیشتری می‌دهد و باید دید چه سودایی در سر می‌پروراند. او می‌داند که عباسیان تا از استمرار خلافت در میان

ص: ۱۳۷

خود که مایه ثروت و قدرت آنان است، مطمئن نشوند، آرام نخواهند گرفت و حتی از درون خانه اش او را تهدید خواهند کرد. پس باید به موضوع ولایت عهدی امام برای همیشه خاتمه بدهد، ولی چگونه و با چه توجیهی!

آیا می شود امام را از ولایت عهدی خلع کرد و بیعت گسترده ای که از مردم گرفته شده، نادیده گرفت! در آن صورت، واکنش مردم و داوری آنان چه خواهد بود! عباسیان راضی می شوند، ولی علویان و شیعیان و هواداران و دیگر ناراضیان چه؟

نخستین گام در سیاست جدید

مأمون حرکت جدید سیاسی خود را از روز عید فطر و با بازگرداندن امام از نیمه راه مسیر مصّلی آغاز کرده بود، ولی این حرکت، با سیاست قتل و کشتار فاصله داشت.

فضل بن سهل، وزیر و فرمانده نیروهای مسلح مأمون، نخستین قربانی سیاست جدید مأمون بود. او در پی تصمیم مأمون به حرکت به سوی بغداد، از مرو به سرخس می آید و در سرخس برای استحمام وارد حمام می شود، ولی چهار نفر از نیروهای مسلح مأمون به صورت ناشناس، او را مورد حمله قرار می دهند و می کشند!^(۱)

اکنون مأمون، نقش همیشگی سیاست بازان را بر عهده می گیرد و نیروهای خود را برای یافتن قاتلان سهل بسیج می کند و برای دستگیر کنندگان ایشان جایزه مقرر می دارد!^(۲)

نقل های تاریخی در این گونه موارد، پریشان است، ولی از مجموع آن ها نتیجه قطعی را می توان گرفت. در بعضی از نقل ها یاد شده است که قاتلان فضل بن سهل دستگیر شدند و نزد مأمون اظهار داشتند که تو خود، به ما چنین فرمان دادی و ما دستور تو را اطاعت کردیم! ولی خلیفه به سخنان گوش نداد و ایشان را کشت. در برخی از منابع آمده است که سرانجام چهار نفر - با گناه و بی گناه - را به اتهام قتل

ص: ۱۳۸

۱- تاریخ طبری ۷/۱۴۸.

۲- همان.

فضل بن سهل کشتند تا به هر حال، پاسخی برای خون خواهان او تدارک ببینند و دامان مأمون را از اتهام قتل وزیر پاک کنند. فضل بن سهل در میان عباسیان، یکی از متهمان اصلی انتقال خلافت به علویان شناخته می شد و کشته شدن او، نخستین شعله امیدی بود که مأمون در قلب خویشاوندان خود، روشن می ساخت.

دومین گام مأمون در سیاست جدید

بی شک حذف فضل بن سهل در دایره نظام سیاست گذاری برای عباسیان، مایه امید بود، ولی کافی نبود؛ چه این که مشکل اصلی، ولایت عهدی امام رضا علیه السلام بود و می بایست در نهایت، این مشکل به نفع عباسیان حل شود.

با وجود امام، هیچ راه حلی به ثمر نمی نشست، پس در نگاه مأمون، یگانه راه حل، حذف امام از صحنه وجود بود، ولی چگونه! آیا مأمون می توانست و به صلاح می دید که به طور رسمی امام را بکشد یا به خیانت برضد دستگاه متهم کند و یا شیوه قتل فضل را دوباره به کار گیرد! ظاهراً هیچ کدام با تدبیر سیاسی مأمون سازگار نبود.

کسی نمی دانست مأمون چه خواهد کرد، ولی برای مأمون و همه تحلیلگران تاریخ سیاسی روشن بود که وی چند اصل را در نظر می گرفت: از میان بردن امام برای پایان دادن به غائله ولایت عهدی؛ دورنگاه داشتن قتل از دامان مأمون؛ استفاده سیاسی جدید در حد امکان، از رحلت آن امام. ولی همه این ها می بایست تا قبل از ورود مأمون به بغداد، صورت می گرفت!

مأمون از مرو به سرخس و از سرخس به توس می آید تا از آن جا عازم بغداد شود، ولی مدتی در توس درنگ می کند. طبری می نویسد: مأمون مدتی در کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد و پس از آن، علی بن موسی علیه السلام انگور بسیار خورد و ناگهان درگذشت!^(۱)

آیا به راستی مأمون، آن قدر پدر دوست است که در آن شرایط بحرانی، کنار قبر او اتراق کند یا می خواهد از استخوان های پوسیده پدر قدرت طلبد و از نفس های پر برکت او، پشتوانه معنوی جوید تا به بغداد سفر کند و آشوب ها را بخواباند! در همین ایام، علی بن موسی علیه السلام، آن مرد الهی که همه عالمان و متکلمان زمانش را مغلوب ساخته و زاهدترین، حکیم ترین و موجه ترین چهره عصرش شناخته می شود، چون کودکی ناآگاه یا مردی پرخور، در خوردن انگور زیاده روی می کند! شگفت تر این که بدین سبب، ناگهان بدرود حیات می گوید!

به ثبت رسیدن این گونه تعبیرها در تاریخ، نتیجه اوج سیاست بازی مأمون است یا معلول بی مهری و غرض ورزی مورخانی که پاک شمردن دامان مأمون برایشان

ص: ۱۴۰

اهمیت بیشتری از بیان واقعیت داشته است! و البته می تواند هر دو باشد.

طبری در ادامه این نقل می نویسد: مأمون پس از رحلت علی بن موسی علیه السلام در نامه ای به حسن بن سهل به شدت از رحلت امام اظهار غم و اندوه کرد و به عباسیان و موالی و اهل بغداد نامه نوشت و آنان را از وفات آن حضرت مطلع ساخت!^(۱)

در این جمله های به ظاهر نامربوط و گسسته، ارتباطی وثیق با هدف های مأمون دیده می شود، زیرا او قبل از عزیمت به بغداد، می کوشد شورشیان عباسی و آشوبگران بغدادی را تسکین خاطر دهد و جالب تر این که از بخت خوش خلیفه! حسن بن سهل - این عنصر بانفوذ که شاید قتل برادرش را هنوز کار مأمون بداند و درصدد انتقام باشد - در همین سال به بیماری جنون مبتلا می شود و او را به زنجیر می کشند.^(۲) بدین سان زمینه از هر نظر برای عزیمت مأمون به بغداد و خواباندن آشوب ها هموار می شود.

شهادت علی بن موسی علیه السلام

وقتی موسی بن جعفر علیه السلام، پس از زندان های طولانی و شکنجه های مداوم در زندان به شهادت می رسد و با این حال، هارون می کوشد، شهادت او را مرگی طبیعی جلوه دهد، بدیهی است که مأمون نیز از این تلاش دریغ نکند.

این است که برخی وفات امام را به خوردن انگور^(۳) و گروهی به مرگ طبیعی و دسته ای به بدخواهی و دسیسه عباسیان نسبت داده اند و جمعی هم چون شیعه، شخص مأمون را عامل مسمومیت و شهادت آن گرامی دانسته اند.

از نظریه اول که سخیف ترین نظریه است و سعی دارد علاوه بر پوشاندن جنایت مأمون، وجهه معنوی امام را نیز مخدوش سازد، باید کریمانه گذشت، زیرا نسبت چنان امری به امام که خود، حکیم و خردمند و زاهد است و به دیگران دستورهای

ص: ۱۴۱

۱- تاریخ طبری ۷/۱۵۰.

۲- همان.

۳- تاریخ طبری ۷/۱۵۰؛ الکامل فی التاریخ ۶/۳۵۱؛ مختصر الدول، ۱۳۴؛ المختصر اخبار البشر ۲/۲۳؛ تاریخ ابن خلدون ۳/۲۵۰.

بهداشتی می دهد، جز از سر عداوت و غرض ورزی و یا ناآگاهی نمی تواند باشد.

مگر این امام نیست که در «رساله ذهبیه» به مأمون می نویسد: ای مأمون! جسد به منزله زمینی است که آبادانی آن به مراقبت بسیار نیازمند است. اگر بیش از اندازه به آن آب برسد، محصولش فاسد خواهد شد و اگر آب به آن نرسد، از تشنگی خواهد مرد... باید نیک بیندیشی و بنگری که چه چیزی با طبیعت تو سازگار است و آن را نیرومند می سازد و چه چیزی زیان آور است و سلامت تو را به خطر خواهد انداخت. پس اندازه گیری در خوراک را همواره در نظر داشته باش... پیش از آن که کاملاً سیر شوی از خوردن دست بردار که به صلاح جسم و سلامتی توست و سبب رشد عقلانی تو خواهد بود. (۱)

آیا ممکن است امام با این دانسته ها و معارف و با آن شخصیت معنوی و الهی، در نتیجه بی مبالاتی در خوردن، زمینه مرگ خویش را فراهم کند؟!

در میان نویسندگان و تاریخ نگاران برخی مانند ابن جوزی، احمد امین، یعقوبی و... بر این عقیده اند که امام به کسالتی مبتلا شد و به مرگ طبیعی، در توس در گذشت و مسمومیتی در کار نبوده است.

ابن جوزی می نویسد: بعضی بر این باورند که مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را مسموم کرده است، ولی این دیدگاه پذیرفته نیست، زیرا خلیفه از درگذشت امام به شدت نگران شد و چندین روز گرد خوردنی ها و نوشیدنی ها و لذت های گوناگون نرفت، حتی هنگام ورود به بغداد با لباس سبز وارد شد، در حالی که حدود یک سال از ماجرای رحلت حضرت می گذشت. وفات امام در اثر کسالتی بود که در توس بر آن جناب عارض شد. (۲)

یعقوبی نیز ضمن شمارش و بررسی حوادث سال ۲۰۳ ه. ق. می نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام در قریه ای که به آن نوقان می گفتند، درگذشت و بیماری وی بیش از سه روز به طول نینجامید. (۳)

ص: ۱۴۲

۱- بحار الانوار ۶۲/۳۱۰.

۲- تذکره الخواص ۳۱۸.

۳- تاریخ یعقوبی ۲/۴۵۳.

به هر حال، با درنگ در آثار عالمانی که به عصر ائمه علیهم السلام نزدیک بوده اند^(۱) و نیز با توجه به روایت های گوناگونی که به بعضی از آن ها اشاره خواهیم داشت، این نظریه نمی تواند مستند و قابل قبول باشد. بنابراین، آنچه میان حدیث شناسان و تاریخ نگاران از اتقان و استحکام برخوردار است و روایت ها نیز بر آن گواهی می دهد، این است که شهادت حضرت رضا علیه السلام به وسیله انگور یا انار مسموم بوده است. برخی از مورخان که مسموم شدن حضرت را ترجیح داده اند، عبارت اند از: ابن حجر در الصواعق المحرقة ۲۰۴؛ ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه ۲۶۲؛ مسعودی در اثبات الوصیه ۲۲۸ و نیز در مروج الذهب ۳/۴۱۷؛ قندوزی حنفی در ینابیع الموده ۳۶۳؛ ابن طباطبا در الفخری ۲۱۸ و...

مأمون، عامل اصلی

با توجه به آنچه گذشت، این نظریه تقویت می شود که حضرت رضا علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و عامل اصلی شهادت آن حضرت، شخص خلیفه بوده است. علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: حق همان است که صدوق و مفید - رحمهما الله - اظهار داشته و بزرگان بدان باور دارند که حضرت رضا علیه السلام به وسیله سمّ مأمون - که نفرین خدا بر او و دیگر غاصبان و ستمگران باد - شهید شده است.^(۲)

یکی از نشانه های این حقیقت که شهادت امام به دست مأمون بوده، این است که در همان روز شهادت، مردم اجتماع کرده و همگان بر این عقیده بودند که خلیفه، حضرت را مسموم ساخته است.^(۳) اهمیت این امر از آن روست که مردم حاضر در محیط زندگی امام، بیش از دیگر موقّعیّت و شرایط سیاسی امام و مأمون را درک می کرده اند.

عبدالله بن موسی در نامه ای که آن روز به مأمون نگاشت، به این اقدام خلیفه

ص: ۱۴۳

۱- - مثل شیخ صدوق و مفید رحمهما الله.

۲- - بحار الانوار ۴۹/۳۱۳.

۳- - عیون اخبارالرضا ۲/۲۴۱؛ بحار الانوار ۴۹/۲۹۹؛ مسند الامام الرضا ۱/۱۳۰.

تصریح کرده، او را عامل قتل معرفی می کند. (۱)

از ابوالصلت هروی نیز سؤال شد: چگونه مأمون به قتل امام رضا علیه السلام تن داد، با

این که وی را احترام می کرد و او را به عنوان ولیعهد پس از خود برگزید؟!؟

ابوالصلت ضمن تأیید قتل امام رضا علیه السلام به دست شخص خلیفه اظهار داشت: اگر خلیفه، امام را احترام و اکرام می کرد، از آن جهت بود که به برتری امام آگاه و معترف بود و اگر ولایت عهدی را به او تفویض کرد، برای آن بود تا با این عمل وانمود سازد که حضرت، دنیاطلب است، در نتیجه، از توجه مردم به حضرت کاسته شود؛ هر چند چنین نشد، بلکه با تشکیل محافل علمی، چهره امام و شخصیت علمی او بر همگان روشن گردید و روز به روز از موقعیت خلیفه کاسته شد تا جایی که دوست و دشمن، امام را شایسته خلافت می دانستند. این امر بر خلیفه گران آمد و بر کینه و حسادت او نسبت به حضرت افزود. به ناچار حيله ای اندیشید و امام را مسموم کرد و به شهادت رساند. (۲)

شهادت امام به وسیله مأمون، مظلومیتی بود که به تاریخ شیعه و اهل بیت افزوده شد و بیت دیگری بود که بر قصیده شاعران آزاده و حقیقت طلب افزوده گردید و در ادبیات حماسی بازتاب یافت. (۳)

علاوه بر این، در مصادر تاریخی، سخن از قیام هایی به میان آمده که در پی شهادت حضرت و به عنوان خون خواهی او برپا شده است.

احمد بن موسی، برادر امام علیه السلام با همراهی حدود سه هزار تن، و به نقل دیگر، دوازده هزار تن، برای خون خواهی حضرت، بغداد را ترک گفت و در شیراز با فرماندار منتخب حکومت عباسی درگیر شد (۴) و به همراه برادرش محمد عابد در آن دیار شهادت رسید. (۵)

ص: ۱۴۴

۱- - مقاتل الطالبيين ۵۸۷ - ۶۳۰.

۲- - عيون اخبار الرضا ۲/۲۳۹.

۳- - مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۷۴ به بعد.

۴- - الارشاد ۲/۳۰۲.

۵- - بحار الانوار ۴۸/۲۸۷.

در لابه لای روایت ها که از مهم ترین منابع و مستندات تاریخی به شمار می آیند، نکته های بسیاری درباره شهادت امام رضا علیه السلام دیده می شود. این روایت ها را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

(۱) روایت هایی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه وارد شده است.

(۲) روایت هایی که از شخص امام رضا علیه السلام رسیده است.

(۳) گزارش هایی که شاهدان و گواهان موثق از جزئیات و چگونگی شهادت امام، ثبت کرده اند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام روزی جابر بن

عبدالله انصاری را خواست و به او فرمود: «یا جابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللُّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ». یعنی: ای جابر! از آن لوح که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیده ای، برایم سخن بگو.

جابر گفت: برای تبریک ولادت حسین بن علی علیه السلام به حضور مادرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شدم. در دست وی، لوح سبزی دیدم که گویی از زمرد بود. درباره آن لوح از فاطمه علیها السلام سؤال کردم؛ در پاسخ من فرمود: هدیه خداوندی است به پدرم که در آن نام پدرم، همسرم، فرزندان و امامان نسل من آمده است. پدرم نیز آن را به من داده است تا مرا مرثه بخشد. در بخشی از لوح که به هشتمین امام مربوط است چنین آمده است: «يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُّسِيَّتٌ كَبِيرٌ»؛ یعنی: او را عفریتی خودخواه و قدرت

طلب خواهد کشت. (۱)

در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: «تُقْتَلُ حَفْصَتِي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ». (۲) یعنی: فرزندم از فرزندانم در زمین خراسان کشته خواهد شد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: مردی از نسل فرزندم موسی به دنیا خواهد آمد که به خراسان می رود و در آن جا مسموم می شود و به شهادت

ص: ۱۴۵

۱- در عیون اخبار الرضا ۱/۴۲ - ۴۴، مشروح خبر لوح آمده است.

۲- من لا یحضره الفقیه ۲/۵۸۴.

در روایتی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است: به خدا سوگند، هیچ یک از ما نیست، جز این که به شهادت رسیده است. به ایشان گفته شد: شما را چه کسی خواهد کشت؟ امام فرمود: بدترین مردم زمانم، مرا با سم می کشد. (۲)

در سخنانی که میان امام و مأمون پیش از ولایت عهدی گذشت، از جمله دلایل امام برای نپذیرفتن ولایت عهدی این بود که: پدرم از پدر و اجداد گرامی اش نقل کرده است که جدّم رسول خدا در باره من فرمود: من قبل از تو (ای مأمون) به وسیله سم و مظلومانه به شهادت خواهم رسید، و اگر اجازه داشتیم، می گفتم که کشنده من کیست. (۳)

آخرین موردی که امام از ویژگی های شهادت خود سخن گفته، اندک زمانی پیش از وفات بوده است که حقایقی را به دو تن از محرمان راز: «اباصلت هروی» و «هرثمه بن اعین» بیان داشته و از جمله فرموده است: اینک هنگام بازگشت من به سوی خدا فرا رسیده و زمان آن است که به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرانم بیوندم.

طومار زندگی ام به انجام رسیده است. این طاغی (مأمون) تصمیم گرفته است تا با انگور و انار مسموم مرا به قتل رساند. (۴)

ابونواس ضمن قصیده ای سروده است:

بَاوِ بِقَتْلِ الرَّضَا مِنْ بَعْدِ بَيْعَتِهِ

وَ أَبْصَرُوا بَعْضُهُمْ مِنْ رُشْدِهِمْ وَ عَمُوا

عِصَابَهُ شَقِيتَ مِنْ بَعْدِ مَا سَعِدُوا

وَ مَعْشَرٌ هَلَكُوا مِنْ بَعْدِ مَا سَلِمُوا (۵)

یعنی: برخی از آن ها پس از بیعت با حضرت رضا به کشتن وی شتاب کردند و بعد از

ص: ۱۴۶

۱- عیون اخبار الرضا ۲/۲۵۵. «یخرج رجل من ولد ابني موسى اسمه اسم امير المؤمنين الي ارض توس و هي بخراسان يقتل فيها بالسم.»

۲- «والله ما منا الا مقتول شهيد فقيل له و من يقتلك يا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: شر خلق الله في زمانی يقتلني بالسم» (عیون اخبار الرضا ۲/۲۵۶).

۳- «إني أخرج من الدنيا قبلك مسموماً مقتولاً بالسم مظلوماً...» همان ۲/۱۴۰.

۴- اعلام الوری ۳۲۸؛ عیون اخبار الرضا ۲/۲۴۶.

۵- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۳۷۶.

بصیرت و آگاهی، کوردل شدند. آن گروهی که پس از خوشبختی به تیره بختی گرایید! آن جماعتی که پس از سلامتی و نجات، نابود گردید!

دعبل نیز این مرثیه گران را در اشعار خویش چنین بازتاب داده است:

أَلَا مَا لِعَيْنٍ بِالْذُّمُوعِ اسْتَهَلَّتْ

وَ لَوْ نُقِرَّتْ مَاءَ الشُّوونِ لَقَلَّتْ

عَلَى مَنْ بَكَتَهُ الْأَرْضُ وَاسْتَرْجَعَتْ لَهُ

رُؤُوسَ الْجِبَالِ الشَّامِخَاتِ وَ ذَلَّتْ

وَ قَدْ أَعْوَلَتْ تَبْكِي السَّمَاءُ لِفَقْدِهِ

وَ أَنْجُمُهَا نَاحَتْ عَلَيْهِ وَ كَلَّتْ

فَنَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَجْدَرُ بِالْبُكَاءِ

لِمَرْزِيهِ عَزَّتْ عَلَيْنَا وَ جَلَّتْ

رُؤُوسُنَا رَضِيَ اللَّهُ سِبْطَ نَبِينَا

فَاخْلَفَتِ الدُّنْيَا لَهُ وَ تَوَلَّتْ

وَ مَا خَيْرُ دُنْيَا بَعْدَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

أَلَا لَا تُبَالِيهَا إِذَا مَا اضْمَحَلَّتْ (۱)

یعنی: چه شده است که دیدگان، نرم نرم می بارند و می گریند، در حالی که اگر آب دیده تمام شود و چشمان بخشکند، باز هم کم است.

در مصیبت کسی که زمین بر او گریست و کوه های بلند و سر به فلک کشیده، در سوگ او به ناله و افغان آمده و عزادار شدند. آسمان از فقدان او فریاد بر آورده و ستارگان بر او نوحه کرده اند.

اکنون سزاوارتر است که ما بر او اشک ریزیم، که مصیبتی بس گران و بزرگ بر ما وارد شده است.

ما به از دست دادن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت دیده ایم، مصیبتی که بر اهل دنیا گران و سنگین بود.

و دیگر پس از فقدان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و زندگی آن خیری نیست و دیگر خوشی جایگاهی ندارد و آرزوی ماندن در ما نیست.

زمان شهادت امام

در تعیین سال شهادت امام نقل های مختلفی به ثبت رسیده است. سال

ص: ۱۴۷

۱ - - همان.

نظریه دوم نزد صاحب نظران مشهورتر می باشد و شیخ کلینی آن را برگزیده و مسعودی نیز آن را نقل کرده است.

برخی از نویسندگان معاصر به استناد این که تاریخ ضرب سکه هایی که نام امام بر آن ها نقش بسته، به سال ۲۰۴ هـ.ق. نیز دیده شده است، اظهار کرده اند که پس باید سال شهادت را ۲۰۴ هـ.ق. بدانیم.

ولی چنان که برخی یادآور شده اند، تاریخ ضرب سکه ها دلیل آن نمی شود که سکه ها در زمان حیات امام ضرب شده باشد، بلکه ممکن است مردم برای تبرک، پس از شهادت امام، آن ها را تهیه کرده باشند. (۳)

در تعیین روز شهادت آن حضرت نیز اتفاق نظر نیست و نظرهای گوناگونی ابراز شده است:

هفت روز مانده به پایان ماه رمضان (۴)؛ آخرین روز ذی الحجه (۵)؛ اول ماه صفر (۶)؛ ۱۷ ماه صفر (۷)؛ آخر ماه صفر (۸)؛ در میان این نقل ها، نظر آخر، یعنی آخرین روز از ماه صفر، مشهورترین و قابل اعتمادترین نقل است.

در بیشتر نقل ها، روز جمعه، روز شهادت آن حضرت دانسته شده است. (۹)

بنابراین، مشهورترین و قوی ترین نظر در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه، آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ هـ.ق. می باشد و آن گرامی در هنگام شهادت

ص: ۱۴۸

۱- - کافی ۱/۴۹۲؛ اثبات الوصیه ۲۲۸؛ مناقب ۴/۳۶۷.

۲- - کافی ۱/۴۸۶؛ مروج الذهب ۳/۴۴۱؛ التنبيه و الاشراف ۳۰۳.

۳- - اعیان الشیعه ۲/۲۱.

۴- - عیون اخبار الرضا ۱/۱۹؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ مناقب ۴/۳۶۷.

۵- - اثبات الوصیه ۲۸۸.

۶- - التنبيه الاشراف ۳۰۳.

۷- - مصباح کفعمی.

۸- - کافی ۱/۴۸۶؛ مروج الذهب ۳/۴۴۱؛ ارشاد مفید ۲/۲۳۹؛ اعلام الوری ۳۰۳؛ وفيات الاعیان ۳/۲۷۰؛ کشف الغمه ۳/۱۵۰.

۹- - عیون اخبار الرضا ۱/۱۹؛ اعلام الوری ۳۰۳.

، پنجاه و پنج سال از عمر پربرکتش می گذشته است. (۱)

مکان شهادت و مرقد امام رضا علیه السلام

امام در شهر توس به شهادت رسید و چنان که خود، پیش بینی و سفارش کرده بود، آن حضرت را در نقطه ای از سناباد که بعدها «مشهد الرضا» نام گرفت، به خاک سپردند.

گویا چنین مقدر بود تا فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام، در سرزمینی دور از «مدینه الرسول» به شهادت رسد، تا مرقد نورانی اش، قلب میلیون ها موحد دلباخته را متوجه کوشش زلال ولایت کند و بارگاهش در سرزمین پهناور اهل محبت و ولایت، مأمن دل های رمیده و آهوان پناهجویی باشد که از رنج و جور گریخته و به دامان ولی خدا، پناهنده شده اند و خواهند شد.

سلام بر او آن گاه که تولد یافت و آن زمان که مظلومانه و دور از خاندان به شهادت رسید و آن روز که در اوج شکوه و عظمت، گام بر صحنه رستاخیز گذارد و چون آفتاب، جان شیعیانش را نور بخشید.

ص: ۱۴۹

یکی از مهم ترین دلایل استمرار خط امامت، تحکیم پایه های معرفت دینی در میان امت اسلامی و تثبیت ره آوردهای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و تفسیر صحیح وحی به تناسب استعداد و نیاز و شرایط گوناگون جامعه اسلامی بوده است.

تاریخ امامت، نشان دهنده این واقعیت است که هر یک از امامان در زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی خود، شیوه خاصی را پیموده و این به خاطر شرایط متفاوت و نیازهای متنوع جامعه آنان بوده است. این در حالی است که اصول و هدف های و پیام اصلی آنان، یکی بوده و کمترین تمایز و مغایرتی با یکدیگر نداشته است. بدین سان، مبر تفاوت و تنوعی که در دلایل انبیا و شیوه تبلیغ و میان آنان مشهود بوده است، آشکار می شود.

امام علی بن موسی علیه السلام این واقعیت را در زمینه شخصیت و روش و ابزار هدایتی انبیا به روشنی توضیح داده و فرموده است: هنگامی که خداوند، موسی بن عمران را به پیامبری برانگیخت، سحر و جادو بیشترین چیزی بود که بر مردم زمان او چیره شده بود. از این رو، خداوند به موسی معجزه ای داد که در توان مردم بنود و سحر آنان را باطل می کرد و حجت خدا را بر ایشان تمام می نمود.

عیسی علیه السلام زمانی از سوی خداوند به پیامبری برانگیخته شد که مردم زمانش گرفتار بیماری های مزمن و بی درمان شده بودند و نیاز به طب داشتند. از این رو، خداوند متناسب با نیاز آن مردم، معجزه ای به عیسی علیه السلام عطا کرد که مردم از داشتن

همانند آن ناتوان بودند و این چنین حجت خداوند بر آنان تمام گشت.

پیامبر اسلام - حضرت محمد صلی الله علیه و آله - زمانی مبعوث شد که مردم زمانش اهل سخنوری و شو و ادب بودند. از این رو، خداوند بر پیامبر قرآنی نازل کرد که مواعظ و احکامش برترین بود و مردم از آوردن همانندش ناتوان بودند.

شایان توجه است که در ادامه این حدیث، ابن سکیت که روایتگر سخن امام است، از آن حضرت می پرسد: «فَمَا الْحِجَّةُ عَلِيَّ الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟» یعنی: در عصر حاضر، حجت خداوند بر خلق چیست؟ امام در پاسخ می فرماید: «العقل يعرف به الصَّادِقِ عَلِيَّ اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبِ عَلِيَّ اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ.»^(۱) یعنی: در عصر حاضر، عقل و اندیشه حجت خداوند بر خلق است، زیرا با عقل می توانند راستان را از دروغگویان تشخیص دهند و آنان را تصدیق و اینان را تکذیب کنند.

از این روایت چند نکته را می توان نتیجه گرفت:

۱ - ابزار و نوع بیان پیشوایان الهی، متناسب با شرایط و مقتضیات زمان آن ها متفاوت بوده است.

۲ - ادیان آسمانی قبل از اسلام، پس از گذشت چند قرن، به تجدید و بازسازی اساسی نیاز داشته اند، ولی دین پیامبر خاتم، هرگز به چنان بازسازی بنیادی نیاز پیدا نخواهد کرد.

۳ - سه تفاوت عصر پیامبر اکرم را با عصر سایر انبیا باید در این نکته جست که عصر دین اسلام، عصر تفکر و عقل و اندیشه است.

۴ - رشد عقل و اندیشه در عصر رسالت اسلام، به معنای بی نیازی اند از مکتب ولی و رهنمود انبیا نیست، بلکه مردمان در پرتو این پیشرفت و تکامل قادر نخواهند بود که پیام دین را دریابند و از آن پاسداری کنند و تفسیر درست را از تحریف باز شناسند.

اکنون می توانیم راز تفاوت شیوه های بیانی امامان را با همین ملاک که علی بن

ص: ۱۵۱

۱- - الکافی ۱/۲۵، ح ۲۰؛ علل الشرایع ۱/۱۱۵؛ عیون الاخبار الرضا ۲/۷۹.

موسی علیه السلام بیان فرموده است، به دست آوریم.

عصر امام، عصر مناظره و بحث آزاد

از ویژگی های عصر علی بن موسی علیه السلام، گسترش و رواج مباحثه های میان ادیان و مذاهب است. موضوع مناظره در زندگی امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز وجود داشته

است، اما اوج این حرکت را می توانیم در زندگی علمی، سیاسی و اجتماعی امام رضا علیه السلام شاهد باشیم.

اهمیت این موضوع از آن روست که گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی - دینی به بحث و گفت و گو نشان دهنده راهیابی مباحث مختلف فلسفی و کلامی به حوزه محافل اسلامی و همچنین رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، استقبال بی چون و چرای اهل بیت علیهم السلام از این گونه محافل و مباحث دو نتیجه قطعی را به همراه داشته است:

۱ - مهر تأییدی بر این تبادل اندیشه و بحث های آزاد به شمار می آمده است.

۲ - منطقی بودن و استدلال پذیر بودن اندیشه و معارف آنان را می رسانده است.

استقبال اهل بیت علیهم السلام از مباحثه های آزاد میان ادیان و مذاهب و حضور آنان در این میدان، نشانگر آن است که آنان مبانی اعتقادی اسلام را، دارای پایه های برهانی و استوار می دانسته و اعتقاد داشته اند که معارف دین، با عقل و علم قابل دفاع بوده و هست. اطمینان آنان به حقایق دین و واقع گرایی شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و علمی بودن آن، سبب شده است تا ژرفکاوای های عقلی و پرسش های دینی را ارج نهند و پیروان خود را به تأمل و تدبّر و مناظره و مباحثه علمی بخوانند و آنان را از باورهای

سطحی و اعتقادات بی اساس و عملکردهای بی منطق و هرگونه حرکت بدون علم پرهیز دهند.

دانش و بینش، قبل از هر تلاش

امام رضا علیه السلام می فرماید: «العاملُ عَلَى غيرِ بصيرَةٍ كالسائرِ عَلَى غيرِ الطَّرِيقِ لا يَزِيدُهُ

ص: ۱۵۲

سُرْعَةُ السَّيْرِ الْآبَعْدَاءُ عَنِ الطَّرِيقِ» (۱) یعنی: آن کس که بدون بینش و آگاهی به انجام کاری اقدام نماید، همانند کسی است که بیراهه راه پیماید. چنین فردی هر چه سریع تر حرکت کند، بیشتر از راه صحیح دور می شود.

این سخن امام هشتم هشداری است به آنان که همواره به کمیت و مقدار عمل می اندیشند و از کیفیت و حقیقت آن غافل هستند؛ چه این که اینان در هر دسته گروهی که قرار گیرند. بی آن که به دستی راه بیندیشند، سعی دارند با افراط و تندی در همان مسیر، خویش را پیشتاز و جلودار معرفی کنند! ولی امام می فرماید، قبل از آغاز هر کار و گام نهادن در هر مسیر، نخست در اندیشه کسب بصیرت و دانش باش تا از درستی راه مطمئن شوی.

اگر عزم جهاد داری، نخست چشمانت را بگشا و بین در کدام راه به جهاد پرداخته ای، زیرا هر گونه اقدام متهورانه و هر جان فشانی و شکنجه پذیری، جهاد در راه خدا به حساب نمی آید و ارزش نیست.

اگر درصدد تزکیه نفس و رهیابی به مقام باتقویان و زاهدان هستی، بدان که هر گونه ریاضت و پرهیز از نعمت های دنیوی و روی آوری به هر مشی و مراسم ساختگی و گوشه گیری و عزلت جویی و ترک وظایف اجتماعی، تزکیه نفس و مایه کمال معنوی و تقرب به خداوند نیست، بلکه باید تزکیه نفس را از مردم انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام دریافت کنی تا اصل راه را از دست ندهی. افزون بر این ها، به این که اصولاً رشد واقعی و کمال نمایی انسان در این است که از دانش و بینش برخوردار باشد، درست بشناسد و درست بشناساند.

برتری اندیشمندان بر عابدان

امام رضا علیه السلام می فرماید: «يَقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: نَعَمْ الرَّجُلُ كُنْتَ هَمَّتَكَ ذَاتَ نَفْسِكَ وَكَفَيْتَ مَوْتَكَ: فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ. أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ،

وَانْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَوَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعْمَ جَلَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَحَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ

ص: ۱۵۳

تعالی و يقال للفقیه: یا ایها الکافل لایتام آل محمّد الهادی لضعفاء محبّیهم وموالیهم.

قف حتی تشفع لکلّ منّ اخذ عنکّ او تعلّم منکّ ... فانظروا کم صرف ما بین المتزلّین» (۱).

یعنی: در روز قیامت به انسان عابد گفته می شود: تو خوب انسانی بودی، تمام همّت تو آن بود که خودت را نجات دهی. پس اکنون وارد بهشت شو. [و اما در سوی

دیگر، انسان فقیه و دین شناسی وجود دارد که در روشنگری مردم کوشیده است.]

فقیه، انسان آگاه و ژرف اندیشی است که پرتو معرفت خود را بر زندگی دیگران نیز افشانده و در نتیجه این معرفت بخشی، ایشان را از دام های انحراف و دسیسه های دشمنان شان پرهیز داده و نعمت های الهی را بر آنان فزونی بخشیده و رضایت خداوند را نصیبشان ساخته است.

در روز قیامت به چنین انسان ژرف اندیشی و هدایتگری گفته می شود: ای حامی یتیمان خاندان پیامبر (شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام به سر می برند و از نور حضور امامشان محروم اند) وای کسی که اندیشه های ضعیف را با هدایت ها و روشنگری های خود، یاری داده ای، بایست و برای همه آنان که از خرمن دانش و بینش تو بهره جسته اند، شفاعت کن. پس از این فرمان، او به شفاعت می پردازد و خود به همراه گروه گروه از هدایت یافته گانش وارد بهشت می شود... اکنون بین که چه فاصله زیادی است میان جایگاه یک عالم ژرف اندیش و هدایتگر با عابدی خودنگر.

تشویق به ژرفکاوی و پرسش علمی

بر خلاف برخی از رهبران مذاهب که پرسش را زمینه گسترش شجاعت و مقدمه شک و بی اعتقادی داشته اند، اهل بیت علیهم السلام تأملات علمی و پرسش های دینی را یک ارزش شمرده اند. امام علی بن موسی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «الْعِلْمُ خَرَّائِنٌ وَ مَفَاتِيحُ السُّؤَالِ، فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ، فَإِنَّهُ يُوجِرُ فِيهِ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ

ص: ۱۵۴

والمعلم والمستمع والمجيب له»^(۱). یعنی: دانش، گنجینه‌هایی است که پرسش، کلید آن است. خدایتان مورد لطف و رحمت قرار دهد، برسید! زیرا در کار پرسش و جستار علمی چهار نفر پاداش معنوی دریافت می‌کنند: ۱ - سؤال کننده ۲ - معلم ۳ - شنونده ۴ - پاسخ دهنده.

همچنین آن حضرت در روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «کونوا دراه ولا-تکونوا رواه، حدیث تعرفون فقهه خیر من الف تروونه»^(۲). یعنی: اهل درایت و درک باشید، نه اهل حکایت و نقل! هرگاه عمق و ژرفای یک حدیث را بشناسید، از هزار حدیث که فقط روایتگر آن باشید، برتر است.

نظام هستی و نظام دین، دارای فلسفه و حکمت

تشویق به اندیشه و دانش آموزی و کسب بصیرت و آگاهی، آن‌گاه معنا می‌یابد که موضوع تفکر و پژوهش، از نظامی عالمانه و حکیمانه برخوردار باشد. به بیان دیگر، اگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پیروان خود را به تعقل و کسب دانش در همه زمینه‌های هستی‌شناسی و دین‌شناسی دعوت کرده‌اند و از مؤنان خواسته‌اند تا مسیر دین و زندگی فردی و اجتماعی خود را کورکورانه و جاهلانه نپیمایند، بلکه باور و عمل خود را بر پایه معرفت و یقین و بینش استوار سازند؛ این دستور زمانی سازنده و مفید است که موضوع تفکر و عمل انسان مؤن - یعنی نظام هستی و احکام و باورهای دینی - دارای دلیل، فلسفه، حکمت و مصلحت باشد؛ زیرا اگر پیدایش جهان و مظاهر مختلف آن بی‌پهلو و بی‌اساس و ناهم‌ساز با منطق عقل و علم باشد و اگر دستورها و رهنمودهای دین دارای دلیل عقل و علمی نباشد، معنا ندارد که انسان درباره آن‌ها بیندیشد و کسب دانش کند. بدین سان وقتی در مکتب اهل بیت علیهم السلام برای عقل و اندیشه و علم و بینش ارزش قایل شده‌اند، خواه ناخواه لازمه آن این است که ایشان نظام تکوین (مجموعه هستی) و نظام تشریح

ص: ۱۵۵

۱- عیون الاخبار ۲/۲۸؛ بحار الانوار ۱/۱۹۷؛ مسند الامام الرضا ۱/۵.

۲- مسند الرضا ۱/۸.

(برنامه های دین) را قانونمند، عالمانه و دارای فلسفه و دلیل بدانند.

این فهم دینی تنها از یک ملازمه عقلی استفاده نمی شود، بلکه خوشبختانه در روایت ها امام علی بن موسی علیه السلام به فلسفه و حکمت بخشی از پدیده های هستی و باورهای دینی تصریح شده است.

البته قبل از ارائه نمونه ای از این روایت ها، یادآوری این نکته ضرورت است که فلسفه داشتن هستی و دین، به آن معنا نیست که همه آن ها برای همه انسان ها در همه مقاطع تاریخ بشر آشکار باشد، بلکه بسیاری از آن ها در پرتو رشد دانش و پیشرفت امکانات علمی روشن می شود و بخشی از آن ها چه بسا فراتر از احساس و ابزار علمی انسان باشد.

علاوه بر این، آن مقدار از فلسفه احکام یا فلسفه هستی که در روایت های امامان یاد شده است، همه سخن نیست؛ چه این که امامان در پاسخ به پرسش ها، فهم پرسشگر، نیاز مخاطب، امکانات اثباتی و ابزار علمی زمان را در نظر داشته اند و در محدوده درک و توان مخاطب به بیان حکمت ها پرداخته اند، زیرا اگر فراتر از درک پرسشگر و بیرون از امکانات علمی زمان، پاسخی می داده اند، نه تنها برای مخاطب، مایه هدایت و رشد نبوده، بلکه موجب تردید و انکار او می شده است.

بلی! آنچه از مجموع این گونه روایت ها به یقین می توان نتیجه گرفت، این است که فلسفه داشتن و حکیمانه بودن نظام هستی و نظام تفکر و برنامه های دین، قابل فهم بودن بخش زیادی از آن برای بشر، ممنوع نبودن تفکر درباره فلسفه هستی و دین، اصولی پذیرفته شده در مکتب اهل بیت عصمت و طهارت بوده است.

فلسفه گوناگون پدیده های هستی

از امام علی بن موسی علیه السلام سؤال شد که چرا خداوند موجودات هستی را در گونه های و شکل های مختلف آفریده و به یک نوع بسنده نکرده است؟

امام در پاسخ فرمود: یکی از فلسفه های تنوع و گوناگونی مخلوقات خداوند، این است که مردمان، خداوند را از آفرینش انواع مختلف موجودات ناتوان نپندارند. اما اکنون هیچ تصویر - بایسته و ارزشمندی - در ذهن منکران خدا شکل نمی گیرد، مگر

این که خداوند، موجودی همانند آن را خلق کرده است.

با وجود این گوناگون در آفرینش خداوند، دیگر جای این سؤال باقی نمانده است که کسی پرسد: آیا خداوند می تواند چنین یا چنان موجودی را بیافریند؟

اکنون با نظاره بر پهنه هستی و موجودات متنوع آن می توان شاهد قدرت الهی بود و دانست که خداوند بر همه چیز تواناست و محدودیتی در قدرت و آفرینش ندارد. (۱)

چنان که گفته شد، این فرمایش امام به معنای آن نیست که تنوع آفریده های خداوند فقط برای اثبات قدرت اوست، بلکه امام به دلیل موضع و رسالت دینی خود، تنها به جنبه توحیدی و معرفت دینی آن اشاره کرده است. امروزه در پرتو آگاهی های تجربی، انسان به ابعاد جدیدی نیز پی برده و دانسته است که جریان صحیح چرخه حیات در کره زمین، هماهنگی با محیط زیست، قدرت دفاع، امکان تغذیه و ... جنبه های دیگری است که گوناگون آفریده های خداوند را می طلبد.

فلسفه ضرورت ایمان به خدا

فضل بن شاذان نیشابوری در مجموعه ای که از روایت های علی بن موسی علیه السلام فراهم کرده و همه آن ها درباره فلسفه احکام دین و مبانی اعتقادی است، این روایت را آورده است: اگر سؤال شود نخستین دستور ضروری دین چیست، در پاسخ باید گفت: نخستین واجب، اقرار به خداوند و رسولان و حجت های اوست.

اگر سؤال شود که چرا خداوند این امور را واجب ساخته است، در پاسخ گفته می شود: ضرورت ایمان به خدا و رسولان و حجت های او، دلایل فراوان دارد؛ از

ص: ۱۵۷

۱- عن ابن الحسن الرضا عليه السلام قال: قلت له: يا ابن رسول الله لِمَ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الخلقَ على أنواعٍ شتى، وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ نوعاً واحداً؟ فقال: «لئلاَّ يَقَعَ في لأوهامٍ أَنَّهُ عاجزٌ، فلا تَقَعُ صورةٌ في وَهْمٍ مُلْحِدٍ أَنْ وَقَدْ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عليها خَلْقاً ولا يَقُولُ قائلٌ: هل يَقْدِرُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ على أَن يَخْلُقَ على صورةِ كذا وكذا الأ وَجَدَ ذلكَ في خَلْقِهِ تبارك وتعالى، فَيَعْلَمُ بِالنَّظَرِ إلى أنواعِ خَلْقِهِ أَنَّهُ على كلِّ شئٍ قديرٌ؛ عيون الاخبار الرضا ۲/۷۵؛ بحار الانوار ۳/۴۱؛ مسند الامام الرضا ۱/۴۳، ح ۶۲؛ علل الشرايع ۱/۱۴.

آن جمله این که، اگر مردم به خداوند متعال ایمان نیاورند و به وجود او اقرار نکنند، از کارهای خلاف و ارتکاب ظلم و جنایت دوری نخواهند جست، به هر چه تمایل پیدا کنند و آن را مایه لذت خود بیابند، رو می آورند، بدان این که کسی را مراقب و ناظر بدانند! اگر به راستی مردمان چنین بیندیشند و چنین رفتار کنند، جامعه بشری سراسر تباه می شود و همه انسان ها نسبت به یکدیگر براساس ظلم و زور سیطره خواهند جست.

... ایمان به خداوند، علاوه بر جلوگیری از گسترش فساد اجتماعی - که ممکن است کسانی گمان کنند از طریق حاکمیت قوانین مدنی می توان جلو آن را گرفت - جلو فسادهای درونی را می گیرد؛ چرا این که ما می دانیم آدمی در تنهایی و خلوت و دور از چشم ناظران بشری، گاه به فساد و گناه رو می آورد - در این گونه موارد هیچ قانون بشری نمی تواند جلوگیری انسان باشد، بلکه تنها ایمان به خداوند است که در نهان و عیان، قدرت اصلاح فرد و جامعه را داراست - و اگر ایمان و اقرار به خداوند و بیم از او نباشد، هیچ انسانی دربان، دست از خطا نخواهد شست... .

بنابر این، پایداری و تداوم جامعه شرافتمند بشری مرهون ایمان انسان ها به خداوند علیم و خبیر و آگاهی است که آشکار و نهان را می داند، به صلاح و درستی فرمان داده و از فساد و تباهی نهی کرده است و هیچ چیز نهفته ای از او پنهان نمی ماند(۱).

ص: ۱۵۸

۱- - «قال ابو محمد الفضل بن شاذان النیسابوری، قال الرضا علیه السلام: ... فان قال قائلُ فما أوَّلُ الفرائض؟ قيل له: الاقرار بالله و برسوله و حجته و بما جاء من عند الله عز وجل. فان قال: لم أمر الخلق بالاقرار بالله و برسوله و بحججه و بما جاء من عند الله عز وجل؟ قيل لعل كثيره؛ منها: ان من لم يقر بالله عز وجل، لم يجنب معاصيه، ولم ينته عن ارتكاب الكبائر ولم يراقب احدا فيما يشتهي و يشهد عن الفساد والظلم و اذا فعل الناس هذه الاشياء و ارتكب كل انسان ما يشتهي و يهواه من غير مراقبه لاحد، كان في ذلك فساد الخلق اجمعين و وثوب بعضهم على بعض... و منها أنا و نحن الخلق قد يفسدون بامور باطنه و مستوره عن الخلق، فلولا الاقرار بالله و خشيته بالغيب، لم يكن احدا اذا خلا بشهوته و ارادته يراقب احدا في ترك معصيته... فلم يكن قوام الخلق و صلاحهم الا - بالاقرار منهم بعليم خبير يعلم السر و اخفى، أمر بالصلاح، ناه عن الفساد، ولا تخفى عليه خافية. عيون الاخبار الرضا ۲/۹۹؛ علل الشرايع ۱/۲۵۱؛ بحار الانوار ۶/۵۸، ح ۱؛ مسند الامام الرضا ۱/۴۵، ح ۷۱.

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: اگر سؤال شود که چرا بر مردم شناخت انبیا ضروری است و باید به حقایق آنان اقرار کنند و از رهنمودهایشان اطاعت نمایند؟ در پاسخ آنان گفته می شود: از آن جا که در سیستم وجودی و قوای فکری انسان ها، شناخت همه مصالح و بایدها و نبایدها، قرارداد شده است و آنان نمی توانند به تنهایی همه مصالح خود را بشناسند، و از سوی دیگر خداوند برتر است از این که دیده می شود و خود در میان مردم ظاهر گردد تا کاستی های ایشان را جبران نماید، پس ناگزیر باید رسولانی را مبعوث کند تا پیام او را به خلق برسانند.

این فرستادگان الهی باید معصوم باشند تا پیام الهی را به مردم برسانند. حال، اگر با این همه، شناخت رسولان و اطاعت از ایشان لازم نبود، نتیجه آن بود که آمدن رسولان بیهوده باشد، در حالی که خداوند، کار بیهوده انجام نمی دهد. (۱)

فلسفه نیاز به امام و رهبری دینی

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: اگر گفته شود که براساس چه نیاز و ضرورتی خداوند «اولی الامر» و فرمانروایت های قرار داده و مردم را به اطاعت از ایشان واداشته است؟

گفته می شود: نیاز به حاکم الهی و مدیریت دینی - اجتماعی، از جنبه های متعددی قابل بررسی است؛ از جمله این که وقتی - مردم اصل وجود خدا را پذیرفتند و به انبیا و امر ونهی آنان ایمان آوردند - پس از آگاهی به حدود و قوانین الهی و پس از این که وظیفه یافتند از قوانین دین تجاوز نکنند، زیرا تجاوز به حریم

ص: ۱۵۹

۱- - «فان قال: فلم وجب عليهم معرفه الرُّسُل والاقرار بهم والادعان لهم بالطاعة؟ قيل: لانه لما لم يكن في خلقهم وقواهم ما يكملون به مصالحهم، وكان الصانع متعالياً عن أن يرى، وكان ضمه وعجزهم عن إدراكه ظاهراً، لم يكن بيد من رسول بينه وبينهم، معصوم يولي اليهم أمره ونهيه... فلو لم يجب عليهم معرفته وطاعته لم يكن لهم في مجيئ الرُّسول منفعه ولا سيد حاجه... وليس هذا من صيفه الحكيم الذي اتقن كل شئ». عيون اخبار الرضا ۲/۱۰۰؛ علل الشرايع ۱/۳-۲۵۲؛ بحار الانوار ۶/۵۸، ح ۱؛ مسند الامام الرضا ۱/۵۰.

قانون الهی آثار ناپسندی را بر ایشان به دنبال دارد، درخواهند یافت که اجرای قوانین وحی و حفظ حدود الهی بدون مدیریت اجتماعی امامی امین تحقق پذیر نیست، زیرا بدون نظارت و حاکمیت قانون چه بسا افراد حاضر نباشند از لذت و منفعت خویش به خاطر دیگران بگذرند!

این است که خداوند در نظام تشریح، سرپرستان و مدیران شایسته و امینی را قرار داده است تا مفسد اجتماعی را از جامعه دور سازند و حدود احکام الهی را برپا دارند. (۱)

دلیل نیاز جامعه اسلامی به حکومت دینی

امام علی بن موسی علیه السلام در نگاه به فلسفه سیاسی و بیان ضرورت وجوه امام و رهبری الهی و حکومت دینی برای جامعه اسلامی، بیانی جامع و ژرف دارد. چه این که پس از تبیین ضرورت اصل وجود امام به این نکته می پردازد که اصولاً نیاز به مدیریت و رهبری اجتماعی، چیزی نیست که به جوامع اسلامی اختصاصی داشته باشد، بلکه هر مجموعه بشری نیازمند مدیریت و رهبری است. به تعبیر دیگر، نیاز مجموعه های انسانی به رهبر، امری غیر قابل انکار است و دین نمی تواند این ضرورت اجتماعی را نادیده بگیرد و برای آن هیچ پیش بینی و اقدامی نکند.

سخن حضرت رضا علیه السلام در این زمینه چنین است: از جمله دلایل نیاز جامعه اسلامی به رهبری و حکومت شایستگان، این است که اساساً ما هیچ گروه و ملتی را نمی توانیم در تاریخ بیابیم که بدون سرپرست و رئیس بقا یافته و زندگی کرده باشند، زیرا مسائل دینی و دنیایی، برای تحقق اجتماع، خواه ناخواه نیازمند مدیریت و رهبری است.

ص: ۱۶۰

۱- «فان قال: فَلِمَ جَعَلَ اولى الامر وَاَمَرَ بطاعتهم؟ قيل: لعل كثيره، منها ان الخلق لَمَّا وَقَفُوا على حدٍّ محدود وَاَمَرُوا اَنْ لَا يَتَعَدُوا ذلك الحدَّ، لِمَا فيه من فسادهم لَمْ يَكُنْ يثبت ذلك ولا يقوم الابان يجعل عليهم فيه اميناً يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَى و الدَّخُولِ فيما حَطَرَ عَلَيْهِمْ، لانه لو لَمْ يَكُنْ ذلك لكان احد لا يترك لحدته و منفعته لفساد غيره، فجعل عليهم قيماً يَمْنَعُهُمْ مِنَ الفساد و يُقيم فيهم الحدود و الاحكام.» عيون اخبار الرضا ۲/۱۰۰؛ علل الشرايع ۱/۲۵۳؛ بحار الانوار ۶/۶۰.

براین اساس، در نظام حکیمانه خداوند احتمال نمی رود که این ضرورت را نادیده گرفته و بندگان را بدون رهبری مشخص و شایسته رها کرده باشد؛ رهبری که مایه پایداری جامعه است و در پرتو او می توانند با دشمن بستیزند و اموال و دارایی های عمومی را به مصرف صحیح رسانند. آن رهبر که جمعه و جماعت ایشان را بر پا دارد و سایه سنگین ظالمان را از سر مظلومان کوتاه گرداند. (۱)

امام به دنبال بیان این فلسفه عام سیاسی به ویژگی های رهبری در جامعه اسلامی اشاره دارد و یادآوری می شود که مدیریت سیاسی و دینی در جامعه اسلامی باید «امین» و «پاسدار ارزش های معنوی و دینی» و «سرپرستی امانتدار و مورد اطمینان» باشد، زیرا اگر فرمانروای امت اسلامی دارای این خصلت ها نباشد، دین از میان می رود، سنت های شرعی و احکام الهی تغییر می یابد، بدعتگران فزونی می یابند، بی دینان بر دین یورش می برند و امر دین را بر مسلمانان مشتبه می کنند. (۲)

احکام دین دارای دلیل و مصلحت

در جهان بینی و نگرش توحیدی، نه تنها اصل آفرینش و نزول وحی و بعثت رسولان الهی بر پایه فلسفه عقل و علمی مبتنی است، بلکه یکایک دستورها و رهنمودهای دین - واجب ها، وام ها، مستحب ها و مکروه ها - همه و همه دارای دلیل و بر پایه مصلحت یا مفسده ای هستند که در آن ها نهفته است.

فضل بن شاذان در بیان مجموعه روایت های از حضرت رضا علیه السلام در این باره

ص: ۱۶۱

۱- «و منها انا لانجد فرقه من الفرق ولا مله من الملل بقوا وعاشوا الا بقیم و رئیس و لما لا بد لهم منه فی امر الدین والدنیا، فلم یجز فی حکمه الحکیم ان یترک الخلق مایا یعلم انه لا ید لهم منه، ولا قوام لهم الا به، فیتقاتلون به عیدوهم، و یفسد مؤن فیهم، و یقیم لهم جمعهم و جماعتهم، و یمنع ظالمهم من مظلومهم». عیون اخبار الرضا ۲/۱۰۱؛ علل الشرایع ۱/۲۵۳؛ بحار الانوار ۶/۶۰.

۲- «ومنها انه لو لم یجعل لهم اماماً قیماً امیناً حافظاً مسیئودعاً لمدرسات الملله وذهب الدین و غیرت السنن والاحکام ولزاد فیہ المبتدعون و نقص منه الملحدون وشبهوا ذلك علی المسلمین». عیون اخبار الرضا ۲/۱۰۱؛ علل الشرایع ۱/۲۵۳؛ بحار الانوار ۶/۶۰.

نوشته است: اگر پرسش شود: آیا ممکن است خداوند حکیم، بنده اش را بی دلیل به کاری فرمان دهد و از او چیزی را بخواهد که فاقد اثر و سازندگی است؟

به او گفته می شود: خیر! خدای حکیم نه کار بیهوده می کند و نه جهل به امور دارد تا از سر ندانستن، فرمانی بیهوده دهد... .

سؤال: این دلیل ها، علت ها و فلسفه ها به راستی وجود دارد و قابل شناسایی است؟ پاسخ: آری قابل شناسایی است و هم اکنون برای اهلش روشن است.

سؤال: آیا شما این فلسفه ها و دلیل ها را می دانید؟

پاسخ: بلی بخشی از آن ها برای ما شناخته شده است و بخشی هم از دسترس دانش بشر دور می باشد. (۱)

دلیل وجوب نماز

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: اگر سؤال شود که چرا انسان ها به نماز امر شده اند؟

در پاسخ گفته می شود: بدان جهت که در نماز اقرار به ربوبیت و پروردگاری خداست و اقرار به پروردگاری خدای یکتا در بردارنده مصالح گسترده ای است، چه این که کرنش در برابر پروردگار یگانه، مستلزم رها کردن معبودان دروغین است. نماز، ایستادن خاضعانه انسان در برابر خداوند جبار است. نماز، طلب بخشایش گناهان گذشته از درگاه الهی را دربر دارد. سجده و نهادن پیشانی بر خاک در هر روز، موجب آن است که بندگان خدا همواره او را به یاد داشته و از یا نبرند. با خشوع و تواضع و کوچکی، از خداوند فزونی دین و نعمت های دنیا را طلب کنند و از فسادها

ص: ۱۶۲

۱- «قال الفضل بن شاذان النیسابوری: ان سأل سائل فقال أخبرني هل يجوز أن يكلف الحكيم عبده فعلاً من الأفعال لغيره عليه ولا معنى؟ قيل له: لا يجوز ذلك لأنه حكيم غير عابث ولا جاهل. فان قال قائل: فأخبرني لم كلف الخلق؟ قيل: لعل كثيره. فان قال: فأخبرني عن تلك العلة معروفة موجودة هي؟ ام غير معروفة ولا موجودة؟ قيل: بل هي معروفة موجودة عند اهلها. فان قال: أتعرفونها انتم ام لاتعرفونها؟ قيل لهم: منها ما نعرفه ومنها ما لاتعرفه»؛ عيون اخبار الرضا ۲/۹۹؛ علل الشرايع ۱/۲۵۲؛ بحار الانوار ۶/۵۸، ح ۱.

این حضور دایمی و مستمر در پیشگاه الهی موجب می شود که انسان از تدبیرگر هستی و آفریننده خود، غفلت نرزد و گرفتار سرمستی و طغیان نشود. (۱)

فلسفه حرمت نوشیدنی های سکر آور

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: خداوند به این دلیل نوشیدن شراب را ممنوع کرد که مایه فساد و تباهی است، عقل را می زداید و زمینه انکار خداوند و دروغ بستن به خدا و رسول و بسیاری از کردارهای زشت چون قتل، زنا، دادن نسبت های ناروا به دیگران و بی باکی در برابر گناهان را پدید می آورد. پس تنها شراب نیست که حرام است، بلکه هر نوشیدنی که باعث مستی و سُکْر شود حرام می باشد، زیرا همان علتی که در شراب باعث حرمت آن شده است، در دیگر مشروبات مست کننده نیز وجود دارد. بنابراین، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد و به ما خاندان رسالت محبت می ورزد، باید از هر نوشیدنی مست کننده، دوری جوید، زیرا میان ما و نوشنده مسکرات، هیچ گونه رابطه مودت نیست. (۲)

ص: ۱۶۳

۱- «فان قال: فلم أمروا بالصلاه؟ قيل: لأن في الصلاه الاقرار بالربوبية وهو صلاح عام، لأن فيه خلع الانداد، والقيام بين يدي الجبار بالذل والاستكانه والخضوع والخشوع، والاعتراف وطلب الاقاله من سالف الذنوب، ووضع الجبهه على الارض كل يوم وليله ليكون العبد ذاكراً لله غير ناس له... لئلا ينسى العبد مديته وخالقه، فيبطر ويطغى». عيون اخبار الرضا ۲/۴-۱۰۳؛ علل الشرايع ۱/۲۵۶؛ بحار الانوار ۶/۶۴؛ مسند الامام الرضا ۲/۱۵۵ با اختلاف در عبارت.

۲- «سمعت ابا الحسن علي بن موسى عليه السلام يقول: حرّم الله الخمر لما فيها من الفساد، ومن تغييرها عقول شاربها، وحمّلها ايّاهم على انكار الله عز وجل، والفريه عليه وعلى رسله، وسائر ما يكون منهم من الفساد والقتل والقذف والزنا وقلة الاحتجاز من شىء من الحرام، فبذلك قضينا على كل مسكر من الاشربه انه حرام محرم، لأنه يأتي من عاقبتها ما يأتي من عاقبه الخمر، فليجتنبه من يؤن بالله واليوم الآخر ويتو لانا ويتحل مودتنا كل شراب مسكر، فانه لا عصمه بيننا وبين شاربها». عيون اخبار الرضا ۲/۹۹-۹۸؛ علل الشرايع ۲/۴۷۶-۴۷۵؛ بحار الانوار ۶/۱۷۰؛ مسند الامام الرضا ۲/۳۵۷.

یکی از پرسش‌هایی که از دیر باز مورد سؤال قرار می‌گرفته است، موضوع تفاوت میراث زن و مرد در فقه اسلامی است.

امام علی بن موسی علیه السلام در بیان فلسفه این تفاوت فرموده است: دلیل این که سهم زنان از میراث نصف سهم مردان می‌باشد، این است که زن هنگام ازدواج، مهریه‌ای دریافت می‌کند، ولی مرد هنگام ازدواج مهریه‌ای می‌پردازد. گذشته از این، دختر زمانی که ازدواج کند، مجبور نیست از دارایی خود صرف‌زندی کند، بلکه نفقه و مخارج زندگی او بر عهده مرد اوست و او می‌تواند تمام سهم ارث خود را پس‌انداز نماید، ولی زمانی که پسر ازدواج می‌کند، نه تنها باید مخارج زندگی خود را از میراث به دست آورده صرف کند، بلکه باید مخارج همسرش را نیز بپردازد.

به این دلیل است که خداوند، سهم مردان را از میراث، بیش از سهم زنان قرار داده و فرموده است: «مردان نفقه‌دهنده زنان هستند بدانچه خداوند ایشان را در ارث فزونی داده است.»^(۱)

در این بیان دقیق و روشن، امام رضا علیه السلام موضوع مهمی را روشن ساخته است، که تفاوت زن و مرد در میراث، به خاطر آن نیست که مردان به دلیل جنسیت، بر زنان فضیلت و برتری دارند و اسلام با این حکم نخواست است که موقعیت انسانی و ارزشی زن را پایین قلمداد کند، چه این که ملاک‌های مادی نمی‌تواند ملاک ارزش‌گذاری معنوی به شمار آید، بلکه اسلام در نظام اجتماعی و در کانون خانواده، وظایف خاصی را برای هریک از زن و مرد مشخص ساخته است.

ص: ۱۶۴

۱- «الامام الرضا علیه السلام: وعلّه اعطاء النساء نصف ما یُعطى الرجال من الميراث لأنّ المرآه اذا تزوّجت أخذت، والرجل یُعطى، فلذلك وفّر علی الرجال، وعلّه أُخرى فی اعطاء الذکر مثلی ما یُعطى الانثی، لأنّ الانثی فی عیال الذکر ان احتاجت وعلیه أن یُعولها، وعلیه نفقتّها، ولیس علی المرآه أن تعول الرجل ولا یؤخذ بنفقتّه ان احتاج فوفّر الله تعالی علی الرجال لذلك و ذلك قول الله عزّ وجلّ: الرجال قوامون علی النساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم». عیون اخبار الرضا ۲/۹۸؛ علل الشرایع ۲/۵۷۰؛ بحار الانوار ۶/۱۰۳؛ من لایحضر الفقیه ۴/۲۵۳؛ التهذیب ۹/۳۹۸؛ مسند الامام الرضا ۲/۴۲۴.

به زن اجازه داده است که هنگام پذیرش همسری، درخواست مهریه کند و به مرد تکلیف کرده است که پس از انتخاب همسر، باید نیازهای مادی و مخارج زندگی او را شخصاً بر عهده گیرد.

سپس اسلام براساس این وظایف و موقّعیّت که برای هر یک از زن و مرد در نظر گرفته، به سهمیه بندی میراث و سهم ارث زن و مرد نظر افکنده است. بنابراین، تفاوت یاد شده، بر مبنای وظایف اجتماعی زن و مرد است، نه بر اساس تفاوت ارزشی و انسانی آن دو. چنین داوری، نه تنها دور از انصاف نیست، که در نگاه جامع نگران، عدالت و انصاف است.

جایگاه قرآن در نظام معارف دین

در مکتب معارف رضوی، قرآن به عنوان کلام وحی - اصیل ترین منبع شناخت حقایق دین و بایسته های هدایتی، تربیتی و معرفتی است. تأکید بر این نکته، از آن رو اهمیّت دارد که برخی از سر ساده اندیشی، حرمت این کتاب جاودان را نشناخته و در طریق کسب معرفت، دل به دیگر منابع بسته اند!

امام علی بن موسی علیه السلام به گونه های مختلفی، ارجمندی قرآن را به امت اسلامی یادآور شده است.

یکی از روش های امام در تعظیم و بزرگداشت و اعتبار قرآن، این است که در بسیاری از موارد - چه در مناظره ها و چه در سایر بحث های علمی - به آیات قرآن استدلال می فرمود و سخن قرآن را، سخنی نمایی و تردید ناپذیر می دانست، البته شایان یاد کرد است که استناد به آیات قرآن در مناظره ها و بحث های آزاد، زمانی انجام گرفته است که مخاطب آن حضرت مسلمان بوده و حقایق قرآن را قبول داشته است و گرنه در مواردی که مخاطب به ادیان دیگری ایمان داشته و یا اصولاً به هیچ دینی پای بند نبوده است، امام یا به دلایل عقلی استناد می جسته است یا به منابع مورد قبول خود آنان؛ چنان که آن حضرت در مناظره با جاثلیق مسیحی، به

مطالب انجیل (۱) و در مباحثه، رأس الجالوت یهودی (۲)، به حقایق تورات و در بحث آزاد با بزرگ زرتشتیان (۳) و همچنین در مناظره با متکلم توانمندی چون عمران صابی، (۴) که اصولاً معتقد به پروردگار هستی نبود، به دلایل عقلی تکیه کرده است و حال آن که وقتی در مناظره با مدعیان مسلمان به اثبات عصمت انبیا می پردازد (۵)، در گفت و گو با سلیمان مروزی (۶)، به توضیح برخی صفات و افعال الهی همت می گمارد، سراسر سخنان خود را به آیات قرآن مستند می سازد.

علاوه بر این شیوه، امام علی بن موسی علیه السلام با اهتمام به قرائت قرآن و تأمل و تدبّر در آن، جایگاه و اهمیت آن را به شیعیان خود متذکر می شد.

ابراهیم بن عباس، یکی از راویان احادیث امام و شاهدان مجالس علمی آن حضرت می گوید: هرگز ندیدم که از علی بن موسی علیه السلام سؤال شود و آن گرامی پاسخ ندهد، و کسی را آگاه تر از او به تاریخ نیافتم. مأمون همواره تلاش داشت که با سؤال های مختلف و در زمینه های گوناگون، آن حضرت را مغلوب و درمانده کند، ولی هرگز بی پاسخ نماند.

امام تمام مطالب خود را به آیات قرآن مستند می ساخت و از قرآن استفاده می کرد.

آن بزرگوار در هر سه شبانه روز، یک مرتبه قرآن را ختم می کرد و می فرمود: اگر بخواهم سریع تر از این نیز می توانم قرآن را ختم کنم، ولی هر آیه ای که مرور می کنم،

ص: ۱۶۶

۱- - عیون اخبار الرضا ۱/۲۰۴-۱۵۴؛ التوحید للصدوق ۴۴۱-۴۱۷؛ الاحتجاج ۲/۴۲۶-۴۱۵؛ مسند الامام الرضا ۲/۱۰۳-۷۶.

۲- - عیون اخبار الرضا ۱/۲۰۴-۱۵۴؛ التوحید للصدوق ۴۴۱-۴۱۷؛ الاحتجاج ۲/۴۲۶-۴۱۵؛ مسند الامام الرضا ۲/۸۵-۷۸.

۳- - عیون اخبار الرضا ۱/۲۰۴-۱۵۴؛ مسند الامام الرضا ۲/۸۴.

۴- - عیون اخبار الرضا ۱/۲۰۴-۱۵۴؛ التوحید للصدوق ۴۴۱-۴۱۷؛ الاحتجاج ۲/۴۲۶-۴۱۵؛ مسند الامام الرضا ۲/۹۲-۸۵؛ تحف العقول ۵۰۰-۴۹۷.

۵- - عیون اخبار الرضا ۱/۱۹۲ به بعد.

۶- - عیون اخبار الرضا ۱/۱۹۰-۱۷۹؛ التوحید للصدوق ۴۵۴-۴۴۱؛ الاحتجاج ۲/۴۲۶-۴۱۵؛ مسند الامام الرضا ۲/۱۱۳-۱۰۳.

در آن لختی تأمل می نمایم. (۱)

قرآن، عالی ترین پیام و کامل ترین کلام

به امام رضا علیه السلام گفته شد: ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره قرآن چیست؟ امام فرمود: قرآن، کلام خداست، از آن پافراتر ننهید و از رهنمودهایش تجاوز نکنید و هدایت را از غیر آن مجوید، زیرا اگر از کتاب و منبع دیگری جز قرآن، طلب هدایت کنید، گمراه می شوید. (۲)

در روایتی دیگر، امام درباره قرآن فرموده است: خداوند، رسولش را به سوی خود فرا نخواند، مگر پس از این که دین را برای او کامل ساخت و تمام قرآن بر او فرو فرستاد؛ قرآنی که در آن همه چیز به تفصیل بیان شده است: حلال، حدود، احکام و هر چیز دیگری که مردم - در مسیر هدایت - به آن نیازمند باشند. (۳)

کمال قرآن، در پرتو امامت صالحان

امام علی بن موسی علیه السلام در پی بیان تمامیت کلام وحی و پاسخ گویی آن به همه نیازها و ضرورت های زندگی معنوی و مادی بشر، به این آیه از قرآن استناد جسته است:

«ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۴) یعنی: ما به هیچ وجه در کتاب کوتاهی نکرده و هیچ چیز را فرو نگذارده ایم.

ص: ۱۶۷

۱- - عیون اخبار الرضا ۲/۱۸۰؛ بحار الانوار ۴۹/۹۰.

۲- - قلت للرضا علیه السلام: یا ابن رسول الله ماتقول فی القرآن؟ فقال: «کلام الله و لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدی فی غیره فضلوا». عیون اخبار الرضا ۲/۵۶؛ التوحید للصدوق ۲۲۴؛ مسند الامام الرضا ۱/۳۰۸-۳۰۷؛ بحار الانوار ۹۲/۱۱۷؛ امالی صدوق ۵۴۶.

۳- - الامام الرضا علیه السلام: «انّ الله تبارک و تعالی لم يقبض نبيّه صلی الله علیه و آله حتی اکمل له الدین و انزل علیه القرآن، فيه تفصیل کلّ شیء، بین فيه الحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و جمیع ما یحتاج الیه کملاً». عیون اخبار الرضا ۱/۲۱۶؛ امالی صدوق ۶۷۴؛ الاحتجاج ۲/۴۳۳؛ مسند الامام الرضا ۱/۹۶؛ کافی ۱/۱۹۹؛ معانی الاخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۳؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۱.

۴- - انعام ۳۸.

سپس به آیه تبلیغ استناد جسته است که در ماه های آخر عمر پیامبر پس از «حجّه الوداع» - آخرین حج آن حضرت - نازل شده است:

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً» (۱). یعنی: امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین، برایتان پسندیدم.

آن حضرت پس از بیان این دو آیه از قرآن برای شرح دادن این حقیقت که دین اسلام و کتاب آسمانی آن - قرآن - دین و کتابی کامل هستند و همه جنبه های ضروری معنوی و مادی زندگی انسان را در نظر گرفته اند، فرموده است: مسئله امامت - رهبری امامان معصوم علیهم السلام - از تمامیت دین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از این جان نبست، مگر این که پایه ها و معیارهای مهم دین را برای مردم بیان فرمود، راه ها را برایشان روشن ساخت، آنان را در مسیر حق قرارداد و علی علیه السلام را به عنوان

امام و راهنما برایشان تعیین کرد و تمامی مسائلی را که مردم به آن نیاز دارند، برای

آنان بیان نمود. اگر کسی گمان کند که خداوند، دینش را کامل نساخته است، در حقیقت، کتاب خدا را رد کرده و کافر شده است. (۲)

امامت به انتخاب خداوند یا اختیار مردم؟

در روایت های حضرت رضا علیه السلام موضوع امامت از دو زاویه مورد توجه قرار گرفته

است: ۱ - امامت عامه ۲ - امامت خاصه.

در روایت های مربوط به امامت عامه، به این حقیقت اشاره شده است که اصولاً جوامع بشری و مجموعه های انسانی، برای بقا و تداوم حیات خود، نیازمند رهبری

ص: ۱۶۸

۱- - مائده / ۳ .

۲- - «الامام الرضا علیه السلام : وأمر الامامه تمام الدين، ولم يمض صلى الله عليه وآله حتى بين لامته معالم دينهم، وأوضح لهم سبيلهم، وتركهم على قصد الحق وأقام لهم علياً عليه السلام علماً وإماماً، وما ترك شيئاً يحتاج إليه الأمة إلا بينه، فمن زعم أن الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله عز وجل ومن رد كتاب الله تعالى فهو كافراً». عيون اخبار الرضا ۱/۲۱۷؛ امالی صدوق ۶۷۴؛ الاحتجاج ۲/۴۳۳؛ مسند الامام الرضا ۱/۹۶؛ کافی ۱/۱۹۹؛ معانی الاخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۴؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۱.

و مدیریت هستند و هیچ جامعه ای بدون مدیر و رهبر سامان نمی یابد. به این دلیل، جوامع اسلامی هم نیازمند پیشوایان و رهبران سیاسی - دینی هستند؛ رهبرانی که از تعهد و شایستگی و شرایط لازم برخوردار باشند و دین را به پا دارند و قوانین الهی را

جاری کنند.

در بحث امامت عامه، سخن از شرایط عمومی رهبری این دینی و اجتماعی است، ولی در مسئله امامت خاصه، این حقیقت مطرح می شود که چه کسانی به خصوص از سوی خداوند به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجد شرایط امامت شناخته شده و برای امامت تعیین گشته اند؟

حضرت رضا علیه السلام به دنبال بیان این موضوع که یکی از ابعاد تمامیت دین به مسئله امامت و رهبری دینی و اجتماعی امت اسلامی باز می گردد و پیامبر در ماه های آخر عمر مبارکش، این وظیفه مهم را به انجام رسانیده و علی بن ابی طالب را به عنوان امام و ولی به مردم معرفی کرده است، می فرماید: این امامت که مایه کمال دین و تمامیت نعمت الهی بر مردم است، آیا جایگاه و اهمیت آن برای مردم روشن است؟ آیا می دانند نقش امام در میان امت چیست؟ تا این که با رأی و نظر خود به انتخاب امام معصوم پردازند! امام معصوم، جایگاهش برتر و موقعیتش بزرگ تر از آن است که مردم با اندیشه و معیارهای خود، بخواهند او را انتخاب کنند. امامت الهی، مقامی است که خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را به آن مفتخر ساخته و پس از عنوان نبوت به او نشان امامت بخشیده و در مرتبه سوم، زینت دوستی - الخلیل - را به او عطا فرموده است. (۱)

ص: ۱۶۹

۱- «الامام الرضا علیه السلام: هل يعرفون قَدْرَ الامامه و مَحَلَّهَا مِنَ الامه فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارَ هُمْ! إِنَّ الامامهَ اَجَلٌ قَدْرًا، وَاَعْظَمُ شَأْنًا... مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرْئِهِمْ... إِنَّ الامامهَ خَصَّ اللهُ بِهَا اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً.» عيون اخبار الرضا ۱/۲۱۷؛ امالی صدوق ۶۷۵؛ الاحتجاج ۲/۴۳۳؛ مسند الامام الرضا ۱/۹۷؛ کافی ۱/۱۹۹؛ معانی الاخبار ۹۶؛ تحف العقول ۵۱۴؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۱

امامت، شایسته پاکان و نه ظالمان

امامت و رهبری یک امت به طور کلی شایسته انسان های صالح است و نه تنها به حکم شرح، بلکه به حکم عقل هم روانیست که فردی ظالم و فاسد، رهبری یک جامعه و امت را بر عهده گیرد. در صورتی که موضوع مدیریت اجتماعی و رهبری دینی در جایگاه بالاتری مطرح شود؛ یعنی موضوع امامت خاصه و رهبرانی ویژه ای به میان آید که رسماً از سوی پیامبر به مردم معرفی شده اند تا مفسر وحی و مبین احکام الهی باشند، مسئله صلاحیت و پاکی آنان از گناه، اهمیت بیشتری پیدا می کند.

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: ابراهیم پس از این که خود، به مقام امامت افتخار یافت، از درگاه خداوند آرزو کرد که نسل او نیز از این افتخار همواره یکی پس از دیگری بهره مند باشند، اما در پاسخ او خداوند فرمود: امامت عهد و پیمان الهی است و ستم کاران و گناه کاران شایسته امامت و عهد الهی نیستند. خداوند با این بیان، امامت و رهبری هر انسان ستم کار و گناه کاری را تا روز قیامت باطل ساخت. (۱)

امامت امامان، دارای ملاک ارزشی

چه بسا برای کسانی این سؤال مطرح باشد که چگونه از میان انبوه انسان ها، خداوند فردی را به عنوان پیامبر یا امام بر می گزیند و به مردم معرفی می کند و دستور می دهد از آنان اطاعت کنند؟ آیا خداوند در این انتخاب ملاک ها و معیارهایی را در نظر دارد؟ آن ملاک ها کدام اند؟

حضرت رضا علیه السلام به این پرسش ها، پاسخی شایسته داده و فرموده است: کسی که گناه کاری را دوست داشته باشد، خود، گناه کار است و آن کسی که انسان مطیع و فرمانبردار و دستوره های خداوند را دوست بدارد، در حقیقت، خود، نیز انسانی

ص: ۱۷۰

۱- «الامام الرضا علیه السلام: «لا ینال عهدی الظالمین» فابطلت هذه الآیه امامه کل ظالم الی یوم القیامه.» عیون اخبار الرضا ۱/۲۱۷؛ الاحتجاج ۲/۴۳۳؛ معانی الاخبار ۹۷؛ تحف العقول ۵۱۴؛ بحار الانوار ۲۵/۱۲۱.

مطیع به شمار می آید، انسانی که ظالمی را یاری رساند، خود، ظالم است و فردی که عدالت پیشه ای را خوار کند، نیز ظالم است. میان خداوند با هیچ کس خویشاوندی نیست و هیچ فردی به ولایت خداوند و دوستی او راه نمی یابد، مگر در پرتو طاعت و بندگی. رسول خدا به فرزندان عبدالمطلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آید و افتخار ورزید، نه با نسب ها و ارتباط خویشاوندی. (۱)

ممنوعیت غلو در حق امامان

امامت، جایگاهی رفیع و امامان انسان هایی شایسته و پاک هستند، ولی همواره دو گروه درباره آنان ستم کرده اند:

۱ - آنان که امامان را نشناخته و حرمت ایشان را نگاه نداشته و به سفارش های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنان عمل نکرده اند. کسانی که تنها امامان را مانند بقیه مردم پنداشته، بلکه دیگران را برایشان مقدم داشته و مطالب و معارف دینی را از غیر امامان دریافت کرده اند!

۲ - کسانی که دوستی و محبت امامان را پیشه خود ساخته و در این را افراط کرده اند، تا آن جا که آنان را از جایگاه عبودیت و بندگی خدا خارج کرده و به گمان ناقص خود، در جایگاه خدایی قرار داده اند!

گروه دوم در حق ائمه غلو و زیادی روی کرده و به عنوان «غالیان» و «اهل غلو» مورد مذمت قرار گرفته اند.

علی بن موسی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ای علی! تو از جهتی شبیه عیسی بن مریم هستی و مشابهتی با او داری، زیرا گروهی در محبت و دوستی عیسی زیادروی کردند و هلاک شدند و گروهی به دشمنی با او رو آوردند و از حق تجاوز کردند و هلاک شدند و یک گروه راه اعتدال پیمودند

ص: ۱۷۱

۱- «سمعت الرضا علیه السلام، يقول: مَنْ أَحَبَّ عاصياً فهو عاصٍ، وَمَنْ أَحَبَّ مطيعاً فهو مطيعٌ، وَمَنْ أعانَ ظالماً فهو ظالمٌ وَمَنْ خذل عادلاً فهو ظالمٌ، أنه ليس بين الله وبين احدٍ قرابه ولا ينال احدٌ ولاية الله الا بالطاعة ولقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله بنى عبدالمطلب: ايتوني بأعمالكم لا بأحسابكم وأنسابكم». عيون اخبار الرضا ۲/۲۳۵؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۳۲؛ بحار الانوار ۷/۲۴۱.

معنای این روایت، زمانی بهتر فهمیده می شود که به قرآن مراجعه کنیم و از قرآن بشنویم که چگونه برخی از مسیحیان بعد منظور تجلیل از مقام عیسی گفتند: «عیسی فرزند خداست» (۲).

متأسفانه، در میان جوامع دینی، گاه دیده می شود که برخی ناآگاهان و کم مایگان به گمان بزرگ داشت ائمه علیهم السلام، به آن بزرگواران نسبت هایی می دهند که خود آنان، نه تنها ادعایش را نداشته اند، بلکه همواره آن نسبت ها را از خود، دور می ساخته اند.

خیانت به امامان، به نام حمایت از ایشان!

دست های تفرقه انگیز و مغزهای مسؤولیت گریز همواره کوشیده اند ستیز میان امت اسلامی را دامن زنند و با اهانت به باورهای دیگر این، بدبینی و بدخواهی را میان مسلمانان رواج دهند، در حالی که ائمه از این گونه حرکت ها بیزار بوده اند، چنان که حضرت رضا علیه السلام می فرماید: مخالفان ما روایت هایی را درباره ما ساخته اند که به سه دسته تقسیم می شوند؛ ۱ - روایت هایی غلو و زیاده روی. ۲ - روایت هایی تقصیر که در آن ها منزلت اهل بیت علیهم السلام نادیده گرفته شده است. ۳ - روایت هایی که در آن ها به بدی های دشمنان ما تصریح شده است.

وقتی سایر مسلمانان، اخبار غلو را می شنوند، شیعیان ما را کافر می پندارند و می گویند: شیعه به ربوبیت امامان خود، اعتقاد دارد!

زمانی که مردم گروه دوم را می شنوند که در آن ها نسبت به اهل بیت کوتاهی شده است، آن را باور می کنند. و هنگامی که روایت های دسته سوم را می شنوند و می بینند که به برخی شخصیت های مورد احترام آنان، دشنام داده شده است، آن ها هم به امامان دشنام می دهند! در حالی که خداوند در قرآن فرموده است: به

ص: ۱۷۲

۱- «الامام الرضا علیه السلام: ... قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي ان فيك مثلاً من عيسى بن مريم، احبه قوم فأفرطوا في حبه فهلكوا فيه، وابغضه قوم فأفرطوا في بغضه فهلكوا فيه، واقتصد فيه قوم فنجوا». عيون اخبار الرضا ۲/۶۳ با اختلاف در عبارت؛ امالی التوسی ۱/۳۵۴؛ مناقب خوارزمی ۳۲۵؛ شواهد التنزیل ۲/۲۳۶؛ بحار الانوار ۹/۱۵۱؛ مسند الرضا ۱/۱۱۹

۲- «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» توبه / ۳۰.

بت هایی که مورد پرستش مشرکان اند، دشنام ندهید، زیرا اگر به مقدسات آنان دشنام دهید، آنان نیز از روی ناآگاهی و جهل، به خداوند دشنام می دهند. (۱)

شیوه صحیح دفاع از امامان

با توجه به اهمیت امامت و مقام ارجمند امامان و لزوم معرفی ایشان به جامعه و گرایش دادن مردم به مکتب آنان، چه راهی را باید پیمود و چه شیوه ای را در پیش گرفت؟

اگر این حقیقت را یافته باشیم که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نور و هدایت اند و دانش دین به وسیله آنان نشر یافته و اندیشه توحیدی در پرتو توضیح ها و تفسیرهای ایشان استحکام پیدا کرده و استدلالی شده است، خواهیم دانست که بهترین راه تبلیغ مقام امامان این است که منزلت علمی و معنوی و رهنمودهای سازنده اخلاقی - اجتماعی آنان را به مردم بشناسانیم، چنان که حضرت رضا علیه السلام فرموده است: خداوند رحمت کند آن کس را که امر ما را احیا کند. سؤال شد: احیای امر شما به چیست؟ فرمود: احیای امر امامت معصومین علیهم السلام به این است که دانش ما را فرا گیرد و نیز به مردم آموزش دهد، زیرا اگر مردم سخنان و معارف ارزشمند ما را می دانستند و به آن ها آگاهی می یافتند، از ما پیروی می کردند. (۲)

ص: ۱۷۳

۱- «الامام الرضا علیه السلام : يا ابن ابي محمود! انّ مخالفتنا وّضَعُوا اخبَاراً في فضائلنا وجعلوها على ثلاثه اقسام: اَحدها الغلوّ وثانيها التّقصيرُ في أمرنا، وثالثها التصريحُ بمثالب اعدائنا، فاذا سمعَ النَّاسُ الغلوّ فينا كَفَرُوا شيعتنا ونَسَبُوهم الى القولِ برُبوبيتنا واذا سَمِعُوا التّقصيرَ اعتقدوه فينا، واذا سَمِعُوا مثالبَ اعدائنا باسمائهم ثَلَبُونَا باسمائنا وقد قال الله عزّ وجلّ: «ولا تَسَبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ». انعام / ۱۰۸، عيون اخبار الرضا ۱/۳۰۴؛ بحار الانوار ۲۶/۲۳۹؛ من لا يحضره الفقيه ۴/۵۰۴.

۲- «من عبدالسلام بن صالح الهروي قال: سَمِعْتُ ابا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول: رَحِمَ اللَّهُ عبداً احيا أمرنا، فَقُلْتُ لَهُ: وكيف يحيي أمركم؟ قال: «يَتَعَلَّمُ علومنا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ. فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا». عيون اخبار الرضا ۱/۳۰۷؛ معاني الأخبار ۱۸۰؛ بحار الانوار ۲/۳۰؛ مسند الامام الرضا ۱/۶.

بخشی از مسائل دین، تأیید و تأکید احکام عقلی و حقایق علمی می باشد و بخشی دیگر، رهنمودها و دستورالعمل هایی است فراتر از دریافت عقل و رهیافت علوم بشری. در اصطلاح علمی، دسته نخست را «احکام ارشادی» می نامند و دسته دوم را «احکام مولوی» و «احکام تعبّدی».

در زمینه احکام ارشادی، انسان ها به دلیل برخورداری از عقل و ابزار شناخت، مجال آن را دارند که به تعقل و تفکر و کاوش و تجزیه و تحلیل و تعیین حدود و جوانب پردازند، زیرا حکم شریعت در این موارد، نظر به دریافت های عقلی خود انسان دارد؛ مانند ممنوعیت دروغ، غیبت، حسادت، بخل، کینه و نیز حسن وفای به عهد، سخاوت، خدمت به انسان ها و

امّا در زمینه احکام تعبّدی، مانند نماز، روزه، حج و ... مجالی برای عقل نیست که بخواهد کم و کیف و میزان ضرورت و شکل آن ها را به تنهایی بفهمد، بلکه در این زمینه ها که معمولاً به مسائل عبادی باز می گردد، عقل حکم می کند که باید نوع عبادت و بندگی و راه صحیح تقرّب به خداوند را از خود خداوند و از وحی و انبیا دریافت کرد، چه بسا انسان شیوه ای را برای اظهار بندگی به درگاه خداوند برگزیند که مورد رضای الهی نباشد.

متأسفانه، همان گونه که در فصل قبل گفته شد، برخی افراد در مسیر تقرّب به خداوند و رسیدن به ارزش های معنوی، گاه گرفتار خودخواهی و خودمحوری می شوند و با فکر و سلیقه خویش، راهی در پیش می گیرند و همان طور که عده ای به گمان دفاع از اهل بیت علیهم السلام، راه هایی را می روند که مایه بدنامی شیعه و مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد، گروهی هم در میدان زهد و تقوا و ریاضت و عرفان و بندگی و عبادت خدا، گرفتار بدعت گذاری می گردند و شیوه ها، مسلک ها و روش هایی را ابداع کرده اند که از سوی وحی تأیید نشده است.

کم نیستند کسانی که معنای زهد را درک نکرده و گمان کرده اند که زهد، یعنی ژنده پوشی، گدامسلکی، درویش بازی، گوشه گیری و

کسانی که تقوا را به معنای انزوا از جامعه، حضور نیافتن در کارهای جدی اجتماعی، توجه نکردن به مسائل حیات و زندگی گرفته اند! و به خیال خود، برای رسیدن به مقامات معنوی و دست یافتن به کارهای خارق العاده و کرامات، به چله نشینی و اذکار ساختگی و آزار تن همت گمارده اند!

در حالی که هیچ یک از این ها مورد رضایت شارع مقدس نبوده و مایه تقرب به خداوند نیست، چه این که راه نزدیک شدن به خداوند، پیروی از راه وحی و الگو قرار دادن پیامبر و امامان معصوم است و در راه عبادت، نباید به ابداع دست زد.

حضرت رضا علیه السلام در این باره می فرماید: این سخن رسول خدا است: «هر کس به دین و مسلکی گردن نهد که آن را از منبع صحیح و معتبر دینی - وحی و پیامبر - دریافت نکرده است، از سوی خداوند، محکوم به پوچی و گمراهی است؛ هر کس تلاش کند مسائل و روش های دینی و عبادی خود را از راه های غیر معتبر و از مسیری که خداوند آن ها را تأیید نکرده است، دریافت کند، مشرک به شمار می آید! تنها راه ایمن و معتبر برای شناخت وحی و پیام و خواست خداوند، راه محمد صلی الله علیه و آله می باشد. (۱)

اهمیت این روایت تا آن جاست که اگر علل انحطاط مسلمانان و عقب ماندگی فرهنگی و علمی و عملی آنان را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم یافت که یکی از مهم ترین آن ها، بدعت های نادرستی است که در قلمرو برنامه ها و مفاهیم دینی صورت داده اند. به جای تقرب به خدا و محبت به اهل بیت علیهم السلام، و جست و جو در کسب اخلاق الهی و ارزشهای والای معنوی و فضایل انسانی، دل به برخی باورها و مسائل صوری و ظاهری خوش کرده اند.

ص: ۱۷۵

۱- «الامام الرضا علیه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ دَانَ بِغَيْرِ سَيِّمَاعٍ، لَزِمَهُ اللهُ الْبُتْهُ إِلَى الْفَنَاءِ، وَمَنْ دَانَ بِسَيِّمَاعٍ مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَالْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى وَحْيِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُحَمَّدٌ». با اختلاف اندک کافی ۱/۳۷۷، ح ۴؛ عيون اخبار الرضا ۲/۹، ح ۲۲؛ با اختلاف اندک بحار الانوار ۲/۱۰۵، ح ۶۸.

گروهی دین را در قالب آرمان‌ها و پندارهای خود می‌جویند، عمل را فرو می‌نهند و دل به ارتباط‌ها و نسب‌ها و امور ظاهری می‌بندند، در حالی که دین، مجموعه‌ای به هم پیوسته و منسجم است و در گفته‌ها و ره‌آوردهای خود، بنای مزاح و سرگرمی ندارد.

اما چه راحت گروهی به دستورهای دین عمل نمی‌کنند و برای توجیه نفس خویش، به رحمت الهی تکیه می‌نمایند، غافل از این که خدای رحیم، خدای صادق، حکیم و عادل نیز هست و صدق سخنان و بشارت‌ها و تهدیدهای الهی مستلزم آن است که آنچه در قرآن و منابع دینی آمده است، بی‌کم و کاست، تحقق پیدا کند.

یکی از شاگردان امام رضا علیه السلام به نام حسن بن موسی بن علی و شاء می‌گوید، در

خراسان همراه علی بن موسی علیه السلام بودم. در مجلسی، زید بن موسی - برادر امام - نیز حضور داشت. گروهی پیرامون زید جمع بودند و او - به سبب انتسابش به خاندان پیامبر و به خاطر این که فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است - تفاخر می‌کرد و می‌گفت: ما چنین هستیم و ما چنان هستیم!

در آن سوی محفل نیز گروهی پیرامون علی بن موسی گرد آمده بودند و حضرت با آنان سخن می‌گفت. در این میان، سخنان زید به گوش امام رسید.

حضرت رضا به جانب برادر رو کرد و فرمود: ای زید! آیا حرف‌های نَقَّالان کوفه تو را مغرور کرده است و فریب خورده‌ای که روایت کرده‌اند: «فاطمه علیها السلام عَفَّتْ خود را حفظ کرد و خداوند، آتش را بر ذریه او حرام نمود». این مخصوص «حسن و حسین» و فرزندان بی‌واسطه فاطمه است. آیا ممکن است که پدر تو - موسی بن جعفر علیه السلام - اطاعت خدا کند، روزها روزه بدارد و شب‌ها به نماز بایستد، ولی تو معصیت خدا کنی و با این وصف، روز قیامت هر دو به دلیل این که فرزندان فاطمه هستید، برابر باشید! اگر به راستی این چنین باشد، معلوم می‌شود، تو نزد خداوند عزیزتر از موسی بن جعفر علیه السلام هستی، زیرا او با عمل و تلاش می‌بایست به قرب

پیام این روایت، به موضوع آن محدود نمی شود، بلکه نوع بیان و استدلال امام علیه السلام این امکان را می دهد که بگوییم پس از ایمان به اصول دین، هیچ چیزی جای عمل صالح و تلاش را نمی گیرد؛ نه نسب و فرزند پیامبر بودن و نه گریه بر مصایب خاندان پیامبر و نه محبت بر نیکان و صالحان. بلی، می توان گفت که محبت به نیکان و بندگان صالح الهی، خود، راهی برای بازگشت به سوی خدا و حرکت در مسیر تکلیف و پای بندی به احکام الهی است و اگر در روایت ها، نسبت به محبت اهل بیت علیهم السلام و یا گریه بر مصایب آنان و یا تکیه بر رحمت الهی تأکید شده، برای آن بوده است که این امور، خود، راهی است برای روآوری به عمل صالح، نه این که مایه غرور و ترک عمل شود.

نمادهای دینی، استوار بر بنیادهای عملی

در ادیان آسمانی، مفاهیمی مانند توبه، استغفار، توفیق خواهی، دعا و ذکر وجود دارند که بیشتر دارای جنبه نمادین و نشانه ای هستند.

این مفاهیم هر چند با نوعی عمل همراه هستند، ولی حقیقت آن ها در عملی پایدارتر و بنیادی تر نهفته است، به گونه ای که اگر این نمادها به تنهایی مورد توجه

قرار گیرند، از حالت ارزشی بیرون آمده، شکل تمسخر و استهزاء به خود می گیرند. روشن ترین مثال آن، استغفار زبانی است که ریشه در قلب و باور، و نمود در عمل نداشته باشد.

ص: ۱۷۷

۱- - «حدَّثنا الحسن بن موسی بن علی الوشاء البغدادی، قال کُنْتُ بِخِراسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَجْلِسِهِ وَ زَيْدِ بْنِ مُوسَى حَاضِرًا، قَدْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ جَمَاعَةً فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَحِرُّ عَلَيْهِمْ وَيَقُولُ: نَخْنُ وَ نَخْنُ، وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلٌ عَلَيَّ قَوْمٌ يُحَدِّثُهُمْ، فَسَمِعَ مَقَالَهُ زَيْدٌ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا زَيْدُ أَعْرَكَ قَوْلَ نَاقِلِي الْكُوفَةِ: «إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ»؟ فَوَاللَّهِ مَا ذَاكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوُلْدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً، فَمَا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُطِيعُ اللَّهَ وَ يَصُومُ نَهَارَهُ وَ يَقُومُ لَيْلَهُ، وَ تَعْصِيهِ أَنْتَ ثُمَّ تَجِيئَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِوَاءًا! لَأَنْتَ اعْزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ!» عيون اخبار الرضا ۲/۲۳۲؛ معانی الاخبار ۱۰۶؛ بحارالانوار ۴۳/۲۳۰، ح ۲.

امام رضا علیه السلام می فرماید: چند چیز است، اگر همراه با چند حقیقت نباشد، مسخره می نماید:

۱ - کسی که زبانش استغفار کند، ولی قلبش از گناه پشیمان نباشد.

۲ - فردی که توفیق طلب کند، ولی نکوشد.

۳ - انسانی که احتیاط جو باشد، ولی دقت و پرهیز نداشته باشد.

۴ - آن که آرزوی بهشت کند، ولی بر دشواری ها شکبیا نباشد.

۵ - شخصی که از آتش دوزخ به خدا پناه برد، ولی هوس های دنیا را ترک نکوید.

۶ - کسی که ذکر خدا بر لب براند، ولی شوق دیدار رحمت الهی را نداشته باشد.

اینان در حقیقت خود را به استهزا گرفته اند. (۱)

دین و اخلاق، دو عنصر تفکیک ناپذیر

دین اسلام، تنها مجموعه ای از باورها و تکلیف های عبادی نیست، بلکه در کنار دعوت به یکتا پرستی و ایمان به انبیا و امامان راستین و قیامت و در کنار واجبات عبادی، اساس تعالیم و برنامه های خود را بر پایه فضایل اخلاقی استوار ساخته است.

دامنه آموزه ها و سفارش های دین درباره اخلاق و فضیلت، بیش از آن است که در چند صفحه بتوان فهرست آن ها را تدوین کرد، ولی می توان به عنوان نمونه مواردی از احادیث حضرت رضا علیه السلام را در زمینه توصیه های اخلاقی و اجتماعی یادآور شد.

آن حضرت در بیانی بسیار زیبا و شکوهمند نشان داده است که چگونه حقوق الهی با حقوق انسانی در نظام تفکر دینی، به هم پیوسته است و چگونه عبودیت

ص: ۱۷۸

۱- «قال الرضا علیه السلام: سبعة اشیاء بغیر سبعة اشیاء من الاستهزاء، من استغفر لسانه ولم یندم بقلبه فقد استهزأ بنفسه، ومن سأل الله التوفیق ولم یجتهد فقد استهزأ بنفسه، ومن استحزم ولم یحذر فقد استهزأ بنفسه، ومن سأل الله الجنة ولم یصبر علی الشدائد فقد استهزأ بنفسه، ومن تعوذ بالله من النار ولم یترک شهوات الدنیا فقد استهزأ بنفسه، ومن ذکر الله ولم یشتق الی لقائه فقد استهزأ بنفسه...». کنز الفوائد ۱۵۲؛ بحار الانوار ۷۸/۳۵۶، ح ۱۱؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۸۳.

و بندگی به درگاه خدا از فضیلت و اخلاق در میان بندگان خدا جدایی نمی پذیرد.

علی بن موسی علیه السلام می فرماید: خداوند متعال سه وظیفه دینی را با سه موضوع - اجتماعی - همراه ساخته است.

۱- نماز - که موضوعی عبادی است - به همراه زکات - که خدمتی اجتماعی است - فرمان داده است. پس کسی که نماز به جای آورد، ولی زکات ندهد، نمازش پذیرفته نیست.

۲ - شکرگزاری در برابر خالق با شکرگزاری برای پدر و مادر همراه ساخته است. پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد، شکر خدا به جا نیاورده است.

۳ - تقوای الهی را همراه با صله رحم فرمان داده است. کسی که ارتباط با خویشاوندان را بگسلد، تقوای الهی را رعایت نکرده است. (۱)

مؤمن، دور از مکر و خیانت

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که مسلمان باشد، مکر و خدعه نمی کند. از جبرئیل شنیدم که می گفت، فرجام مکر و خدعه، آتش است. از ما نیست کسی که با مسلمانی غش کند؛ از ما نیست کسی که بر مسلمانی خیانت روا دارد. (۲)

صداقت و امانتداری

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی می خواهید

ص: ۱۷۹

۱- «الامام الرضا علیه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةُ أُخْرَى: أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَلَمْ يَزَكَّ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ، وَأَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ، وَأَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ». عيون اخبار الرضا ۱/۲۵۸، ح ۱۳؛ خصال صدوق ۴/۱۷۳؛ كشف الغمه ۳/۱۲۴؛ بحار الانوار ۷۴/۶۸، ح ۴۰.

۲- «الامام الرضا علیه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمُكِّرُ وَلَا يَخْدَعُ، فَأَنْتَى سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مَنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا، وَلَيْسَ مَنَّا مَنْ خَانَ مُسْلِمًا». عيون اخبار الرضا ۲/۵۰، ح ۱۹۴؛ امالی صدوق ۲۷۰؛ بحار الانوار ۳۶/۳۲۶، ح ۱۸۲.

حقیقت ایمان افراد را بشناسید، به زیادی نماز و روزه و حج و کارها و خدمات اجتماعی و مناجات شبانه آن‌ها ننگرید، بلکه به صداقت و راستگویی و امانتداری آنان نگاه کنید. (۱)

برخورد برابر با توانمند و تهیدست

امام علی بن موسی علیه السلام می‌فرماید: کسی که با مسلمانی تهیدست روبرو شود و سلام و احوالپرسی وی با او برخلاف سلامی باشد که با توانمندان و ثروتمندان دارد، خدا را در قیامت خشمگین خواهد یافت. (۲)

اهتمام به امور مسلمانان

مؤمن در جامعه اسلامی نمی‌تواند نسبت به شرایط اجتماعی و نیازها و ضرورت‌های زندگی دیگر مسلمانان بی‌تفاوت باشد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: کسی که روز را آغاز کند، ولی در اندیشه امور مسلمانان نباشد و برای رفع مشکلات آنان اهتمام نرزد، از جمله مسلمانان نیست. (۳)

یاری و امداد ضعیفان

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: برترین صدقه و انفاق در راه خداوند، امداد و یاری ضعیفان است. (۴)

امام در این بیان، با توسعه موضوع صدقه، نشان داده‌اند که صدقه به عنوان یک

ص: ۱۸۰

۱- «الامام الرضا علیه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ولا تنظروا الى كثرة صلاتهم وصومهم وكثرة الحج والمعروف وطننتهم بالليل، ولكن انظروا الى صدق الحديث و اداء الامانه». عيون اخبار الرضا ۲/۵۱، ح ۱۹۷؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۷۴.

۲- «الامام الرضا علیه السلام: من لقي فقيراً مسلماً فسلم عليه خلاف سلامه على الاغنياء لقي الله عز وجل يوم القيامة وهو عليه غضبان». عيون اخبار الرضا ۵۲، ح ۲۰۲؛ امالی صدوق ۴۴۶؛ روضه الواعظين ۴۵۴.

۳- «الامام الرضا علیه السلام: من اصبح لايهتم بامور المسلمين فليس منهم». فقه الرضا ۳۶۹.

۴- «الامام الرضا علیه السلام: عونك للضعيف افضل من الصدقه». تحف العقول ۵۲۵، ح ۳۷؛ بحار الانوار ۷۸/۳۳۹.

حرکت انسانی والهی، در محدوده کمک های مالی و اقتصادی خلاصه نمی شود، بلکه هر نوع امداد و یاری رساندن اجتماعی می تواند برای خدا باشد و عنوان صدقه را پیدا کند.

محبت به مردم

امام رضا علیه السلام می فرماید: محبت به مردم و اظهار دوستی نسبت به ایشان، نیمی از عقل است. (۱)

شایسته است در این حدیث، به این نکته توجه شود که در نگاه دین و رهبران الهی، تنها مؤمنان و مسلمانان نیستند که سزاوار لطف و محبت اند، بلکه در بینش دینی، همه انسان ها و بندگان خدا باید از پرتو محبت اجتماعی برخوردار شوند. علاوه بر این، نقش سازنده و مؤثر این محبت و مودت اجتماعی و فراگیر، تا آن جاست که اگر همه تدابیر عقلی انسان را برای تنظیم صحیح روابط اجتماعی به دو بخش تقسیم کنیم، یک بخش آن، محبت ورزی است و بخش دیگر آن، همه تدابیر بایسته دیگر، این نشانه تأثیر مهم محبت است.

اندوه زدایی از دل ها

امام رضا علیه السلام می فرماید: آن کس که اندوهی از دل و چهره انسان مؤمنی بزدايد، خداوند در روز رستاخیز، اندوه از دلش بزدايد. (۲)

ارتباط با خویشاوندان

در مجموعه رهنمودهای اجتماعی اسلام، خدمت به خویشاوندان و محبت به آنان از اولویت برخوردار است. چه بسا علت، این باشد که اگر همه انسان ها نسبت به اطرافیان و نزدیکانشان رسیدگی و مراقبت داشته باشند، به طور طبیعی، هیچ

ص: ۱۸۱

۱- «الامام الرضا علیه السلام: التودد الى الناس نصف العقل.» تحف العقول ۵۲۰، ح ۱۵؛ بحارالانوار ۷۸/۳۳۵.

۲- «الامام الرضا علیه السلام: من فرج من مؤمن فرج الله من قلبه يوم القيامة.» کافی ۲/۲۰۰؛ بحارالانوار ۷۴/۳۲۱، ح ۸۸.

فردی در جامعه اسلامی از نگاه محبت و رسیدگی اجتماعی، محروم نخواهد ماند.

موضوع «صله رحم» و تأکید بر آن در نظام اخلاقی دین، در حقیقت یک ابتکار شگرف اجتماعی - روانی است که هیچ برنامه و تدبیر دیگری نمی تواند جایگزین آن باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید: کسی که دوست دارد روزگار درازتری در دنیا زندگی کند و روزی اش فراوان تر شود، صله رحم کند و به خویشاوندان رسیدگی نماید. (۱)

یعنی، صله رحم به عنوان یک حرکت انسانی - دینی نه تنها از ثواب معنوی برخوردار است که دارای آثار مادی و دنیوی نیز هست.

مهربانی با خانواده

امام رضا علیه السلام می فرماید: کسی ایمانش برتر و بهتر از دیگران است که اخلاقش نیکوتر و نسبت به خانواده اش مهربان تر باشد. (۲)

دریانی دیگر، حضرت رضا علیه السلام می فرماید: در یکی از روزها، مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت کرد تا آن حضرت به منزل او برود. حضرت به آن مرد فرمود به سه شرط، دعوت تو را پاسخ خواهم گفت: ۱- برای تدارک میهمانی، چیزی از خارج منزل تهیه نکنی (بر اقتصاد خانواده ات، خرجی را تحمیل ننمایی). ۲- در منزل هر چه داری، ما را به همان میهمان کنی (با خود نیندیشی که باید بهترین ها را برای ما فراهم نمایی). ۳- همسر و خانواده ات را برای میزبانی از ما به

زحمت نیندازی. (۳)

ص: ۱۸۲

۱- «الامام الرضا علیه السلام: مَنْ سَيَّرَهُ أَنْ يَنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَيَزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحْمَهُ». عيون اخبار الرضا ۲/۴۴؛ بحار الانوار ۷۴/۹۱، ح ۱۵.

۲- «الامام الرضا علیه السلام: أَحْسَنُ النَّاسِ إِيمَانًا، أَحْسَنُهُمْ خَلْقًا وَالطَّفْهَمُ بَاهِلُهُ وَأَنَا أَلْطَفُكُمْ بِأَهْلِي». عيون اخبار الرضا ۲/۳۸؛ عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله بحار الانوار ۷۱/۳۸۷، ح ۳۴.

۳- «الامام الرضا علیه السلام: عن علي عليه السلام أنه دعاه رجل، فقال له علي عليه السلام: علي أن تضمن لي ثلاث خصال. قال: وما هي يا امير المؤمنين؟ قال: لا تدخل علينا شيئاً من خارج، ولا تدخر عنا شيئاً في البيت، ولا تجحف بالعيال. قال: ذلك لك، فاجابه علي بن ابى طالب عليه السلام». عيون اخبار الرضا ۱/۲۵۸؛ خصال ۲۰۷؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۹۱.

ایجاد رفاه در خانواده

امام رضا علیه السلام می فرماید: سزاوار است که مرد خانواده، برای همسر و فرزندان و کسانی که تحت سرپرستی او هستند، رفاه و گشایش پدید آورد، تا این که آرزومند پایداری اش باشند، نه منتظر مرگش! (۱)

اقتصاد و برنامه ریزی در زندگی

امام رضا علیه السلام می فرماید: هیچ انسانی به حقیقت ایمان ره نمی یابد، مگر در پرتو سه خصلت: شناخت و ژرف نگری در دین، و برنامه ریزی صحیح در ادامه زندگی، و شکیبایی بر سختی ها. (۲)

آراستگی در زندگی اجتماعی

امام علی بن موسی علیه السلام می فرماید: از جمله اخلاق انبیای الهی، نظافت و پاکیزگی است. (۳)

یکی از روایتگران احادیث به نام ابی عباد می گوید: حضرت رضا علیه السلام در تابستان

روی حصیر می نشست و در زمستان روی نم، پیراهن زبر و خشن می پوشید، مگر زمانی که از منزل بیرون می آمد و در برابر مردم قرار می گرفت، زیرا در این گونه موارد، لباس نیکو می پوشید و خود را برای مردم می آراست. (۴)

ص: ۱۸۳

۱- «عن ابی الحسن علیه السلام قال: ینبغی للرجل أن یوسع علی عیاله کیلا- یتمنوا موته». من لا یحضره الفقیه ۲/۶۸؛ فروع کافی ۴/۱۱.

۲- «الامام الرضا علیه السلام: لا یتکمل عبداً حقیقه الايمان حتى یكون فیہ خصالٌ ثلاث: التفقه فی الدین و حُسن التقدير فی المعیشه والصبر علی الرزایا». تحف العقول، ۵۲۵؛ بحار الانوار ۷۸/۳۳۹؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۸۵؛ المحاسن برقی ۵.

۳- «الامام الرضا علیه السلام: من اخلاق الانبیاء التتظف». فروع کافی ۵/۵۶۷؛ تحف العقول ۵۱۹؛ بحار الانوار ۷۸/۳۳۵.

۴- «كان جُلوس الرضا فی الصیف علی حصیر، وفی الشتاء علی مِشیح ولبسه الغلیظ من الثیاب حتی اذا برز للناس تزین لهم. عیون اخبار الرضا ۲/۱۷۸، ح ۱؛ مکارم الاخلاق ۱۱۷.

نکته های زیبا و آموزنده در آموزه های مکتب رضوی، بسیار است و مجال این کتاب اندک. از این رو به آنچه یاد شد، اکتفا می کنیم و این مجموعه را با نویدی خوش و با ترسیمی امید بخش از آینده زندگی بشر در کره خاک به پایان می بریم.

نام دعبل خزاعی و اشعار پر حماسه او برای شیعه آشناست، او که اندیشه ناب تشیع را در گل واژه اشعارش به نسیم خاطره ها و اندیشه ها می سپرد تا دورترین نقاط سرزمین اسلامی را از یاد و نام خاندان عترت و طهارت، عطر و بوی محبت و ولایت یابند.

یکی از شکوهمندترین مناظری که این شاعر فرهیخته در نمای اشعار خویش آفریده، سروده هایی است که در محضر امام علی بن موسی علیه السلام بازخواند و آن حضرت را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

دعبل در این مجموعه حماسی، سخن را از بی مهری زمانه و مدارس دور مانده از مدرسان وحی آغاز می کند و به شرح زندگی یکایک امامان علیهم السلام می پردازد تا به این ابیات می رسد:

خروج امام لامحاله خارج

يقوم علی اسم الله والبركات

يميز فينا كل حق و باطل

ويجزى علی النعماء والنقمات

یعنی: سرانجام، بی هیچ تردید، امامی قیام خواهد کرد. قیام او با نام خدا و همراه با برکت و فرخندگی است. او در میان مردم، هر حق و باطلی را از هم جدا خواهد کرد. و هر نیک و بدی را پاداش و جزا خواهد داد.

سخن که به این جا انجامید، حضرت رضا علیه السلام به شدت گریست. سپس به «دعبل» فرمود: این دو بیت شعر را روح القدس بر زبانت جاری کرده است، آیا تو می دانی این امام کیست و چه زمانی قیام خواهد کرد؟

دعبل پاسخ می دهد: من آگاهی زیادی در این باره ندارم، ولی همین اندازه می دانم که از میان شما خاندان رسالت، امامی قیام خواهد کرد که زمین را از فساد، پاک می سازد و عدالت را در گستره زمین جاری می کند.

امام علی بن موسی علیه السلام فرمود: ای دعبل! پس از من، فرزندانم محمد - جواد الائمه - و پس از او فرزندش علی - امام هادی - و بعد از او فرزندش حسن - امام عسکری - به امامت خواهد رسید و پس از او فرزندش «حجت قائم» امام خواهد بود که در دوران غیبتش مردمان به قیام و قدومش چشم خواهند دوخت. زمانی که بر مردمان ظاهر شود، همگان به اطاعت او گردن نهند. هان! ظهور او قطعی است، آن گونه که اگر حتی یک روز از عمر جهان باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی گرداند تا آن گرامی قیام کند و زمین را بدان سان لبریز از ستم، مالا مال از عدل سازد. (۱)

بدان امید که آفتاب رحمت آن وجود گرامی، در روزگار زندگی ما بتابد و افتخار خدمت در حکومت الهی و عدل گسترش، نصیب امتی شود که برای احیای دین در سرزمین خویش، به وظیفه خود قیام کردند و با تقدیم شهیدانی پاک باخته، کوشیدند فضای جامعه خود را به عطر دین خواهی و دین مداری و پیروی از مکتب خاندان وحی بیامیزند و وفاداری خویش را به مکتب عدل و حماسه و ایثار، به اثبات رسانند.

اللهم اننا نرغب اليك في دولة كريمه تعز بها الاسلام و اهله. بارالها! ما در آرزوی حکومت ارجمندی به سر می بریم که در پرتو آن اسلام و اسلامیان عزت و اقتدار یابند.

ص: ۱۸۵

۱- «الامام علی بن موسی علیه السلام: یا دعبل... لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عز وجل ذلك الیوم، حتی یخرج فیملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً». کمال الدین ۳۷۲؛ ینابیع الموده ۵۴۴؛ مسند الامام الرضا ۱/۲۲۴.

- ١) ابن ابى الثلج، محمد بن محمود بن الحسن، تاريخ الاثمه، مجموعہ نفيسه مكتبه بصيرتى، قم، ١٣٩٦ هـ.ق.
- ٢) ابن ابى الحديد، عزالدين ابو حامد، شرح نهج البلاغه، دار احياء الكتب العربيه، چاپ يكم، ١٣٧٨ هـ.ق.
- ٣) ابن اثير، على بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، دار بيروت، ١٣٨٥ هـ.ق. (متوفى ٦٣٠ هـ.ق.).
- ٤) ابن حمزه طوسى، محمد بن على، الثاقب فى المناقب، مؤسسه انصاريان، قم، ١٤١٢ هـ.ق. (متوفى ٥٦٠ هـ.ق.).
- ٥) ابن حوقل، ابى القاسم، صورہ الارض، چاپ دوم، ليدن، ١٩٣٨ م. (متوفى قرن چهارم هـ.ق.).
- ٦) ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون، مؤسسه الأعلمی، بيروت، لبنان، ١٣٩١ هـ.ق. (متوفى ٨٠٨ هـ.ق.).
- ٧) -----، مقدمه، ترجمه گنابادى، مرکز انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ چهارم، ١٣٦٢ هـ.ق. (متوفى ٨٠٨ هـ.ق.).
- ٨) ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعيان، الشريف الرضى، قم، الطبعة الثانيه، ١٣٦٤ هـ.ق. (متوفى ٦٨١ هـ.ق.).

- ٩) ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب، انتشارات علامه، قم، بي تا، (متوفى ٥٨٨ هـ.ق.).
- ١٠) ابن صباغ، علي، الفصول المهمه في معرفه احوال الاثمه، مطبعه العدل، نجف، بي تا، (پشت جلد مؤسسه الأعلمی طهران) (متوفى ١١٠٤ هـ.ق.).
- ١١) ابن طاووس، علي بن موسى، طرائف المقال، مطبعه خيام، قم، ١٣٩٩ هـ.ق.، چاپ اول. (متوفى ٦٦٤ هـ.ق.).
- ١٢) ابن طقطقا، محمد، الفخرى في الآداب السلطانيه و الدول الإسلاميه، دار الصادر، بيروت، بي تا، (متوفى ٧٠٩ هـ.ق.).
- ١٣) ابن طولون، محمد، الاثمه الاثنا عشر، منشورات الرضى، قم، بي تا، (متوفى ٩٥٣ هـ.ق.).
- ١٤) ابن العبري، غريغوريوس، مختصر الدول، بي تا، بي جا، (متوفى ٦٨٥ هـ.ق.).
- ١٥) ابن عساكر، علي بن الحسين بن هبه الله بن عبدالله، تاريخ مدينه دمشق، دارالفكر، بيروت، لبنان، (متوفى ٥٧٠ هـ.ق.).
- ١٦) ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البدايه و النهايه، مكتبه المعارف، بيروت، مكتبه النصر، رياض، چاپ اول، ١٩٦٦م، (متوفى ٧٧٤ هـ.ق.).
- ١٧) ابن النديم، محمد بن اسحاق، الفهرست، دار المعرفه، بيروت، لبنان، ١٣٩٨م، (متوفى ٤٣٧ هـ.ق.).
- ١٨) ابوالفداء، عمادالدين، المختصر في اخبار البشر، المطبعه الحسينيه، مصر، الطبعه الاولى، بي تا، (متوفى ٧٣٢ هـ.ق.).
- ١٩) الاتابكي، يوسف بن تعزى، النجوم الزاهره، المصريه العامه، بي تا، (متوفى ٨٧٩ هـ.ق.).
- ٢٠) الاربلى، علي بن عيسى، كشف الغمه في معرفه الاثمه، نشر ادب الحوزه، بي تا، (متوفى ٦٨٧ هـ.ق.).
- ٢١) الاصفهاني، ابوالفرج علي بن الحسين، مقاتل الطالبين، دار المعرفه، بيروت، لبنان، بي تا، (متوفى ٣٥٦ هـ.ق.).

٢٢) الاصفهاني، ابوالفرج علي بن الحسين، الأغاني، مؤسسه جمال للطباعه و النشر، بيروت، لبنان، (دار احياء التراث العربي)، بي تا، (متوفى ٣٥٦ هـ.ق.).

٢٣) الاصفهاني، ابونعيم احمد بن محمد، ذكر اخبار اصبهان، مؤسسه النصر، تهران، بي تا، (متوفى ٤٣٠ هـ.ق.).

٢٤) امير، علي، مختصر تاريخ العرب، مترجم: عفيف البعلبكي، دار العلم الملايين، بيروت، چاپ اول، حزيران ١٩٦١م، (متوفى ١٩٢٨م.).

٢٥) الأميني، عبدالحسين، الغدير، دار الكتب العربيه، بيروت، لبنان، الطبعة الثالثه، ١٣٨٧ هـ.ق. (معاصر).

٢٦) امين، احمد، ضحى الاسلام، مكتبه النهضه، المصريه، قاهره، الطبعة السابعه، بي تا، (معاصر).

٢٧) الأمين، محسن، اعيان الشيعة، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ هـ.ق.، (معاصر).

٢٨) البرقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلاميه، تحقيق السيد جلال الدين الحسيني، بي تا، (متوفى ٢٧٤ هـ.ق.).

٢٩) البغدادي، احمد بن علي بن ثابت، نصيحه أهل الحديث، مكتبه المنار - الزرقاء، ١٤٠٨ هـ.ق. (متوفى ٤٦٣ هـ.ق.).

٣٠) البيهقي، ابوالفضل محمد بن حسين، تاريخ بيهقي، انتشارات دانشگاه

فردوسي، چاپ دوم، ١٣٥٦ ش. (متوفى ٤٧٠ هـ.ق.).

٣١) البيهقي، ابراهيم، المحاسن و المساوي، دار بيروت، ١٤٠٤ هـ.ق.، (متوفى قرن چهارم هـ.ق.).

٣٢) حاكم نيشابوري، محمد، تاريخ نيشابور، تصحيح شفيعي كد كني، چاپ اول ١٣٧٥ ش.، بي جا، (متوفى ٤٠٥ هـ.ق.).

٣٣) الحراني، حسن بن علي بن الحسين، تحف العقول، انتشارات اسلاميه، شيراز، ١٣٦٣ ش. (متوفى قرن چهارم هـ.ق.).

٣٤) الحرّ العاملي، محمد بن الحسن، اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ترجمه جنتي، دار الكتب الإسلاميه طهران، ١٣٥٧ ش. (متوفى ١١٠٤ هـ.ق.).

٣٥) الحسكاني، عبدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، مجمع احياء الثقافه الإسلاميه، التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الإسلامى، ١٤١١ هـ.ق. (متوفى قرن پنجم هـ.ق.).

٣٦) الحسنى، عبدالكريم، ابن طاووس، فرحه الغرى، مركز الغدير للدراسات الإسلاميه، الطبعه الاولى، ١٤١٩ هـ.ق. (متوفى ٦٩٣ هـ.ق.).

٣٧) حلى، على بن يوسف، العدد القويه، مكتبه آيه الله المرعشى العامه، الطبعه الاولى، ١٤٠٨ هـ.ق. (متوفى ٧٠٣ هـ.ق.).

٣٨) الحلى، حسن بن يوسف، خلاصه الأقوال فى معرفه علم الرجال، مجمع البحوث الإسلاميه، چاپ اول، ١٣٨١ ش. (متوفى ٧٢٦ هـ.ق.).

٣٩) الحموى، ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار بيروت، ١٣٧٦ هـ.ق. (متوفى ٦٢٦ هـ.ق.).

٤٠) الخضرى، محمد، محاضرات تاريخ الأمم الإسلاميه الدوله العباسيه، دار المعرفه، بيروت، ١٤٢٦ هـ.ق. (متوفى ١٩٢٧ م.).

٤١) الخطيب البغدادي، احمد بن على، تاريخ بغداد، دار السعاده، مصر،

١٣٤٩ هـ.ق. (متوفى ٤٦٣ هـ.ق.).

٤٢) الخوارزمى، محمد، رسائل الخوارزمى، تصحيح دكتور پورگل، انجمن آثار فرهنگى و مفاخر فرهنگى، تهران، ١٣٨٤ هـ.ق. (متوفى ٣٨٣ هـ.ق.).

٤٣) الخوارزمى، موفق بن احمد بن محمد، المناقب، مؤسسه نشر الإسلاميه لجامعه المدرسين، ١٤١١ هـ.ق. (متوفى ٥٦٨ هـ.ق.).

٤٤) جرجى، زيدان، تاريخ التمدن الإسلامى، مكتبه الحياه، بيروت، بى تا، (متوفى ١٩١٤ م.).

٤٥) الرافعى، القزوينى، عبدالكريم، التدوين فى أخبار قزوين، دار الكتب العلميه، بيروت ١٤٠٨ هـ.ق. (متوفى ٦٢٣ هـ.ق.).

٤٦) راوندى، قطب الدين، الخرائج و الحرائج، مكتبه مصطفوى، قم، بى تا، (متوفى ٥٧٣ هـ.ق.).

- (٤٧) -----، الدعوات، منشورات مدرسه الامام المهدي، قم، ١٤٠٧ هـ. ق. (متوفى ٥٧٣ هـ. ق.).
- (٤٨) رفاعى، احمد فريد، عصر المأمون، دار الكتب المصريه، قاهره، ١٣٤٦ هـ. ق. الطبعة الرابع، (معاصر).
- (٤٩) الزركلى، خيرالدين، الأعلام، بى تا، بى جا، الطبعة الثالثه، (معاصر).
- (٥٠) سبط بن الجوزى، ابوالمظفر يوسف بن فرغلى، تذكره الخواص، مؤسسه أهل البيت، بيروت، ١٤٠١ هـ. ق. (متوفى ٦٥٤ هـ. ق.).
- (٥١) سراج، قاضى منهاج، طبقات ناصرى، دنيای كتاب، چاپ اول ١٣٦٣ش. (متوفى ٦٩٨ هـ. ق.).
- (٥٢) سيدمرتضى، على بن الحسين، تنزيه الأنبياء، نشر الشريف الرضى، قم، ايران، بى تا، (متوفى ٤٣٦ هـ. ق.).
- (٥٣) السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، تاريخ الخلفاء، مطبعه السعاده، مصر، الطبعة الاولى، ١٣٧١ هـ. ق. (متوفى ٩١١ هـ. ق.).
- (٥٤) الشبراوى، عبدالله بن محمد، الاتحاف بحبّ الاشراف، منشورات الرضى، قم، چاپ دوم، ١٣٦٣ش. (متوفى ١١٧٢ هـ. ق.).
- (٥٥) صدوق، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، كمال الدين و تمام النعمه، مؤسسه النشر الإسلامى لجماعه المدرسين، قم، ايران، ١٤٠٥ هـ. ق. (متوفى ٣٨١ هـ. ق.).
- (٥٦) -----، الفقه المنسوب لامام الرضا عليه السلام، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم، الطبعة الاولى، ١٤٠٦ هـ. ق.
- (٥٧) -----، من لا يحضره الفقيه، نشر جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، ١٤٠٤ هـ. ق. (متوفى ٣٨١ هـ. ق.).
- (٥٨) -----، التوحيد، مؤسسه النشر الإسلامى، قم، بى تا، (متوفى ٣٨١ هـ. ق.).
- (٥٩) -----، معانى الأخبار، دار العلم، قم، ١٣٧٩ هـ. ق. (متوفى ٣٨١ هـ. ق.).

- (٦٠) -----، عيون أخبار الرضا، نشر رضا، مشهد، ١٣٦٣ش. (متوفى ٣٨١ هـ.ق.).
- (٦١) -----، علل الشرائع، مكتبة الحيدريه، نجف، ١٣٨٥ش. (متوفى ٣٨١ هـ.ق.).
- (٦٢) -----، الخصال، انتشارات علميه إسلاميه، بي تا، شيراز، (متوفى ٣٨١ هـ.ق.).
- (٦٣) صنيع الدوله، محمد حسنخان، مطلع الشمس، انتشارات فرهنگسرا، ١٣٦٢ش. (متوفى ١٣١٣ هـ.ق.).
- (٦٤) طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج، نشر المرتضى، مشهد، ١٤٠٣ هـ.ق. (متوفى قرن ششم هـ.ق.).
- (٦٥) طبرسي، حسن بن الفضل، مكارم الاخلاق، نشر الشريف، الرضى، ١٣٩٢ هـ.ق. (متوفى قرن ششم هـ.ق.).
- (٦٦) -----، اعلام الورى بأعلام الهدى، مكتبة العلميه الإسلاميه، تهران، ١٣٣٨ش. (متوفى ٥٤٨ هـ.ق.).
- (٦٧) طبرسي، احمد بن علي بن ابى طالب، تاج المواليد، مواليد الائمه و وفياتهم، مجموعه نفيسه، مكتبه بصيرتى، قم، ١٣٩٦ هـ.ق. (متوفى قرن ششم هـ.ق.).
- (٦٨) الطبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، منشورات مكتبه أروميه، ايران، (متوفى ٣ هـ.ق.).
- (٦٩) الطبرى، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامه، مكتبه الحيدريه، نجف، ١٣٨٣ هـ.ق. (متوفى قرن چهارم هـ.ق.).
- (٧٠) طوسى، ابوجعفر محمد بن الحسن، رجال طوسى، منشورات مكتبه الحيدريه، نجف، ١٣٨٠ش. (متوفى ٤٦٠ هـ.ق.).
- (٧١) -----، الغيه، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم، ١٤١١ هـ.ق. (متوفى ٤٦٠ هـ.ق.).
- (٧٢) -----، الاستبصار، دار الكتب الإسلاميه، الطبعة الرابع، ١٣٦٣ش. (متوفى ٤٦٠ هـ.ق.).

- (٧٣) ----- تهذيب الأحكام، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، تهران، ١٣٦٤ ش. (متوفى ٤٦٠ هـ.ق.).
- (٧٤) ----- امالي، المكتبة الأهلية، بغداد، ١٣٨٤ هـ.ق. (متوفى ٤٦٠ هـ.ق.).
- (٧٥) العاملي، جعفر مرتضى، الحياه السياسه للإمام الرضا عليه السلام، جامعه المدرسين، قم، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ هـ.ق. (معاصر).
- (٧٦) العبيدلى، محمد بن ابى جعفر شيخ الشرف النسابه، تهذيب الأنساب و نهايه الأعتاب، مكتبه المرعشى النجفى، ١٤١٣ هـ.ق. (متوفى ٤٣٥ هـ.ق.).
- (٧٧) العسكري، الامام حسن بن على عليه السلام، التفسير المنسوب إلى الامام العسكري، قم، الطبعة الاولى، ١٤٠٩ هـ.ق. (متوفى ٢٦٠ هـ.ق.).
- (٧٨) الغازى، داود بن سليمان بن يوسف، مسند الرضا عليه السلام، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامى، ١٤١٨ هـ.ق. (متوفى ٢٠٣ هـ.ق.).
- (٧٩) قباديانى مروزي، ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، به كوشش نادر وزين پور، تهران، چاپ پنجم، ١٣٦٢ ش. (متوفى ٤٨١ هـ.ق.).
- (٨٠) قمى، شيخ عباس، الانوار البهيه فى تواريخ الحجج الإلهيه، منشورات الرضى، قم، ١٣٦٤ ش. (معاصر).
- (٨١) القندوزى، سليمان بن ابراهيم، ينايع الموده، دار الكتب العراقيه، افسس، قم، ايران، مكتبه المحمدى، ١٣٨٥ هـ.ق. (متوفى ١٢٩٤ هـ.ق.).
- (٨٢) الكراچكى، ابوالفتح محمد بن على، كنز الفوائد، مكتبه المصطفوى، قم، ١٤١٠ هـ.ق. (متوفى ٤٤٩ هـ.ق.).
- (٨٣) الكفعمى، ابراهيم بن على بن الحسن بن محمد، مصباح الكفعمى، منشورات الرضى و زاهدى، بى تا، (متوفى ٩٠٥ هـ.ق.).
- (٨٤) الكلیدار، عبدالجواد، تاريخ كربلا و حائر الحسينى، مكتبه الحيدريه، نجف، بى تا، (معاصر).
- (٨٥) كياء گيلانى، سيداحمد، سراج الانساب، كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٩ هـ.ق. چاپ اول، (متوفى قرن دهم هـ.ق.).

- ۸۶) الكليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ه. ق. (متوفى ۳۲۹ ه. ق.).
- ۸۷) -----، فروع كافي، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ۱۳۵۰ ش. چاپ دوم، (متوفى ۳۲۹ ه. ق.).
- ۸۸) المجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، دار احياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ه. ق. (متوفى ۱۱۱۱ ه. ق.).
- ۸۹) مستوفى، حمدالله، تاريخ كزیده، دنياى كتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱ ش. (متوفى ۷۵۰ ه. ق.).
- ۹۰) مستوفى، حمدالله، نزهة القلوب، دنياى كتاب، چاپ يكم، تهران، ۱۳۶۲ ش. (متوفى ۷۵۰ ه. ق.).
- ۹۱) المسعودى، على بن الحسين، مروج الذهب، دار الهجره، قم، ايران،
۱۴۰۴ ه. ق. (متوفى ۳۴۶ ه. ق.).
- ۹۲) -----، التنبیه و الاشراف، دار الصعب، بيروت، بی تا، (متوفى ۳۴۶ ه. ق.).
- ۹۳) -----، اثبات الوصيه، منشورات الرضى، قم، بی تا، (متوفى ۳۴۶ ه. ق.).
- ۹۴) المفيد، محمد بن نعمان، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، ترجمه رسولى
محلاتى، انتشارات علميه اسلاميه، تهران، بی تا، (متوفى ۴۱۳ ه. ق.).
- ۹۵) مقدسى، محمد بن احمد، احسن التقاسيم فى معرفه الأقاليم، ترجمه على نقى
منزوى، شركت مؤلفان و مترجمان ايران، ۱۳۶۱ ش. (متوفى قرن چهارم ه. ق.).
- ۹۶) المقدسى، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، افسست، مكتبه المثنى بغداد، بی تا، (متوفى ۳۵۵ ه. ق.).
- ۹۷) المغربى، نعمان بن محمد التميمى، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار، مؤسسه الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم،
بی تا، (متوفى ۳۶۳ ه. ق.).
- ۹۸) ميرخواند، ميرمحمد، تاريخ روضه الصفا، از انتشارات كتاب فروشيهاى مركزى خيام، پيروز، تهران، ۱۳۳۹ ش. (متوفى ۹۰۳
ه. ق.).

٩٩) النوبختى، حسن بن موسى، فرق الشيعة، مكتبه المرتضويه، الحيدريه، نجف، ١٣٥٥ هـ.ق.

١٠٠) الهيثمى المكي، احمد بن حجر، صواعق المحرقة، شركه الطباعه الفنيه

المتحده، قاهره، ١٣٨٥ هـ.ق. (متوفى ١٠١٩ هـ.ق.).

١٠١) اليافعى، عبدالله بن اسعد، مرآه الجنان، مؤسسه الأعلمى، بيروت، الطبعة الثانيه، ١٣٩٢٠ هـ.ق. (متوفى ٧٦٨ هـ.ق.).

١٠٢) اليعقوبى، احمد بن ابى يعقوب بن جعفر، تاريخ اليعقوبى، مؤسسه نشر

فرهنگ اهل بيت، قم، بى تا، (متوفى ٢٩٢ هـ.ق.).

ص: ١٩٥

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

